

بگلرنگ پوشش افزا و صهبای مشک بو غفلت ربا

معروف

زمان آراستہ بزم عشرت و پیدائش کے محل بہت

مع کلین و حنین می نشیند و شکر می خورد و طبع می آید

حضرت حق مطیب بکله گناه + محمد عربی لاله الامه و ابرار انسر و محبت مال مرسلین
 سر ته چشم جهان بین خاک و آب آستان ملک آتشیان شنان کیس و
 پس ساتی روز محشر از شراب حوض کوثر المومنین حیدر صلوات الله
 و الهام الکریم بعد بر زمین غریب غریب تنویر مصر ابرع آنکه خاک را بنظر کیمیا
 کنند به مخفی نخواهد بود که چون اشاره لازم الاطاعت یکی از عشرت آریان بزم قابلیت
 و عیش پیرایان انجمن ابلت شرف صدور یافت که این مبدعه کثیر القصد و عجاظه ساله
 محتوی بر معارف عوارف بزم عشرت رندان کی من و مجموعه منظوم معانی عوالم
 بترغوت گلرخان نازنین و از دو مرتب غریب و مطالب عجیبی که به هم قال بهم تما
 و ترتیب ساده از بطن عدم منصفه ظهور جلوه گری از دو بنار علیه جلوه طالع
 مشتمل بر ساد شگرف است بهت تحفه العاشقین از کتب مصنفه
 سینا و دیگر اطباء حاذق انتخاب و عجاظه الوقت بهر شب و اسلوب
 بهروخت و چون مطالعه آن خالی از منفعت حکمتی و حکمت منفعی نیست
 ناهست حرمت این حورا و قباحت سزاه کاری و بهره گوی مامور
 است ساخت مصر ابرع باری اگر نیک و اگر بد بود از بر
 بهر خوش و خلوت و لبران خوش راحت آلودگان و نس شهوت
 نعلت هر سه بزم طرح انداخت و بزم اول که موسوم است
 ساعه خوشش صراحی و غانی را که است بهت بزم خلوت
 جلوه و بیت و پنج لذت و ثالث را که موسوم است بزم راحت
 ایش و صحبت آراست توقع از حریفان آنکه بکمال الماس و معذور
 غنا را بکرم پذیرفته گریه گویند گویند بد ما به و مرتب بهر
 بن دستور بزم اول موسوم بزم عشرت و آداب شرب

مجلس شورای اسلامی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲/۱۰/۲۵

۱۰۰ غصه بفرست
 شکر و عسل
 معنی یونانی برای خیار
 شدن و برقرار ماندن
 خوشتر بود که در این
 بر آن نشاندند و جلد
 دینداران را
 ۱۰۰ حافظی که
 شاهنشاهی بنام زار و
 شیرین کار آمد

شرب مدام و آنچه مناسب است بدین مقام ساعده در اوصاف خواص شراب
صرافی اول در بیان کیفیت شرب شراب و ترتیب مجلس و نه ناب صراحت
 و دوم در ذکر مصیبتی که طبایع عظام و سلاطین کرام در آداب شراب
 و طریق مجلس نگاهد اشتن فرموده اند **صرافی سوم** در بیان منافع و مضای
 شراب **صرافی چهارم** در بیان بعض احکام لایق بهر مقام شرب مدام
صرافی پنجم در ساختن اقسام شرابها و کشیدن انواع عرقها و ترشها
 در بهر پاک شرابیت متعارف اهل هند و ساختن قحطها که بفارسی مرز و بوره و
 هندی گفته نامند **صرافی ششم** در ساختن گلشنه که آنرا افغانی
 چکیده گویند و ترکی که بکالمیش نامند **صرافی هفتم** در مسمی خرد
 در آداب میانشرت با سمن رویان سیم اندام و آنچه مناسب است بدین
 جلوه در معرفت اقسام و صفات زنان در بیان علامات خوبی و بدی ایشان
لذت اول در بیان هر نوع از زنان را آنچه نوع میباشند باید کرد
 بهترین و بدترین اشکال جماعت **لذت دوم** در بیان آنکه
 صحبت باید داشت که سیرت آنرا دال زرتند و دانستن آنکه شود
 در هر روز از ماه بکدام خصوص است و آنچه مناسب بدین مرام است
سوم در کیفیت چیدن شراب و بیان اوقات و منافع و مضار آن
چهارم در اختیار جماعت با بعضی و اجتناب از بعضی
پنجم در بیان بعضی امور که تقویت جماعت نماید **لذت ششم**
 و صیفت های که اطباء و دین باب فرموده اند **لذت هفتم** در
 با نیاده کند و تقویت که قضیب آنست گرداند **لذت هشتم**
 و مطلوبات که قضیب آنرا بزرگ و دراز گرداند **لذت نهم**

له ففقاغ لغا باغضم
 قان شرابی که از عواید شراب
 سازد و چیز دیگر که با او
 چون خشک اگر در وقت
 شود و انداخته شود
 چار بیان ۱۲
 عه اجتناب بکبر اول
 و انالشیعین بپیر کردن
 راب
 عه بکرات باغضم
 بزرگ کننده و مطلوبات
 باغضم در از ناخنده
 عه منقعات باغضم
 استاده کنند
 باب ۱۲

و ملذذات بهشت لذت و هم در مسکات انزال و ساختن نگه‌های بینه
 عقدر یقی که چون آنرا در دهن گیرند اساک شود لذت یازدهم در ادویه سفید و
 کیمیا که ناسند لذت و دوازدهم در ادویه مرکب و عاوجین و مغز و
 و جوارشات و اطریقات و تقویت باه و دفع سحرش انزال کنند لذت
 سیزدهم در جویب و گولیس و سفوفات که در تقویت باه و دفع سحرش
 انزال یابند لذت چهاردهم در اغذیه و اشربه که مقوس به باه اند لذت
 یازدهم در نقلیات و فوا که و طویات و مزیات که در قوه باه نفع تمام دارند
 لذت شانزدهم در مزیات که خصوصیت تمام بقوه باه و اغذا دارند لذت
 هفتم در مضادات که در تقویت باه اغذا فی نظیر اند لذت بیستم
 در شتر لاتی زنانه که موجب اطفا حرارت و شهوت ایشان است لذت
 نوزدهم در مضیقات و سبکات و عطرات و سخاات و مخفیات
 فرج لذت بیستم در طولیات و سوادات و خضابات و مجذبات که پیرا
 در از بوسه گریزد و مجذبات و غشولات که رنگ رو را سبز کند
 و تشبه را جلاد و بدین را نرم سازد و غرق را خوشبو گرداند و جویبات و سفوفات
 که در دهن را مطهر سازد و خضابات که دست و پا را نرم کنند و اینها از جمله زینت و
 آرایش زنان و زیاده تی حسن و جمال ایشان است لذت بیست و یکم
 در مجملات و مستطیبات حمل و بچه و سملات زادن و نطفات و در کالت حیض و
 مالبسات آن و غیر ذلک شیر و صغیر است پستان و تحت کردن آن لذت
 بیست و دوم در خواص و منافع پان که ستر و سه بزم عشرت و خلوت
 هر دو از آن است لذت بیست و سوم در سحرش که مقوسه و
 و مطر و ملذذات و غشوتیان است لذت بیست و چهارم

در مسکات باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در سحرش باغی

در مجربات که عبارت از دوست گردانیدن زنمان و شصت و هفتاد و نه روز از اینست
 لذت بسیار و چشم در ذکر بعضی فوائد غریبه است ایضا
 هر باب نیرم موسوم موسوم نیرم در ذکر فوائد حمام و ساقی و مجلس
 با شام و آنچه موافق است با نیت ام آسایش در بیان حمام و فوائد آن
صحبت اول در قوی کردن قوت باه و بلب نفقسان آن
صحبت دوم در علاج بعضی امراض و استقامت صحبت سوم
 در خواص و منافع چوب چینه و طریق خوردن آن نیرم اول موسوم
 نیرم عشرت و آن آراسته است بر یک ساعه و شش ساعه
 بسیار در اوجیاف و خواص شراب و در صفت آن همین
 بس گفته اند **نظم** چیست دانی با ده گلگون صفا جوهر به حسن
 پرور گاری عشق را پیغمبر به رنگ او صورت گذار و بوی او معنی نوازند
 و حقیقت سوننی و در شریعت کافر به شوق گوئی سوده اند و خواست اصل
 کرده اند به پیکر و حس است باشد روح را اگر پیکر به به تاب و اندر صراحی به چاه نشسته است
 باله پر گرد و آید برون از ساعره به بتاید و است که به چند شراب حسب الشریع
 شریف حر است و لائل نجاستش تمام و اجتناب از آن واجب الا التزام
 بیت باوه را حس است بسیار بد را می ساقی به اندا که در نهیب ماهر است او
 بسیار است به اما چون عادات حکما بران جاری است که شرح کیفیت آن
 می نماید و طبیعت اکثری از احکام طبیعت است که گاهی بدان رغبت میفرماید
 بنا بر این جرعه اند لال شغفت و در و مضرت آن در پیمان بیان می ریزد و از آثار
 کیفیت آن اسباب صحتی بر می انگیزد و بهیت عیب می جمله گنجینه شر
 نیز گوید نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چید به پوشیده سواد که بهترین

استقامت و نیت اول
 میگویند و نیت اول
 بسیار در امر این
 بانی که با این
 مشهور در بیان
 فیه و او بسیار
 و اینها نیست بود
 و انگاه عادت دود
 از نیت از غلبه که
 فیه این که بسیار
 ای و او با هم از نیت
 و نیت بسیار

بشراب شد آب انگور است و آن با انواع میکشره و الوان مختلفه می باشد
مصلحانی و خوش طعم و خوش بوی و خوش رنگ و معتدل القوام زیرا که بواسطه
صفت لطیفیت آن رغبت نماید بواسطه طعم ذائقه لذت یابد بواسطه
بوی خوش و باغ قوت گیرد بواسطه خوش بوی و دیده روشنی پذیرد و چنانچه
شیخ اومد میفرماید رباعی از صفاتی و لطافت جام
در بهم آسخت رنگ و جام درام همه باست و نیست گوتی نه یا
درام ست نیک گوتی جام ۱۰۰ بواسطه اعتدال قوام خوبی که از دوسه
حاصل گردد و خالی باشد از افراط کثافت و قسری طریقت که حسیه الامور
اوسطه و بهترین علامت است مزه تیرین شراب را آنست که اگر اندک از آن
در ظرفی بگذارد نه چیدت آن دراز کشد فاسد نگردد و زیرا که از کمال صفا
و بیغش قریب بچوبهر استیلا باشد که از آسیب تغیر و فساد برمی و عریست
و بقدر قلت و مقدار و کثرت و در جات خوبی آن معلوم گردد و شراب
رفیق لطیف ترست از شراب غلیظ پس سریع السكر باشد و زود
بهشیار رسد آرزو زیرا که بواسطه لطافت زود طبعیت در دوسه تصرف نماید
و سبب عت تحلیل یابد بنا برین دقت خمارش کم باشد و شراب غلیظ بر عکس
یعنی دیرست کند و دیر بهشیار کند و خمارش صعب باشد اما موجب
قربهی و قوت گردد و بواسطه متانت و غلظت خوشی که از دوسه حاصل شود
لیکن از سده جگر امین نتوان بود و لایق مشرب جوانان و آیام جوانی
آنست که شراب مفید را آب بسیار بیاورد و بعد از دوساعت
چنانکه مذکور شد شیخ علیه الرحمه یا بعد از شش ساعت چنانکه مذکور شد
مقرر نیست علیه الرحمه اختیار نماید زیرا که سفید و لالک طریقت

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

عبدالمطلب
عبدالرحمن بن كعب بن عبد مناف
كنية كعب بن لؤي بن غالب
سبيل ابن ابي طالب
چنانكه آب و خاک دو
آتش ریاده در میان
آن خفته

مجلس تصویب
دستوار و سرکش
۱۲۸۵

در این خصوص استوار
مستند است

حرارت میکند و استخراج آب حرارت را می شکند و طول مدت کمال استخراج میدهد
 و کثرت آب آنرا به برودت مایل میکند و اندک تا بدین حد که تغییر مزاج و کمال
 نماید که آن را ملا برار شیرین من کاس کان من چوبابا فوراً
 و منتاسب مزاج پیران آنست که شراب زرد را با اندک آبی فروخته
 زیرا که از روی دلالت بر قوت حرارت میکند و استخراج حرارت می افزاید
 پس این حرارت و رطوبت و حرارت غریزی را که در بدن پیران
 ضعیف شد به قوت میدهد که **لستقون فیها کاس کان**
فراجها زنجبیل و قلت آن بنابر آنست که در مزاج پیران رطوبت
 غیره نیز بسیارست و شراب سرخ بواسطه شده غلظت و قلت بیوسته است
 کثرت غذا و باعث فرساید اعضا گردد و چون در مزاج پیران برودت و
 بیوسته ستولی است و اعضا از اخلاط صلیحه و حرارت و رطوبت غریزی
 کم قوت و اخلاط فاضله و رغایت کثرت بر آئینه کمال احتیاج به شراب
 دارند پس لایق بحال ایشان آنست که آنقدر که تواند بسیار باشد
شمنوس میسازند و آخر بسیار میسازند و به پیغمبر بهتر از عسل
 بیا تا قدحهای پر می کشیم و لبالب کنیم و پیای کشیم و چون صیان را
 حرارت غریزی قوی است و رطوبت کثیر و اعضا ضعیف ازین جهت
 احتیاج حرارت و رطوبت شراب نتوانند نمود پس ایشان را
 ازین امر باید فرمود تا از غفرت آن شکر نشوند یا آنکه منفعت او احتیاجی ندارد
 بیت بیاده دست میسازد کاس همه خونت میدهد که قطره قطره بکشد
 از دل انگور و کسن همی از سبب رطوبت تا آخر مرتبه کسن زبانی که
 آن را بلاغت است و بعضی گفته اند تا آخر مرتبه بنو که آن قوی بیستی است

لستقون فیها کاس کان
 فراجها زنجبیل
 شمنوس
 کاس کان من چوبابا فوراً
 لستقون فیها کاس کان
 فراجها زنجبیل
 شمنوس
 کاس کان من چوبابا فوراً

ازین و بنیاد بر اندازند **نظم** بیانا گل بر افشانیم و سوسه در ساغر اندازیم
 فلک را سقف نشکافیم و طرح نور اندازیم به اگر غم لشکر انگیزد که خون
 عاشقان ریزد و دهن و سلسله بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم به چون
 مجلس ستان که از بیگانگی و درو بیگانگی مشهورست چنانکه گفتند اند
 بیت بیگانگی از مجلس میخوارگان مجوس به یاران به پیاله بهیم خوشتر
 میشوند به خالی از کیفیت نیست بد آنکه مقصود از اجتماع این امور آنست
 که شراب از جمیع آلات فساد و قوا سه شهنوائی را بجرکت در می آورد
 و توجه مطلوب خود میگرداند پس اگر به قوتی مطلوب خود را شاید
 و کمال نشد خود را ادراک نماید هر آنکه ازین ممر خاطر منقبض و در هم گردد
 و دل اندوگین و در هم شود پس طبیعت اقتباسی چنانکه باید بجانب شراب
 نماید و تصرف در وی چنانکه شاید از وی نیاید بلکه بواسطه عدم تصرف
 طبیعت در وی بعضی اوقات فاسد شود و فساد و فساد طامع نماید
 پس نفع شراب درین وقت کم گردد و مضرت وی بسیار کما فی
 قوله تعالی و انما هم اکر من نفهم و اما شگانه
 که شراب نشاط انگیز باشد و مزاج فزا و خمار گلگون و خوش سیمای
 و فهم تیز و طبع مستقیم و حرکات بسیط و ذهن سلیم و جلد اعضا نرم و
 سست و ثقل کم و خفت زاید از طبع و بنیاد و سوسه در ساغر و شگانه
 باید کشید و چون خمیازه بنیاد شود و خواب غلبه کند و طبیعت بهیم بر آید
 و اعضا و حرکات کاسه نماید ترک لازم باشد و فاضلترین حرکات
 در نجایست و شراب در پیاله خور و خوردن بهیچان ترست از زبرد
 زیرا که محل خور و قلیل قوی تر باشد و مناسب آنست که

ع
 منقبض
 طبیعت
 در وی
 فساد
 طامع
 نماید
 پس
 نفع
 شراب
 درین
 وقت
 کم
 گردد
 و
 مضرت
 وی
 بسیار
 کما
 فی
 قوله
 تعالی
 و
 انما
 هم
 اکر
 من
 نفهم
 و
 اما
 شگانه

تا جرعه اول منضم نشود شروع در جرعه دیگر نماید تا موجب ادخال گردد و
آتشایدن شراب و آشنای طعام و بعد از طعام و جمیع و حمام و برعهده خالص
و ناستخا و بعد از شراب سهل و خوردن فرا که حکم آب دارد پس از آن
اجتناب باید نمود اما بعضی که بشرب شراب مقدار اندک بعد از طعام بحسب
سعت انضمام جرعه بیاشامند از آتش حکمت و درنی نمایند صراحت
دوم در ذکر وضعیتهای که حکمای عظام و سلاطین کرام
در آداب شراب و طرق مجلس نگاہ داشتن فرموده اند
باید دانست که چون پیش شراب شود میباید که نزدیک افضل آب
حنس خود نشیند و از آنکه در پهلوی کسی نشیند که بسفاهت رسوم بود و قرا
کند و حکایات طریف و اشعار لطیف که مناسب وقت و حال باشد
مجلس خوش دارد و از ترش روتی و قبضه تنجب نماید و اگر از جماعت
مسال یا رتبت کمتر باشد باستماع مشغول شود و اگر کمتر باشد بود و بر حکایات
غرض نکند و باید که سخن بر بندیم قطع نکند و در همه حال اقبال بر محبت
ایل مجلس کند و استماع سخن او را باشد بی آنکه بدگیران بی التفاتی کند
باید که هیچ حال چندان مقام نکند که دست گرد و گردین و دنیا هیچ چیز
با سرت تراستی نبود و چنانکه هیچ فضیلت و شرف زیاده تر از خود نند
و بسیاری نباشد پس اگر تند شراب بود اندک خورد و یا بخری چون آب
یا گلاب مزوج کند تا از مجلس سبکتر بر خیزد و اگر پیشتر از آنکه مقام احتیاط
رسد دریغان دست میشوند جد کند که از تخمیان ایشان بیرون آید یا عیشت
آن کند که دست از میان جماعت بیرون شود و در حدیث ستان
خوض نکند و توسط ایشان مشغول نشود مگر مخصوص است انجاء و نکای ایشان را

خوردن شراب و آداب آن وصیت نموده که ای عزیز تو انهم گفتن که
 شراب بخور زیرا که خداوند دنیا و آخرت است و نیز تو انهم گفت که
 مخور زیرا که جوانان بقول کسی از فعل جوانی برنگردند و نیز گفتند و شنیدم
 بعد از پنجاه سال ایندو تعالی توفیق توبه ارزانی داشت اما اگر نخورس
 سو و بر دو جهان یابی و خوشنودی ایندو تعالی و از ملاست خلقان و میرت
 جاها را رسته باشی لیکن جوانی و دانه که فیتقان نگذارند که نخورس و امنیت
 که گفته **الوحدة خير من حلیس السور** پس اگر خوری باری را
 بر توبه و از ایندو تعالی توفیق توبه خواه و بر کرد از خویش نادوم و پشیمان
 باش تا توفیق یاورت گردد و سعادت و بازگشت ازین فعل شنيع که اعم بخوار
 خوانند ترا حاصل شود پس بهر حال اگر شراب خوری باید که بدانی
 که چون باید خورد و از آنکه اگر شراب ندانی خوردن زهر است و اگر بدانی
 خوردن پازهر و فی الحقیقت همه ماکولات مشروبانی که خوری اگر در آن
 اصرار کنی زهر گردد و چنانکه گفته است که پازهر زهر است کافرون
 شود و از اندازه خویش بیرون شود پس چون شراب خورده باش
 باید که نان نخوری تا سه بار نشسته نشوی و آب با قلع نخوری پس اگر نشسته
 گردی مقدار سه ساعت از نان خوردن توقف کن از آنکه معده که
 درشت و قوی باشد اگر چه با سراف طعام خورد و هفت ساعت مضحک کند
 سه ساعت نیراند و سه ساعت دیگر قوت طعام بماند و بجگر رساند
 تا جگر قسمت کند بر اقسام از آنکه قشام است و ساعت دیگر آن قوت
 که بماند بر دوفه فرستد و هشتم ساعت که در معده طعام نچسته باشد و چهار قوت
 از طعام نصیب خویش برده باشند آنگاه شراب خور تا هم از شراب

در وقت سحر

از این سخن بیان

در وقت با صبح

تندی یافتیم که از دهنم سازند

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

در وقت از ام

مهرد و باغی و هم از طعم اما آغاز شراب خوردن نماز دیگر کن تا چون سست
 شوی شب و آمده باشد و مردمان هستی تو بیدار و مستی
 نقل و تحویل کن که نامحمود بود و بدشت و باغ شراب مخور و مستی در خانه کن
 که سایه سقف خانه پوشیده تر از سایه درخت بود از آنکه در چپار دیوار
 خانه خویش چون بادشاهی بود در ملک خویش و اندر دشت مرد چون مردی
 اند غریب و اگر چه نعم و محشم غریبی بود بیدار باشد که دست غریبان
 تا کجاسد و همیشه از شراب چنان بر خیز که هنوز دوسه قح شراب اجابی بود
 و بر بنیر کن از لقمه سیری و قح سستی که سیری و سستی نه به وقت طعام
 شراب بود بلکه سیری در لقمه باز پسین لقمه است و قح پسین پسین مطلق و قح باز
 پسین شراب کمتر خورد تا از افزونی و مغرت هر دو امین باشد و
 جسد کن تا همیشه سست نباشی که شره شراب خوارگان و دیگر سست یا بیمار
 یا دیوانگی چه میخواره و ایم سست بود یا مخمور چون سست بود از جمله دیوانگان
 بود چون مخمور بود از جمله بیمار که بخار و عسیت از جمله بیماری پس میرا
 سولع باید بودن بجای که شره آن دیوانگی بود یا بیماری و من دانم که
 بدین سخن تو دست از شراب باز نداری و سخن شنوی باری تا تو را
 صبحی عادت مکن و اگر اتفاق صبحی کنی با وقت کن که خردمند
 صبحی نامحمود داشته اند و نخست شوی صبحی آنست که نماز
 از تو فوت شود و دیگر بنور بخار و خوشین از دعاغت نشده باشد
 بخار امروزی باری یا رشود و شره آن خیر یا لیخو یا نباشد چه فساد و معصده
 پیش از یکی بود و دیگر قوتیکه خلق خفته باشد تو بیدار باشی و چون خلق
 بیدار شوند تو خفته باشی و همه روز بخوابی همه شب بیدار تو باشی

۱۰
 شرب از بنگام
 سمی اگر کز
 روز با تپانده که وقت
 نماز دیگر سکن
 ۱۱
 سول بضم سیم
 و دهم و ن و کرم لام
 و صین نه دهم و ن
 فاعل پیشیند کننده
 و دوس

مجلسه فی ۱۳۰۳

پس روز دیگر به اعضای توحته و رنجور باشند از رنج شراب و رنج بخوابند
و کم مبعوجی بود که در وی عریضه بود یا محالی کرده نباید که از آن پیشمانی
خیزد و چو خوش گفته اند بیت می که بدنام کند مرد خود را غلط است مگر
بلکه می میشود از صحبت نادان بدنام مگر یا خرجی بنا واجب کرده نشود
اما اگر باوقات گاهی مبعوجی کنی معذری واضح روا بود ولیکن عبادت
نباید کردن که عاداتی نامحسوس است و اگر چه شراب مصلح باشد عاداتی مکرر
که اندر شب آودینه نخوری هر چند شب آودینه و شب شنبه هر دو شراب خوردن
خرابیت بیت گویند مخوریم که شب مبعوم آوردیم این هیچ
تعلق شب مبعوم ندارد اما شب آودینه را حرمت بسیار و نیز با آنکه
یک شب آودینه را که شراب نخوری کیفیت شراب خوردن بر دل خلق خوشتر
گردانی و دماغ و عروق تو نیز که در کیفیت که از آن بخار آن متعلق شده و خالی نمود
و آسایش یابند جسم در روح و نفس و عقل تو نیز بیایند که هم صحت تو
بود و هم آرامش روح که تا بهی سخن بیت قتل با بر و عشرت که بازو
یاب مگر که شب مبعوم برگ و صفای نبیند مگر **مراحمی**
و ربیان منافع شراب و آن یا نسبت نفس است یا نسبت
بروح اما منافعی که شراب را بر روح و جسم و عقل و نفس و اخذیه مفروضه و
مرکب بآن برابری تواند نمود بنا بر این فضیله ای اطباء و عرفای حکما و عوام
نموده اند که افاد سیسم برسانختن چیزی می که در منافع نفس یا شراب
مقاومت تواند نمود و از جمله منافع نفس او قهر حکمت و ضبط نفس و تقویت
و فسحت اهل شجاعت و از آنکه فکر فاسد و راست و افاده جو و نخواست
و حدت فم و فطانت و افزونی عقل و فراست و اما منافع بدنی او

بسیار مبعوج

اول و ثانیه مبعوج

بسیار مبعوج

کثرتی و مفرط

مراحمی و ربیان

سازند

اگر چه ممکن است که استعمال بعضی از معاجین و مرکبات حاصل گردد و با
 فعالیت و شوارست و از منافعی بدیهه سرخی رنگست و تضارست و انتعاش
 و تقویت حرارت و قوت دل و جگر و تیزی زبان و بصیرت و روانی دست و پا
 و تحریک آلات و قومی و ضعف اعضا و اندام و انزاله آلام و اسقام و انضاج
 و انزال لاق و فصول و طوابع و تقویت و توسیع مجاری و مساوست و تجوید بعضی
 و لطیف سواد و تکثیر ارواح و تقویت اجزاء و تمکین خون و تعدیل صفرا و
 انضاج بلغم و تقطیع سودا و پوشیده نماید که جمیع این منافع وقتی شربت میشود
 بر شرب بدم که شرب بدم نباشد چه او است و در است آن سبب بلایست
 و بن و ضعف قوا و موجب استرخای عصب و سستی اعضا و باعث تمدد
 و ریش و تشنج میگردد و بسیار بوده است که ستان بواسطه او مان و علت
 سکت و آفت موت فجأة افتاده اند و ماغی که در غایت قوت باشد از کیفیت
 شراب سبب است متاثر نشود پس مراتب قوت و ضعف و ماغ سبب است
 مست و عدم آن معلوم گردد و خشک نیست که فراج شراب غیر مخرج
 گرم است در درجه سیم و خشک در درجه دوم پس در فراج جوانان خور
 مسوز و جگر و ماغ را فاسد گرداند و پیران را سودمند بود و فراج شراب
 که شش ماهی نشده باشد گرم و تر است در درجه دوم و کثرت آن موجب
 تحریک اسهال کبد است و سبب فضج فصول و تسی پی در پی
 باعث حدوث مرضهای بد شود و خصوصاً سر عام و سکت و تشنج و عشته اما
 اگر در ماهی و ونوبت آنقدر بسیار باشند که مدبوش گردند تا ماغ و قوا
 مدنی که همیشه در اندیشه کار گذراند اندر زمانه استراحتی نمایند
 از رعایت قوانین حکمت و درونی نمایند و بیاساقی آن آفت

در فضیلت این
 مانند تاباری و
 انتعاش با کسر پیچ
 چگونه شد که
 در انضاج با کسر
 پیش کردن غلظت و انزال
 با کسر بدش در اندام
 ۱۲
 تصحیح
 کردن و گرفتن
 فایده کسر و دفع
 بیضه و سبب است بیضه
 ناگوار کردن آن

و بسیار دانست که بهترین چیزی که بشرباب مخمر می سازند آنست بنام پیرفت قوام و کثرت
 لطافت و سرعت نفوذ و اگر بعرق گاو زبان مخمر می سازند تقریب و سرعت موی زیاد
 گردد اماست بمبرعت آورد اگر بگللاب یا سینه نه تقویت دل و معده دهد و اگر بعرق بید
 مشک مخلوط سازند دفع حرارت نماید و ضعف دل را سود دارد و فرج زیاد سازد و بموجب
 قاعده اگر نیران شهاب بدون آب خوردن بموجب پندین مرض می شود و قدر
 خنثین آب بهم معین است مثلاً چهار انگشت شراب و یک لاس کرده هشت انگشت آب
 لازم دارد و صراحی در ساختن قسائم اسباب کشیدن انواع عرقها و تریب
 دادن در بهر جا که شرابیت متعارف اهل هند و ساختن ققاعها
 که بفارسی فرو بوز و هندی کجی نامند بدانکه از شراب انگور
 ساقی و سفرتهای آن کمتر منفعتهاش بیشتر است و انگور هر چند رسیده و شیرین باشد قوی
 و بهتر و انگور باید که آب رو خورده باشد نه آب کاری و هر گاه عصیر اندر خم کنند آب
 انگور نشیند و در خم کنند و لبان آبشور و خرقة بسته در و افکنند بجز آنکه که بوش شود
 بر گاه که بگل سرخ خواهند که خوشبو کنند با آب از بر اند و خرقة لبان التور و رو
 بگذرانند که نشا انگیر است و سودمند و خاصه درم سو دانی را اگر برگ مورد خشک
 و زبیر خم و دو کنند پس عصیر اندر خم کنند خوشبو تر آید و اگر حب الاس که مورد و آب باشد
 نیمه گرفته و در صحن و عصیر افکنند تا اندروی بپوشد کسی را که اسهال کن باشد
 سودمند و سقوی معده باشد و هر گاه که اندر قرابه خواهند که در نخست و قرابه پاره گلاب
 اندازند و بگردانند تا همه قرابه برسد و سرقرابه سخت کنند و بداند تا آنکه گلاب در رو
 خشک شود پس شراب اندروی کنند و سرقرابه بگل سخت گیرند خوشبو تر و نافع بودن
 و زبیر ساختن شراب انگوری است تا انگور رسیده و در خم اندازد و بعضی دان
 کرده می اندازند و بعضی با خوشه است گویا بهتر است چون بپوشد آید بالمش و هند و تخم

و کیم
 اگر بخت شراب آید
 خمر اندازد چون در چوب
 آید بالمش و هند و تخم
 در شراب نشاندیده
 نصف وزن شکر سفید
 اندازد تا ابل شود
 شراب بنشیند کیم
 ققاع بنشیند کیم
 طایفه قطره و کیم
 مزید و هر کس کو ققاع
 آب از این در خم
 بچون آب بنشیند
 و پانزده روز در آب بنشیند
 پس از آن صاف شود
 پانزده روز در آب بنشیند
 پانزده روز در آب بنشیند
 پانزده روز در آب بنشیند

یا نوشه و دانه بود و غصص باشد و آنچه از آب صافی انگور بود شیرین باشد و در بجا ندهد از آن
 بر صبح و شام سبب حرکت در بعد از چیل روز سیالاید و در قتر گزیده گاه دارد و باید که در ختم سینه
 بحال و بعضی اندم ایامیه می مانند و در شراب خانه باید که روز و شب چهر آغ افروخته باشد
 وزن حاض و مفرغنی در آن گذرند آشته باشد شراب موثر موثر کوفته یک
 آب گرم چهارمین و ختم کنند و چون بجوش آید بجا ندهد و چون چیل و برگرد و صاف نماید و بجا
 او از شکر یا عسل یا قند کنند فاده او آنست که بعد از اوقات و در شکم بند و در غذا بسیار
 و دروغنی که از روستول شود و غلیظ و متین و نزدیک بسود و باشد شراب
 کثرتش و شراب خرم و شراب قوت مثل شراب موثر میسر از شراب
 عسل است و عسل کین و در آن چهار سر آب گرم اندازد و یک سیر نارشک و
 انگور قرقفل و پوست ترنج داخل سازند و بعد از جوش صاف نمایند و در قرا بکنند و بعضی
 درین وقت اندک عسل صاف خام داخل میکنند که سید گرم است شراب کثر و شراب
 شکر مثل شراب عسل میسر از اما همه پاشنی از عسل میکنند کلیه و مانند پاک سازند و
 خرقه بول خسرا از او فکند شل آب انگور بچوشانند و کف و بگیزد تا چهار انگ بسوزد
 و دود انگ بماند پس فرو گیر و غصص ادویه های موافق بر فراجی که بر آتش میسازند و داخل
 چنانچه بعضی انگبین داخل کنند و بعضی شکر و پوست ترنج و گلک و گاو زبان و باد بجنوبه
 و قرقفل و دار چینی و مثل اینها کرده و در قرا بکنند و بعد از چیل روز یا شامند و سنا ف
 نزدیک مینافع خمرست و خون صاج از روستول شود و ختم غذا کند شراب ریجانی
 شراب انگور بود که در آن او دینوشته و چون دار چینی و قرقفل و پوست ترنج و گل ترنج و
 بسباسه و جوز و صندل و نارشک و مانند اینها از هر یک دو مثقال کوفته در کعبه کرده
 و ختم شراب اندازد و سه گرم بگیزد و بعد از شش ماه استمال کنند شراب اقلقی
 میسازند و دانه رسیده را بزد و اندک خالی کنند پس موثر کوفته با قند سیاه داخل کنند

[illegible]

و بعد از سه روز صاف کرده بپوشند و بعضی دو شقال و شک نیم شقال جو نافع درین بند
 و این مسکرو است کیفیت شراب انجیر شربت که سوخته است شربت
 بگیری از آب جوی سیاه و قمر بنده می شروع النوی از هر کدام رطلی غلاب نیجاده و پیر و در شر
 رطل آب تا آنکه دور رطل بماند صاف سازند و بپزند بعد از آب انار خوش طبعی و آب قضا
 و آب حماض و ترنج از هر یک نصف رطل شکر طربد یک رطل طبع نمایند باقی نرم تا آنکه
 قوام مهر بماند و استعمال نمایند عرق ملکیت پوست و رخت مغیلان اگر از هر یک
 کس نامند ریزه ریزه کرده شیر گل و باد و پنج سیر سنبلی و سعد و ارچینی از هر یک دو سیر الا
 و زرباد از هر یک نیم سیر نقل و جوزوب باسد و صندل از هر یک یک سیر او و یک سیر
 کرده درخی کنند و سبب سیر گرد آب شربت سیر آب شربت کرده بر سر اجزا ریخته پنج شتر
 سرشته در جای گرمی نگاه دارد بعد از آن بطریق تعارف نیمه عرق کشد عرق موه
 و آن سیوه بندی است مثل کشش و رخت آن و مقابل و رخت آن به میانه نخستین و دوم و
 کنند پنج من موه داخل ساخته و هر پوست و رخت مغیلان در او ریزه کرده می اندازند و از
 قند سیاه چاشنی می دهند و چون میرسد بپا کند عرق قندی قندی سیاه کشش من
 پوست و رخت مغیلان کمین و سبب سیر الاچی منیزه دام گل و باد و سبب سیر غفران
 چهار درم قمر نقل نه درم و ارچینی سیر کشش دام پنج نفیبه نیزه ام منیزه دام لوبان نیزه
 دام صندل یک سیر اگر نیسی گلاب پنج سیر عنبر دو توله مشک چهار توله قند سیاه و در آب
 حل نمایند با هر قدر آبی که بکار برد آشته باشند و خارج گلاب و عنبر و شک هم اجزا را جو کرده
 و در شربت مذکور اندازند تا یک هفته بگذارد آشته عرق بچکاند و وقتیکه خواسته باشد عرق بچکاند
 گلاب و عنبر و شک و در آن بنیزد و عرق دیگر اعلای قند سیاه سه من آب کشش من
 پوست و رخت مغیلان و هر سیر گل و باد و هفت سیر خمدیل یک سیر نقل و انجان از هر یک
 و آنک فلفل در آن نیمه فلفل گرد یک سیر فلفل و نیمه سیر لبلبیل از هر یک سیر عاقر قورغانیم سیر

و کوبیده
 قند سیاه و سبب
 و غلاب و سبب
 منجان و سبب
 بلبلجات و سبب
 نیم سیر و ارچینی و باد و
 سبب و غلاب و سبب
 باقی چنان باشد که
 بالای او و سبب
 و رخت و سبب
 و سبب و سبب
 بطریق شفاعت بپا کند
 حکم و سبب و سبب
 است که سبب و سبب
 و سبب و سبب

با سیاه و سفید و جزیبها و سببها و بای بزنگ از هر یک دانگ و سیر پاری یک سیر ناگرم
 نیم سیر کچور دانگ سیر لایچی و صلی سنبلی اندر جوا این خراسانی و اچینی از هر یک نیم سیر دارو
 مجله اوجوب کند و در خم اندازد و بعد از یک هفته ده سیر قند دیگر در آن اندازد و سیر شش علم
 سبب نگارند و تا باز سحر نشاید و بعد از آن بطریق متعارف بچکاند و بکار برد نو عهد دیگر
 عرقی که آنرا مرد افکن خوانند کسلی کسلا و سیر کچور و سیر ناگرم و ده دانگ سیر
 گل و باکی و سیر بلبله کباب عاقر قرحا و یودار غفل لبان قنقل لایچی جزیبها اگر چه آن خراسانی
 اجمود و بیک قبول بزبان تخم کماره تا کسیر بای بزنگ مندل اسند تخم بنگ بلبله بلبله
 از هر یک سبب و دم غفران و ده و دم شک عنبر از هر یک سه و دم ادویه را یکجا بساید و شویو
 عطسه بساید و جاسه نیز کرده و دیگ گلینی بایک سبب آب انداخته بوشاند چون نیم سیر بوشاند
 صر سبب و بعد از آن نیم سیر پوست خنا و سیر گل و دود و راد و اندازد و پنج سببوی آب در و
 انداخته و خم کند و ده سیر سوز و دوس قند سیاه بر آن ریزد و یک شبانه روز گذارسته بطریق متعارف
 بچکاند و اگر یک عدوان پاک کرده و در آن بگذارد نبات نیکو بود عرق و بکیف تمیز
 قند سیاه و نیم سیر و ب با طریقی که دوب آورده و خوب شسته خشک سازد و بعد از خشک تشنه
 یا کار دریزه ریزه نموده بجای پوست میخلان و قند ریزه کسین باید که دوب آب پوست میخلان
 باشد و عرق یکغید شراب و در بهر در نیم سیر پاری از هر یک یک سیر غفل کرد دانگ
 سیر اچینی و دم جوا خراسانی دانگ سیرند و چوب کسیر عاقر قرحا لایچی از هر یک ده و دم
 کاخ و نیم سیر خالنجان نیم سیر پوست خشتخاش دانگ سیر ناگرم و سیر نیم سیر قنقل و در دم کچور
 نیم سیر بای بزنگ غفل و سیر از هر یک دانگ سیر حله دارو و اوجوب کند و قند سیاه و در
 سبب بول قند و آب حل کرده و ادویه را داخل ساخته و ظرفی کرده در زیر زمین دفن کند
 چون برسد بقدر حاجت بکار آورد و در دما را با خشک کند بار و دیگر و همچنان با قند و
 آب بکار برد تا سبب بار این ادویه بکار آید شراب و در بهر نو عهد دیگر تخم سبب و سیر

قرنفل و انگ سیراجو این سیر صندل سرخ و سفید از هر یک نیم سیر نارنگ شک چند گرم جوز
یک سیر زباد و انگ سیاه و انجم سیر بلبله و بلبله از هر یک نیم سیر زعفران چهار دم قند سیاه بوزن
همه ادویه قند و آب گرم حل کند و چنانچه در نسخه بالا مذکور شد بمحل آرد شش اسب
در هر روز اعلامی و نیمه خیسر گل و ماه و سه سیر سیاه و جوز بیا و این بالا سفید کوبیده و سرخ
و داخل فلفل افغان قرنفل قلمه و عاقر قمار خلیل از هر یک یک سیر سعد سبیل لاجی صندل
چیتة از هر یک نیم سیر زعفران صندل از هر یک ربع سیر قند سیاه برابر همه اجزاء و آب
گرم حل کند و چنانچه در نسخه سابق مذکور شد بمحل آرد و با نارنگ شک گرد و همچنین سیر
بکار میتوان برد شراب و در هر روز که بسیار نفع است بسیار و
بلایک سیر بلبله سیر موته سیر فلفل و از انگ سیر قرنفل و درم فلفل گرد و انگ سیر
محل و ماه و خیسر فلفل و ماه و انگ سیر و وزن این همه دار و قند دار و اجوکوب کرده و قند
و آب گرم حل کرده ادویه را انداخته در ظرف کرده و کند وی شالی بدار و چون بید
بیا لاید و بکار برد این دار و با نارنگ شک کرده همچنین سیر سیر بکار میتوان برد غذا که شش
بار و غن شود و خورد ساختن قضا ع چون بسیار و در دساز و بخیه کند یک سیر از هر یک
پاکیزه بگیرد و در اجدها و ایند و باز یکجا کرده سیان آن نیم سیر و آب اندازد و بکشد
در آفتاب نهد روز دوم یک سیر و دیگر اندازد و سه روز دیگر بدار و تا آن زمان که
ترش شود صاف نمایند و در آوند و دیگر کند و بدار و تا سه روز شود و قوری که در آن کوی و زرد
سنگ ساخته و داخل نمایند و بخورند که بغایت سرد است و گرمی را نماند و آید و بکشد
مکیفات مثل چو زونگ و غیره داخل کنند و بعضی از آنان سیده و بعضی از آنان برنج و
از آنان جو سیکیز و بطریق مذکور دار و بیامی مقوی خوشبوی داخل میکنند و بعضی از آنان
سیکیز و آنرا کهنی و سیرای و رسته و چو زونگ و پنجه و در سه روز و سوره می نماند و دیگر
سیان از ساختن قضا ع برنج که با صطلاح بند کبلی و بوزنه باشد از او سیر و

سوانق بر داشت طبعیت و روح انشا که کوفته نیز در اجزا داخل میکنند تا نشسته اش بیشتر باشد
طریق ساختن لکمی بایر و ورق انشا که کوفته و خخته یک سیر و ارباب
 قرقفل لاهی انیر یک پنجره امواج خراسانی زعفران نبات انیر یک ده درم پان
 با صباغ بسبیره همد اور و قوق آب مخروج ساخته از پارچه چند مرتبه بگذرانند بعد از آن
 قدری مشک و گلاب داخل نموده تجرع نمایند که نشاط تمام آورد و چون آب باب
 عشرت ساخته مجلس خیر باین کیفیت آراسته شد الهی ساغر شراره با ده عشرت و این
 سر احیای مالامال از صباغی مسرت را از آسیب دست انداز بدستان نشاط
 کج طبع و از آفت پانقرنگ طرغان کیفیت کور فنی محفوظ و مستون مدارد **نظم**

لکمی بافت
 پنجه نشسته

لکمی بافت
 پنجه نشسته

و چپد باشی زخم و جرا	سر از خیبستی چو عشرت برآر
حیات ابد جو بچینانه ر و	که خشد شراب کهن جان نو
بگیر اول از زفر مے وضو	چو دست امانت و سبب با سبو
بر آنکس که چمان نپیمانه بست	بجز تو بچیش نباید شکست
چگونه ز خون گرنے می فروزش	که خون مے آورده مهرش بچوش
نیاروده از خم مے لاله گون	که آورده از چاه یوسف برون
سند و گردن لاف افسون گری	که پیوسته در شیشه دار و پر
فروغ مے از شیشه شد آشکار	چو از آئینه عکس خساریار
بیاساقی آن همد جان نشا	که در و سر است اختلاط خنسا
ممن ده که بستم پادخواه مے	جو جامم بود چشم در راه مے
از ان می رسا ند آنکه کیفیت بلند	در افکند افلاک را در کند
بو قطره گر ازین مے سحاب	زند سر ز گلشن گل آفتاب
هر آنکس که چون لاله گیر دایه غ	شود زمینت انجمن چون چراغ

و رنگ و روی او چون گل نلیو فریاد و مرغ و کشته و پیشانی کشیده ابرو آید و چشمش بکشد
 و سیاهی چشم او بغایت سیاه و فید باشد و لبها باریک و فنج و من کشته و سینه و غار پستان
 و غنچه و دامن باریک میان بود و ساعد انگشتان و باریک نرم باشد و کتانی و نازکی
 و کبک فشار و شیرین گفتار باشد و خنده رو و شکر گین بود و پیوسته خندان و شگفته باشد و
 پیشانی و لب و شکم او سست و شل باشد و خوش خلق بود و همیشه خود را پاکیزه دارد و در سبزه
 خواب بعد از خفتن مرد و خنبد و پیش از سر و بیدار شود چون از خواب برخیزد و بگین باشد
 و شوهر خود دوست دارد و او را شنیده خود گرداند و رضا و سلامتی او را خواهد و اگر
 در خانه نباشد اندوگین گردد و چون او را بیدار شود و از عرق او بوی خوشی آید
 و جاتیکه بول کند ز نور آن گردد و شود و از غایت تراکت تاب و با شرت نیارد
 و نیز بر آن جریس نباشد و و هم چترنی و صفت او آنست که میان بالا باشد
 و در مری و لاغری حد وسط باشد و در از روی و در از دست و در دست از دم و در دست گوی
 و بوخوی و کشته سینه و پستان او بزرگ بود و باریک و غیرت بود و بزرگ سر و شکم بود
 و زود خشم و زود آشتی و همیشه خندان و مزاج کن باشد و مسرود گفتن را غلب باشد
 و بیک بیت نباشد و در کجای قر از گریه و بگریه و جامه های گین پوشیدن را نل باشد
 و پیوسته طالب راحت و فراغت باشد و چاکلش با شرت دوست بود و تاب و صفت
 بسیار آرد و سوم هشتی و صفت او آنست که در رفتار بسیار سحر آید و مانند
 پیل راه رود که با صلاخ اهل هند و آن نوع رفتار را گچ چال گویند و پوست و عای دوست
 باشد و بزرگ سر و کوتاه گردن بزرگ پستان بود و قوی و فربه باشد از خور و سالی بزرگ و
 بر خوی و جنگجوی باشد و از عرق می بوی تا خوش آید و از مجامعت سیر نگردد و
 بغایت الاوقات سحر بای تلخ و شور و ترش میل کند و از با شرت او ذوق و نشاط
 نباشد و او بدترین ناست چهارم سنگمنی و صفت او آنست که لاغر از هم و

و در مری و لاغری حد وسط باشد و در از روی و در از دست و در دست از دم و در دست گوی
 و بوخوی و کشته سینه و پستان او بزرگ بود و باریک و غیرت بود و بزرگ سر و شکم بود
 و زود خشم و زود آشتی و همیشه خندان و مزاج کن باشد و مسرود گفتن را غلب باشد
 و بیک بیت نباشد و در کجای قر از گریه و بگریه و جامه های گین پوشیدن را نل باشد
 و پیوسته طالب راحت و فراغت باشد و چاکلش با شرت دوست بود و تاب و صفت
 بسیار آرد و سوم هشتی و صفت او آنست که در رفتار بسیار سحر آید و مانند
 پیل راه رود که با صلاخ اهل هند و آن نوع رفتار را گچ چال گویند و پوست و عای دوست
 باشد و بزرگ سر و کوتاه گردن بزرگ پستان بود و قوی و فربه باشد از خور و سالی بزرگ و
 بر خوی و جنگجوی باشد و از عرق می بوی تا خوش آید و از مجامعت سیر نگردد و
 بغایت الاوقات سحر بای تلخ و شور و ترش میل کند و از با شرت او ذوق و نشاط
 نباشد و او بدترین ناست چهارم سنگمنی و صفت او آنست که لاغر از هم و

باشد و بطاعت و ساق بار یک بود و دوست پائی او در از باشد و جنگ جوی و بدخوی خوشگین
 و کینه دار و زود بچ بود و گریه و خنده بسیار کند و سکار و عذار و نایب و با شوهر بد و
 چنانکه همیشه از دست او در از باشد و طعام بسیار خورد و همیشه تنگدل و در اندیشه پاک
 بود و انحرق او بوی ناخوش آید و بر ساعد و ساق او سوزی بسیار باشد و خود او چرخ کن دارد
 و دروغ بسیار گوید و همیشه کار اسهل گیرد و پدری را بوی ریاحین خوش آید و گل نیلوفر را
 دوست دارد و میل بطریات بسیار باشد و چیزی را سر و خوش آید و اشال آن دوستی را
 به سکر است غبت باشد و سکسکه نمی خیزد بران حریص باشد و پدری را یکپاس می خیزد و او با سر
 از شب گذشته و سبتهی اسهال پس گذشته و کسی است به وقت دل میبرد و کشد و خوانان به است
 باشد بعضی از زنان باشند که اگر بچه و باشند نتوان بود و اگر سرد و زمره با ایشان برسد
 روز چهارم نمیداد و باید دانست که حکمای هند زن شانزده ساله طفل گویند و
 ساله احوال چهل ساله را سیانه و پنجاه ساله از آن نامند و هر زنی که سر کشد و چشم او سرخ
 گردد و او حریص شود باشد و هر زنیکه ویرا اندیشه بسیار بود و همیشه خود را پاکیزه دارد و روی چو
 پیوسته دروغ گوید و با شوهر جنگ مخصوص کند او دل بسوی مرد بیگانه کشد و پنجه کشد
 و است بسیار مکر و دو و سه زن دارد و مردان را بد و بداند و بدبختی باشد و نایب
 از وجود آید و هر زنیکه شکر بکشد و همیشه خواهد که و بدن او را بسوزند و خندان رو
 مقسم باشد و فرزند خود را بسیار بوسد پاک چشم و پاکه امن و هر زنی که در حرکات و
 سکناست بنید نشد و روی نپوشد و سینه بر آورده دارد و در حضور محرم خنده و مزاح را
 مرد بیگانه باشد او را تنه ناید گذاشت که اعتماد افشاید و هر زنی که انگشت خنجر چپ است
 او بر خاسته شود و شوهر اول و زود میرود و اگر انگشت دوم او نیز چنان باشد شوهر دوم
 نیز میرود و هر زنی که میان انگشتان او کشاده بود و انگشت بزرگ او نیز میرود و انگشت باشد
 و فرزند آن در دو و سه روز و هر زنی که گردن او دراز و یا ما و پستان او نیز دراز باشد هرگز نمیرود

خدای تعالی
 در دست و پا
 بسیار بی وفایم
 سکر است
 با بخت کائنات
 کسود آن خیر
 نشد دوستی
 شکر است
 با بخت
 بیوفایم

نکته

شده همیشه در کجاست باشد و هر زنی که سبز رنگ باشد و چشمهای او گهای سرخ باشد
 و در بینی او کویک باشد و آواز ویست بود با سعادت باشد و دولت مند گردد و صاحب
 فرزندان شود و همه وقت خرم و خوشحال باشد لیکن از عورت و خدمت نیاید و عکاس
 خود بنود لذت و و هم در بیان آن که چون بآن صحبت باید داشت که سبب عزال نند
 و در استمن آن که شهوت و در هر ماه در کدام عضو است آنچه مناسب باین مقام است بقول
 شاستر سبندوان و غیر آن بیاید و است که تا زن انزال نند و ذوق نیابد و اگر مرد پیش از
 انزال نند اطمینانی حرارت شهوت نشود و اطمینان قلب او حاصل نگردد و در آن
 مرد کاره نشود پس باید که در آن بکوشد که زن پیش از انزال نند تا محب و شود و ذوق
 تلفد و بدو آن سمپد وجه ممکن است اول بهست بانی و کنار است و هم سباس کردن و اگر قوت
 عضوی که شهوت زن در آن باشد چه شهوت زن چنانکه از حکمای هند منقول است و
 اشیان تجربی یافته قرار داده اند و هر شبانه روز از هر ماه در هر یک عضو است سوم
 بانواع طلا آلات و مرکبات چنانکه هر یک از این سه وجه طلحه مذکور میشود اول است
 است که در آغاز کار مجامعت محبوب را در کنار گیرد و با او دست بانی بسیار کند
 و از لب شیرین او بوسه بید و لبش ابدان بگردد و بکشد و دست به سبب و قوتش بود
 و از اریستان و در ابارد و بسمه و ناول و فرو و آروینج را افش را سبب گفت بخا
 در وی نیاید قضیب بر آستانه دروازه فرج چندان بیاید که شهوت زن غالب گردد و
 بیات چشمش سبب رخ کشد و گاه باشد که از غایت شوق چشم می نه قلب گردد و بسوا
 بیالارد و بیاض و زیر باند و ساق سیمین و ابرویان مرد کمری سازد و او را بجانب
 کشد پس درین هنگام کمر و دست که مرد بیکار مشغول گردد و زبان زن را در دهان
 کشد و زبان او در دهانه او بفتاند و بتدریج و طامیت سیر و نای او در دهان شدت اندازد
 سیرتد و بجانب سیمین و بسیار حرکت سید بر تاحنی او در عبت آید و آلت نیز از نزد

لحم کبک تیغ
 خرمی و زنج و زنج
 طع اطمینان کس
 فرزند از زن
 سر و در نیدن ارام
 طع کاره کبک خالت
 طع بکوه دانه ارام
 طع و طع از سینه
 در از زانی با عبت و
 طع عبت با عشق
 کردن ارام
 طع و طع
 طع و طع
 طع و طع

باشد و آتش شهوت را بآب منی فرو نشاند چون صورت مباشرت برین نوع باشد میراث
 سبب انزال آن شود و موجب تولید منی و انقباض و نطفه گردد و و هم آنکه این عضو را
 که شهوت زن در آنجا است ساس کند و بر آن ناخن زند تا او را فوق و تحت و در هر
 سه مرتبه و سه مرتبه انزال زند و علامت شهوت او و عضو است که چون ناخن بآن میزند
 و آن عضو را بگیرد از جا میبرد و مضطرب شود و قهقرا دهد و عکس نماید و دست راست که شهوت
 زن را در پانزده شبانه روز اول همراه در اعضای جانب چپ و هر شبانه روزی در عضو
 باین طریق اول ماه در انگشت بزرگ پای ۲ در کت پای ۳ در ساق ۴
 در زیر زانو ۵ در ران ۶ در کمر ۷ در فرج ۸ در ناف ۹ در پستان ۱۰ در تارک
 ۱۱ در دهن و لب زیرین ۱۲ در کله ۱۳ در بنا گوش ۱۴ در پیشانی ۱۵ در تارک
 سر و در روز پانزدهم روز آخر ماه در اعضای جانب راست ۱۶ در تارک سر
 ۱۷ در پیشانی ۱۸ در بنا گوش ۱۹ در کله ۲۰ در دهن ۲۱ در علق ۲۲ در پستان
 ۲۳ در ناف ۲۴ در فرج ۲۵ در کمر ۲۶ در ران ۲۷ در زیر زانو ۲۸ در ساق
 ۲۹ در کت پای ۳۰ در انگشت بزرگ پا و مخفی نماید که جای بوسه پیشانی و چشم و خا
 و لب و دوق و گلو و پستان است و جای گزیدن لب و خنجر و دقن و سینه و پستان و پشت
 و پهلو و گردن و زانو و سر و کت و کت پای و سینه و ران است که در وقت
 مباشرت عملی که مخصوص بود و عضو که شهوت در آنست لغفل آورد چنانکه اگر در شهوت او
 در انگشت بزرگ باشد آنرا ساس کند و ناخن زند و اگر در پستان باشد آنرا سخت
 بگیرد و بوسه و ناخن زند تا شهوت او در حرکت آید و بیوش گردد و منی او و میراث آید
 و پیش مرد و انزال زند و سه و هم آنکه ملاقاتی که انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد
 استعمال نمایند تا زول منی زن نشود و اطعمای حرارت شهوت او گردد و بپایند
 که در کتاب ایضاح در معرفت کمال آورده اند که زمان در انزال زن بر سه گونه اند

۱- در ناف و کت و لب
 ۲- در کت و لب و پستان
 ۳- در کت و لب و پستان
 ۴- در کت و لب و پستان
 ۵- در کت و لب و پستان
 ۶- در کت و لب و پستان
 ۷- در کت و لب و پستان
 ۸- در کت و لب و پستان
 ۹- در کت و لب و پستان
 ۱۰- در کت و لب و پستان
 ۱۱- در کت و لب و پستان
 ۱۲- در کت و لب و پستان
 ۱۳- در کت و لب و پستان
 ۱۴- در کت و لب و پستان
 ۱۵- در کت و لب و پستان
 ۱۶- در کت و لب و پستان
 ۱۷- در کت و لب و پستان
 ۱۸- در کت و لب و پستان
 ۱۹- در کت و لب و پستان
 ۲۰- در کت و لب و پستان
 ۲۱- در کت و لب و پستان
 ۲۲- در کت و لب و پستان
 ۲۳- در کت و لب و پستان
 ۲۴- در کت و لب و پستان
 ۲۵- در کت و لب و پستان
 ۲۶- در کت و لب و پستان
 ۲۷- در کت و لب و پستان
 ۲۸- در کت و لب و پستان
 ۲۹- در کت و لب و پستان
 ۳۰- در کت و لب و پستان

سرعده و بطی و متوسط یعنی سبب سریع الانزال اند و بر عکس بطی الانزال یعنی متوسط الانزال
 و اما سریع الانزال زنی که بلند بالا بود و زنی که دهن فرج او کشاده تر از انتهای آن باشد
 و اما بطی الانزال زنی که کوتاه بود و زنی که دهن فرج او تا انتهای آن مساوی باشد یعنی
 از بالا تا پایین برابر باشد و اما متوسط الانزال زنی که میان بالا بود و پایین او صاف مذکور
 باشد و علامت انزال زون زن آنست که در اوقات یکی شل و شاداب پدید آید و یکی
 آب در دیده بگردد و یکی رانهای خود بکشد و یکی مرد را بزدان کند و یکی بگریه در آید
 و یکی طراغ کند و یکی آواز زعفران و یکی آواز گبوتر و یکی آواز طاووس و یکی بهیوش گردد و یکی
 در آن حالت جامد و یکی آواز گبوتر و یکی هر دو دست در کمر مرد افکند و بسوی خود کشد و
 نگذارد که بر خیزد و یکی پا در کمر مرد افکند و یکی آه سر کشد و یکی کمر از زمین بردارد و یکی بوسه از
 فاعل بر باید و چشم بر بجهند و یکی نظر بر روی سببش کند و ساعتی نظر از روی بردارد و یکی
 بجانب یمن و بسیار خود بگرداند و یکی از شرم چشم بر بجهند و یکی دست و پا دراز کند و یکی
 ران از یکدور در آورده و نیز در کتاب مذکور آورده که همچنانکه الت مردانج رگ و کوچک و
 میان باشد هر کدام را بر سبیل کنایه بنام یکی از حیوانات که القیر و قح و فیل باشد خنجرند
 و فرج زنان نیز بزرگ و کوچک و میان باشد بنام حفت بر یک از جنس خود شناسند پس اگر
 در هر کدام از این مواد که با از جنس خودش حفت گردد و هر دو ذوق کنند لذت یابند
 اگر مادیان با فیل و زبا و غیره و مادیان با قح و جمجمه و خنجران لذت نیابند و ذوق نکنند و
 ذوق ایشان میان باشد و اگر چنانچه با فیل و مادیان با قح و مادیان با غیر فیل و مادیان
 ایشان هیچ سواقت نبود بلکه ضرر تصور شود و میان ایشان هیچ الفت و رنگی نبود و
 تفرقه افتد لذت سووم و کیفیت مباشرت و میان اوقات
 و منافع و مضار آن است قول از سکه کیمی گیلانی پوشیده و نماند که بهترین
 جمیع آنست که واقع شود بعد از غنیمت علم و پیش از کدشتن آن از بعد چه اگر پیش از غنیمت

طریقه تداوی فرج
 روشی که در تمام
 طریقه تداوی فرج
 است از آن
 طریقه تداوی فرج
 است از آن

و بسبب استقرار فضلات نفقش گردد و باشتها بغیر از فرج دل غالب شود
و با احتیاط قوی گردد و فکر با سه موجش و وسواس سودا قوی سبب کثرت لذت
و نشاط روح زایل شود و امراض ملغم و سودا سبب اشتها حرارت عریض
و قوت قوای طبیعی منفع شود و بسیار است که آدمی بعد ترک مجامعت گرفتار
عادت های بد بشود مثل دودار و تارکی چشم و ثقل بدن در مصیبه و قلت اشتها و کثرت
خیر ابل و تشنه نشستن و کله و امثال اینها اما چون بار با مجامعت معاود نماید تمام این
امراض نبرودی متفع گردد و تشنگی نیست که کثرت مجامعت و افراط مجامعت
سقوط قوه نماید و با عصاب مسخرت رساند و این سبب عتبه و فاج و تشنج گردد و چون
ماده سنی بیشتر از روغن دفع شود و بر آئینه قوه با صبر و اضعیف سازد لذت
چهارم در اختیار مجامعت با بعضی و اجتناب از بعضی
واجب است اجتناب نمودن از صحبت عجا از بنابر و عت مجامعت کثرت آب و
برودت هوا و از صحبت اطفال بنابر بنیت مکان کثرت اضطراب ایشان و از
صحبت حایض بنابر ناپاکی ممر و آلودگی با فضلات لمیثه اگر گذارد و از صحبت بعد
از مجامعت بنابر آنکه کجا چون بماند آب گنده شود و از صحبت متعجب بنظر بنابر کثرت
شهرت طبیعت از مشاهده آن صورت و از صحبت با کار بنابر نفرت و خونی اجتناب
از آئینه نشستن که تشنگی نیست که جمیع این اقسام موجب ضعف شهوت گردد و بواسطه
قلت لذت و عدم اهتمام طبیعت بتولد سنی و بعضی از آنها برین فتنه اند که این اقسام
با آنها صیغه موجب مقهور شهوت و ضعف قوت است و بسیار است که بپایان طنا و شادمانی
بر شیوه و تار که بن نوع سیده اند موجب مسخرت است و اشتها حرارت قوه
بنابر کثرت لذت غلبه غلبت بر خرد و نصیحت سنی یاده دفع شود و روح بیشتر تعلیم یابد
اکثر اقدور میرا که طبیعت از کمال شوق و رغبت بتولد سنی و روح پرواز و استعدا از امر دنیا و

لذت پیچم و بیان بعضی امور که تقویت مجامعت است
 از جمله اموری که اعانت قوت مباشرت نماید و ریت مجامعت است و شایسته است
 حیوانات و قزاقان و سائیل و گیتی که در باب مجامعت و احوال و انکال و نوشته اند
 و گفت شنید احوال مردم کثیر مباشرت قوی المجامعت و استخوانها و اوزن و لایق
 زنان و سبب جمیع این امور آنست که امور و همیه آتایش مجامعت است و احوال طبیعی
 خصوصاً در امر به زهر که در آن بر محبت و رغبت طبیعت با احوال مباشرت
 می باشد و این از جمله امور و همیه است و تراشیدن پشت زهر نیز شهود است آنکه مست
 زیرا که موجب نزدیکی نفس شود و انتشار حرارت نماید و روح و خون و امیال است
 کشد و اگر بر تراشیدن موکثرت و مداومت نماید سبب بزرگی آلت شود و همچنین که
 سبب تراشیدن بسیار موجب طبع گری و استمتاع بدست بدست است زیرا که جنوب
 حزن و اندوه گردد و بنا بر قوت لذت و باعث ناامیدی و حسرت خود بسبب
 عدم قدرت بر مباشرت شاهدان پیری صورت پس بنا بر این نفس منقبض گردد
 و غمناک شود و با وجود این منفرتها منفع انتشار نیز آورده زیرا که طبیعت معتاد
 شود و منفع ساختن منی بی انتشار زیرا که در صورت علایق نیست که محتاج به
 انتشار باشد بلکه اختیار و دست فاعل است بنا بر این کار فرمای طبیعت در امر
 انتشار احوال و رزق قوت شهواتی نیز منفعیت شود زیرا که چون طبیعت از این
 نوع مباشرت چندان لذتی نیابد تبول منی چندان اشتهای نماید و در حکم است
 مباشرت مادیون الفرج که بعون آنرا میان پاچه گویند لذت ششم
 در ذکر و حمیت های که حکما درین باب فرموده اند منقول
 از رساله تاجیه در قوانین جماعیه تألیف حکیم ابوبصر علی ابن ابی سعد پیش از
 همه و صایا وصیت امام بهام علی ابن موسی الرضا علیه التحیه و الشانیا

تشدت منفعه احوال
 سبب جمیع این امور

لذت زهر است
 از منوی زهر است
 تا صیغه جمیع زهر و
 ذکر در دست ۱۲

استقامت
 بستن عبارت
 از جلق زدن است
 باب

کرده میشود که در آن زمان که که حجت مأمون تصنیف کرده اند فرموده اند که در اول
شب مجامعت نباید کرد که از برای سعه و جمیع عروق مثلی باشد اگر اتفاق
افتد معقب آن فاجع و نقوه و تفرق و جع مفاصل و در و پشت عرق انسا
و حصار و قویج و تقطیر البول و قیق و ضعف قوت باصره توقع باید داشت که
ازین علت با علتهی ظاهر گردد و چون حال مریضین طریقست باید که در آخر شب
مجامعت کند که در آن وقت جمیع قوت با در حال صحت و قوت باز آمده باشد
و اگر نزدیکی در عالم او وجود آید عامل و عاقل و نیز فهم و برپیش از آنکه اتفاق مجامعت
افتد باید که زمانی باز نماند که در آن مشغول شود و لیستایش را اجالد تا دریا
آماده سنی گردد و همان شهودی که در مریض ظاهر شود و در زن نیز ظاهر شود با سانس
و آسایش فارغ شود و بعد از فراغ تعبیل مشغول شمس از آن شریقی نظیر زو
ساخته باز خورد اگر حرارت بر مریض غالب بود و او انگی از موسمیاتی با همسل ضم
منو و تناول کند تا چندان ماده سنی که تسلیل یافته باشد در حال بجای باز آید و
در حال جناسط طعام و شراب نخورد که بحاقصیت نسیان و فقر آورد و چو در
حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم وارد است که
اکمل علی الجنابة یورث الفقر و اگر جمیع وقتی اتفاق افتد که فقر در محل بود
که ذکر است که فاضله از آن باشد که در ربع تور که برج ماده سست این جمله که یاد
کرده آمد از گفته حکیم بهام علیه التحیه و السلام است و از اینجا ابتدا بحصیت
حکما کرده آمد جالینوس و محمد ذکر یا سگویند نباید که بگسنگی و بعد از ریاست
وقتی اسهال و فصد و جهاست و گریه کند که تن را خشک کند و حرارت
عزیزی کم گردد و چشم تاریک شود و از پس شادی با فراطعم و هم

نیاید که در عصر عظیم کند و بعد از فراغ باید که بقیه از افتد تا نشکی که حاصل بدو باشد
زایل گردد و قوت اسهال بیش نیک یابد و بحال قوت باز آید و پس انجم آب نیاید
و پس از رویدن و بعد از بیدار شدن از خواب و در گرمی و چون از گرمی برود
آید که درین پنج حالت ضرر عظیم دارد اما بغایتی که بسیار باشد که تذکر آن
متعذر باشد و آنست که علم لذت و مغم و در بهیات که قوه باه
زیاده کند و مقویات که قضیب را سخت گردانند
مبهمی تخم کو خنجر و تخم کماره از هر یک نیمه شیر جوشانیده خشک کرده
صلایا و هر روز سه بار بمشیر خام ماده گاو و تالیک بپخته بخورد که قوه باه زیاد
شود و جذبی که شبی مبتلایان را خوشتر گرداند و مبهمی بسیار و آروماش و شیر
سجوشانده تا تمام شیر در خورد آنگاه با شیر آله و روغن و شکر انداخته حلوا از نو
بخورد و مبهمی سندی و مصلی و بای ژرنگ مساوی و پنج به شیر گاو و میش بپوشاند
و قدری نبات صلایه کرده در ریخته یک هفته از آن بخورد و مبهمی ناک چکنی و سندی
از هر یک دو درم صلایه کرده و دو درم شیر خام ماده گاو انداخته کوبند و برنج و شکر
سفید و تخم کو خنجر و تخم کماره آله کرده خشک کند و باشد و شکر
روغن گاو و مساوی آغشته بخورد و عجائب میند مبهمی بسیار و تخم کو خنجر و تخم
و شیر گاو در ریخته بخورد و مبهمی بسیار و فلفل در آن کشمش شکر تخم کو خنجر و شکر
صلایه کرده و باشد آغشته هر روز مقدار یک توله بخورد و مبهمی هر روز یک پیل
کابلی نیم صلایه کرده مقدار آن غسل آغشته تا چهل روز بخورد و قدرت خدا
مشاهده کند مبهمی بسیار و بچ اسگند و کبچ سیاه و آروماش و برنج شاسله
سیاه او و بر آب صلایه کرده و باروغن گاو و شکر آغشته هر شب بخورد و قوه
باه بسیار و مبهمی بسیار و گاو کرده و ده سیر کوفته در روغن آب انداخته

سچو شانه تانچ سیر شود پس هفت کرده بغیر غفل دراز گرفته در آن رخیه سچو
 سیر آب بماند بعد از آن آن آب را در ظرفی نگاهدارد و جزمندی را با
 شند علوانچته هر روز و هر شب مقدار دو قوطه از آن حلوا خورده چهارم از آب
 بالایی آن بنوشند و عجایب آنرا مشاهده کنند مسمی بسیارند نیم سیر آب بنگه
 سیاه و نیم سیر احوان را بآن شقیه کند و بعد از آن احوان مذکور را سه روز و دو بار
 کعبه بنجساند پس بر آورده نگاهدارد وقت حاجت قبل از سه چهار ساعت یک
 کف از آن بخورد و قوه را مشاهده کند و اگر خواهد که اساک بکند نیز احوان مذکور
 آب شیر و سه روز بنجساند و خشک کند و بقدر حاجت طبیعت بخورد که اساک کند
 مسمی پنج گونگی آب سائیده بفضیب طلا کند و با جالبیند و دو بعد از ساعتی قوت
 باه می آفراید مسمی تخم بادیه بادخت بکاین مغز گونگی هر کدام برابر و در
 کرده بالایی آن روغن کعبه رخیه نگاهدارد و وقت حاجت بآن روغن بپرسد
 ناخن چرب کند و در کفهای پا با مالد و قضیب را نیز چرب کند قوه باه بسیار
 شود تخم بادیه باه محرب حکیم حمید ر علی اگر چند عدد مور زبرگ و پنج درم
 روغن بلبان با روغن سوسن و شیشه و تاستان در جاتیکه با دو بویا و نیزند
 و بهشت روز و انقلاب گذارند و وقت حاجت پر مرغ بدان آلائید و بکف
 پای مالند و ساعت قضیب قائم شود اگر مدتی باشد که در حرکت نیامده باشد
 و این از عجایب است و از عجایب اسرار مسمی گیرد و بلور نقشه و در طرسه
 کند و روغن فطرم و روی آفتاب اندازد که بلور پنجهان شود و لبان مذکور مسیت و در
 کوفته درو اندازد و در پاتیکه انداخته آتشی ملایم صندیرا کند تا منعقد شود پس در
 هر وقت که از آن نصف یک دانگ محموره زرد و نیز در ظرف شیشه نگاهدارد
 چون یک درم از آن مصنع کند بجان باه عظیم شود مسمی گیرد و لاجان

لایک
 مرقع
 برکتش
 که تو ام
 سر قوت
 دیگر
 عاقل
 آنگه
 نیز
 درخیل
 با
 بوزن
 موجب
 عاقل
 درخیل
 مؤمن
 خواه
 بپوش
 بپوش
 بپوش

محمد ذریاست مہر ہی پنج کونچہ دار چینی از ہر ایک پنج درم تخم کونچہ موصلی سیاه
نفر پستہ از ہر ایک بیست درم جوز بواقر نقل مغرور منہدی از ہر ایک یک درم ہر
کوفتہ با جیل درم نبات آسختہ دودہ شیر گراوہ جو شاند چنانچہ دوسیر باند و پنج سیر
و پنجیل کوفتہ و بختہ در شیر اندازد و بوقت خفتن بخورد آنقدر شہوت زیادہ شود
کہ چندین عورت را خوشنود کند یکمارہ باشیر گراوہ شب جو شاندیدہ بخورد مہر ہی قطرو
رندو چوبہ کوفتہ و بختہ وقت خفتن ہر روز دوکان درم باشند و روغن بخورد و قوت
پیل بہت حاصل شود مہر ہی اگر کور و شکر و روغن ستور و شہد یکجا کردہ بخورد مالک
آن شیر گراوہ بخورد و در آن شب چند آن قوت نمشد کہ شرح نتوان کرد مہر ہی اگر
دہ درم عاقر قرحا سی درم خولجان پنج درم کبابہ و دو درم ربجیل و دہ درم فلفلہ از
درم کوفتہ و بختہ با عسل مچون کند و ہر روز چہارکان درم بوقت خفتن در بہت
تماشا بیند مہر ہی پنج درم سیاب بادہ درم پوست بچ آگ کمرل سخی کند و دانگہ
شکر تری یکجا کردہ با روغن ستور نیم چند ہر روز از آن یکان جبہ بخورد و مقوی است
و رجولیت کسی را کہ مستیہ باشد نیز مانع آید مہر ہی ہللیہ نو درم تخم پورا بیست درم
سبکدوش و شصت درم پنج حبتہ صیت و دو درم قند کنند و دوسیر مجلہ ادویہ کوفتہ و بختہ
مقصد غلوہ سازند قوت بادہ تندرستی و شہوت و وضع علتہای بدن و اشتہا
و فیض حاصل شود و باید کہ مجموع سہ صد و شصت غلوہ سازند و تا مدت یک سال ہر روز
یک غلوہ تناول کند در اول ماہ علت اندام دفع کند و سہ ماہ دوم اگر بر جس
داشتہ باشد زایل کند و سہ ماہ سوم اندام او چون بادام گرد و دو چہارم
ماہ ہر کام و خنکی و عاشر بدن بر دہیم ماہ قوت جماع چنان شود کہ ہرگز سیر
نمانند ششم ماہ موی سفید سیاہ شود و ہفتم ماہ جمیع علل شکر ارفع کند
ہشتم ماہ قوت باصرہ افزاید نهم ماہ قوت حافظہ زیادہ کند و دہم ماہ سیاہ

چیل زردہ زربضیہ گیر اسے دوست
میں آنکھ آریکیر آرواز کا ل
قرنفل جو بو دار چین سیم
زربغوز زمندی موصلے آ
ستان یک سیر قند کشد خوب
بساتی نیک کیجا کردہ باقند
خجور ازہر و پوشیدہ سفیق
اگر صد کبر باشد ہم تو اسے

اگر افتد سفید سے آن نہ نیکو سے
بر این برہم زدہ نیکو ہے مال
ز غفلت مرد و غفلت سویہ کن ضم
ز ہر یک پنج مشقال بہت مقدار
بر این مجموع کن حملہ چو محبوب
غلو لہ ہر چو زیار سے بند
یکے ناما رو یک در وقت خفتن
بنیادستی ہر چند را نے

صیبه بیایو عاقره قمره تخم انجبره و فلفل
تخم گندم حب الرشاد و تخم بیل از هر یک دو
انچه که مقبور اسم او روزه باشند سه شنبه

از هر یک یک شقال و از چینی شقال
قال او ویرا کو فیه و بخیت با عسل مساو
وز دو شقال تناول کند مہی نظم

اگر آب نشیت کے کم شود
عسل بایش خرد با شیر گرم
و اگر وارچینے بگوید بگو نہ
کند بخ اور اسبورخ مار
شود و عاشق آگس کہ از جان و دل

زنی لذتی جانش بر عینم شود
که گردد قوس پشت آن مردم
بنگام شهوت نشاند بر وجه
راید زبانه و دل زن قسار
نخواهد جزا کس ز آب و ز گل

مبہمی روغن گاویک سیر عسل دور
کند و ہر روز قدری بخورد و ہج زن طاق
چند روزی بخورد کہ سفیدست مبہمی
شیر و برگ کند و شل نشاستہ کردہ و
بخورد و تہہ بار بغیر اید و غلط تمام آور

از گند منبیس آب منبیس یکجا کرده خمیر
نیار و منبسی انگوزه با سفیده تخم مرغ
رو فقهه کیدرم بگذازند چون آب شود
می بیند از و چون یک جبه از و سه
در سیاحت مازد و شود منبسی تخم و هسته

عادل کمال بکانت
فارسی
دالف دلام
ارزشت که
منبدی
سکلوئی
کوسیدا
دیگیجی کوچی
نقدند باب
آکشتی برید
وقت و نور
مبین گریه
زمان که در روز
کمشد
هزال شود
مفتوح علیهم
خشد ا

و تخم سنگ و تخم درخت نیم برشته بوزن یک سیر و پانزده سیر شیر گاو انداخته بپوشاند
تا پنج شش سیر آب با نخلدان شیر خراش بسته مسکه کشد و در وقت حاجت هر
بیت اخس بآن چرب کند و در ناف نیز مالده چندان قوت معالیه کند که بگفتن
است نباید مسمی باید ماکیان سپاه بیت و یک قطعه و آنها را بسته
در دهن خنجر جانور رسانده کوشاده بار و سیده و روغن ستور غلو که کرده با بیت و
یک روز با گیاههای مذکور بخوراند متواتر و بعد از آن تا بمیست و دیگر هر روز یکی از آن
با جویان بخنجر و اگر غنی باشد و اگر مسمی گریه و خونچان ده در دم من سفید بخورم گوشت
و خنجر بره و غنچ چرب کرده بمسک کف گرفته معجون سازند و بر اجوز غلو که بند و و شرب
یکی از آن بخورد مسمی موجب مولف رساله هر که هر روز سه تخم مرغ نیم برشته با قدری
سنگ مغفل سیاه و غفل و از کوفته بران پاشیده تا یک هفته بخورد و قوت باه مقیراید
و اگر دامت نماید عجایب مسمی موصی سفید و آله قشر قشای کوفته و خنجر بره و غن
گاو و غسل قشای مخلوط ساخته بگاها در دو هر روز بقدر دو متری وزن ناشتا بخورد که در
قوت باه بسیار عجیب النفع است و موجب مولف مسمی میتی گلوی بلبله و بلبله آله شاکو
یکجا کوفته و خنجر با غسل و روغن گاو مخلوط ساخته بگاها در دو هر روز ناشتا بوزن دو
و متری بخورد که در وقت باه بنظیر است مسمی من موسی نظم
یک درم عود مثل آن سبیل مله مشک و انگه و سعیدیک مثقال
ساز معجون شمدیلش کن که بر داند دل تورخ طال +
که و لپشت را دست قوت + بخت دفع سرعت انزال +
مسمی منع سفید با شکرتری چند روز متواتر خود آب نی زیاد شود موجب است
مسمی مغز نیمه دانه صفر از هر یکی ده درم خنجرش بخورم آرد خود بریان کرده
یکجا سازد با شکر مرغ یا قند کنند و روغن ستور یا کجند سیاه هر روز نه بار بخورد که سیاه

کوبیده و بپوشاند
مغز نیمه دانه صفر از هر یکی ده درم خنجرش بخورم آرد خود بریان کرده
یکجا سازد با شکر مرغ یا قند کنند و روغن ستور یا کجند سیاه هر روز نه بار بخورد که سیاه
کوبیده و بپوشاند
مغز نیمه دانه صفر از هر یکی ده درم خنجرش بخورم آرد خود بریان کرده
یکجا سازد با شکر مرغ یا قند کنند و روغن ستور یا کجند سیاه هر روز نه بار بخورد که سیاه

سببی و مقوی است مقوی بسیارند و گاو بسیار گرس و عاقر قرحا و مرغی جدا هم بر آب
گرفته و خجسته و زرد بود و گاو بیشترند و وقت مجامعت بر قضیب باله که ذکر اخست کند و
مجامع فرو نشینند تا چند بد آب خنک ریختن و مقوی بگیرد و در این نیم درم و
بسیارند و در غسل و روغن بوقت حاجت بر قضیب طلا کنند و خصیتین و عاقر اینتر
طلا کنند که بسیار مقوی گرداند و اگر در فنج باله ریختن و در فنج اگر گرم و نرم
گرداند مقوی بسیار درم بسیار و در شقال گل سرخ سه شقال فلفل سیاه سه شقال
همه را کوفته و خجسته و عسل کف گرفته بیشترند و بوقت مجامعت ذکر آبان طلا کنند و قضیب
سخت گرداند و مسک باشد مقوی فلفل دراز یک سیوه و بیشتر گاو باشت نرم
چندان سچو شانه که شیره و فلفل یک شود پس از آن فلفل را در سایه خشک کند که با و
بر آوند و ز دو بعد از آن باریک بساید و هر روز سه درم باشت و درم نبات و با نیم
سیر شیر گاو خام بخورد و چندان قوت دهد که اگر خمر بیرون است مقوی بسیار بزرگس
بر قضیب طلا کند حکم گرداند مقوی سیاه گاو آسین شسته و آتش شایه نیکو
یکجا کند و هر روز سه درم باشد آینه خور که شش بیست عورت را رنگ آرد مقوی
سبیل بسیار جویز و با قرنفل دار چینی از هر یک پنج درم یک سیاه شصت درم حله کوفته
و باشد آینه خور و از این سه درم بخورد که قضیب سخت و حکم گرداند مقوی
کباب عاقر قرحا و صلی سفید و سیاه و غلجیان همین سفید تخم انگبین تخم کرفش کباب و غلجیان
قرنفل جویز و دار چینی بوزن برابر بساید و قدری زیره سفید و خجسته و فلفل داخل کند و در سل
بقو ام آورد و معجون سازد و قدری شتم آن را از ایوان داخل نموده جها سازد و
بوقت حاجت یکی بخورد که قوت بسیار مشاهده کند مقوی جداست طلب
رسالت تاب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که جبریل علیه السلام
از پروردگار آفرید کار حاجت آن هر روز علیه الصلوة و السلام ده بار آورده دارد

[illegible]

تمام است که جمیع علل را و دفع مضار و طلب منافع ازین بهر دست و عمل اگر کش
 از جمیع ابتلا است خوشایان و در دم کبابه و زنجبیل و جوزویه صطکی و اچینی قرقر را هر
 کدام دو درم عاقر تماریک و درم عود خالص یک درم مشک اعلی ربع درم این جمله تیره
 و درم و انگلی بشود و سه چند آن باین دارو بمسل یا شکر خالص همچون سازد و از آن
 دو درم ناسه و درم نخود اگر دواست نماید در یک هفته بشایده کند که چندین زمان را
 کامیاب تواند ساخت **مقوی** اگر سنبل الطیب و شکو و انگبین را با روغن یا سمن یا باند
 نبات یا سطر بقوی نماید **مقوی** اگر اسگند و یا فلفل و یا فوا کوفته در پیله های مخمر
 کرده در ظرفی حل کرده باند نبات سفیدست **نظا** هم بر شیم یک درم هر کس که
 هر روز به کثرت مراض و با شهکش و چند آن به بیاسیز و یا شاد و دلش را
 فرج بخشد شود و شحال و خندان به توانا گرد و شهوت کند زور به شود
 چیزی که دانی بچوسندان به **مقوی** تخم شاهی تخم پیاز تخم گندابا یک بساید
 و آن تخم مرغ سفید آب در کرده و قدری ازین دارو اندازد و بر آتش نهاده بخیساند
 چون نیم جوش آید صبح و شام از آن فیه بخورد که بسیار **مقوی** است **مقوی** از شراب گزنه
 روغن بکشد و تیرای بر و زن گزنه بریان کرده باشد که بخورد که بسیار **مقوی** است
مقوی بید و اسگند گوشت سندی را سادی و صلایه کرده با مسکه گاو بشیر
 سرشته بر آلت طلا کند سخت گردد **مقوی** بسیار و عاقر تماریک و فلفل و کافور و چنگال
 و انیون و گل جاسون و گل کبیر سفید و سنج و ناشگفت با شیر و برگ و بهر و میلا
 که نگاهدارد و وقت حاجت با بول بز یا بول آدمی ساتیده بر آلت طلا کند
 که سخت گردد و اساک نیز شود **مقوی** و **منعطر** و **منعطر** و **منعطر** و **منعطر** و **منعطر**
تفتیب است یا **مقوی** گردد و همچنین اگر تکه گاو **تفتیب** مالدر بخیزد **مقوی**
شرب لبان الصافی و قدر و درم و شیر گاو و شیر تازه تر کند و شب آنرا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سائیده شیر گرم بر قنصیب طلا کند و بالای آن جامه سیاه بنفشه و زرد و نازک گرم نشوید
 چند شب متواتر چنین کند و سخت و سطر شود و مقوی بسیار و بلا در کانی و پوست
 و سخت انار که یک کرده و چهار یک آن روغن بر آتش نرم بپوشاند تا آب هار و روغن
 بماند بچین روغن بر قنصیب مالند و سخت و سطر و اگر در چینی خاک باشد و بنفشه
 طلا کنند آنچنان سخت شود که اگر اثر لال هم شود ابو العیاش منحنی نشود و جال خود اند
 و عجالتاً بر بند مقوی ببرد از منی و انگوزه از هر یک یک درم با عمل آینه بنفشه
 و خستین بمالد مقوی و منقط و مسک باشد مقوی گونگی سفید نیم سیرنج کبر سفید
 پادسیر بال کنکوتی پادسیر و تیل کنجد و شیر گاو چرب کنند و ازین هار روغن کشد و لیب
 کند است سخت شود مقوی غفل از و غفل گرد سیاه و سفید تسادی کوفته
 بشیر و بنجیل مری سرشته و در شیشه نگاهدارد و که بوابان راه نیاید و بوقت حاجت
 بر قنصیب طلا کند و اگر در وقت شد باشد عمل صافی بر آن ریخته نرم کند و شکر
 بنج و بتوره در شکم راهی بر کرده و اگر در کله باقیست و بعد از چختن گل و بنج و دو
 از راهی بنج و قنصیب سطر و در مقوی گرد و مقوی بنج شمس مولی چون دریا
 خشک کرده کوفته و بنجیه با بنجیان شکر تری یاد کرده چهار درم بخورد و بالای آن بنج
 شیر خام بنج و قنصیب سخت گرد و در تیر مساک شود مقوی سورچ بزرگ صد
 در میان روغن زیت انداخته تا بپزد و روز در آفتاب نهد و صغی که با واد شیر
 بوقت حاجت پر مرغ بدان مالیده و آلوده بر کف پادسیان انگشتان پا بمالد که
 بسیار مقوی است و جماع مقوی دیگر از بنج بارت حکیم سعد الله حکیم فی الدیز
 گیلانی که در قوت باه فی نظیر است با نذر روغن یا سمن سه درم فرقیون یک درم
 شکر و انگلی اجزاء را کوفته و در روغن مذکور حل سازد و بر آتش گرم نماید و بوقت
 حاجت هر روز بنفشه و قنصیب را با بنج چرب سازد و در کله بدارد و بعد از آن

یکتا گشت گلگون
 بر یکید یک سینه
 و بایب جمع
 چهل ساند و قدیر کنار
 خودین جویبار از ریاض
 محبت نماید و بایب
 نقد یک سیخ نیندازد از آب
 تنخواز و صفت
 شانزد و شکست
 بدارند یک حسب
 نهایت متعلق است

برو مالی پاک ساخته جمیع کینه مقوی و صافی قضیب شیرینش را در آوردن گلی چرب انداخت
 و زیر سر گین اسپ نگاه دارد و بعد از یک هفته بدو آرد و خراطین را اگر تشنه از شکم آن
 گل با دو در سازند و هر وقتی که بالای آن شیر و آن بهیم سیده باشد آنرا گرفته با خراطین
 حل ساخته ذکر را اطلاق کند و بزرگی آن چیدنیغایت سخت شود مقوی و صافی قضیب
 اگر کج کوخچه بازیره نرم بسایند و قضیب ماله استاده ماند خون مرغ و پیچ خوک بمالد
 فرو و آید مقوی سپند نیز با زور بواقر نقل در چینی از هر یک چند گرم کخ سیاه شصت گرم
 باشد و بیامیزد و وقتی که حاجت باشد هر روز سه درم بخورد قضیب بسیار سخت شود
 از مخبرات حکیم ابراهیم گیلانی لذت شستم در یک است و مطلوبات
 قضیب یعنی سطر و در از گردن شیخ ابو علی گفته است که طبیب را هیچ عمارت
 نیست از اینکه اسباب بزرگی ذکر کرد نماید زیرا که آلت تناسل سبب ابتلا
 بنی نوع است پس باید دانست که بزرگی آن در طول و عرض و عمق میشود و الا در
 سن جوانی و ایام تمهید آدمی از سن خود تجاوز نمائید بزرگی آن ممکن نیست
 الا در عرض و عمق زیرا که استعداد زیادتى در طول میگویم نماید و از اسباب بزرگی
 آنست که اول آلت را چند بار بخرقش خیدان بمالد که خون بدان موضع منجذب
 شود و آن را سرخ گرداند بعد از آن بعضی روغن ها که بعد از این ذکر خواهد شد مخصوصا
 سورجه آن را چرب نمایند تا روغن سبب لزومى که در وقت سد مسامات نماید و
 و نگذارد که آن منجذب تحلیل یابد و بسبب حرارتی که دارد باعث انقباض خون دیگر
 شود و بعد از آن بر بالای آن روغن رفته ضماوت کنند تا سبب و بنیت روغن در
 تخفیف رفت آن خون در آن موضع منعقد شود و سبب بزرگی گردد چون این
 عمل را چند بار تکرار نمایند بزرگی تمام آورد و طول اگر قضیب را آب گرم بشویند
 و بر روغن طبیان مکرر چرب نمایند بزرگی زیاده شود و طول اگر قضیب را آب

گلی چرب انداخت
 و زیر سر گین اسپ نگاه دارد
 و بعد از یک هفته بدو آرد
 و خراطین را اگر تشنه از شکم آن
 گل با دو در سازند
 و هر وقتی که بالای آن شیر و آن بهیم سیده باشد
 آنرا گرفته با خراطین حل ساخته
 ذکر را اطلاق کند
 و بزرگی آن چیدنیغایت سخت شود
 مقوی و صافی قضیب
 اگر کج کوخچه بازیره نرم بسایند
 و قضیب ماله استاده ماند خون مرغ و پیچ خوک بمالد
 فرو و آید مقوی سپند نیز با زور بواقر نقل در چینی
 از هر یک چند گرم کخ سیاه شصت گرم باشد
 و بیامیزد و وقتی که حاجت باشد هر روز سه درم بخورد
 قضیب بسیار سخت شود از مخبرات حکیم ابراهیم گیلانی
 لذت شستم در یک است و مطلوبات قضیب یعنی سطر و در
 از گردن شیخ ابو علی گفته است که طبیب را هیچ عمارت نیست
 از اینکه اسباب بزرگی ذکر کرد نماید زیرا که آلت تناسل سبب ابتلا
 بنی نوع است پس باید دانست که بزرگی آن در طول و عرض و عمق میشود
 و الا در سن جوانی و ایام تمهید آدمی از سن خود تجاوز نمائید
 بزرگی آن ممکن نیست الا در عرض و عمق زیرا که استعداد زیادتى
 در طول میگویم نماید و از اسباب بزرگی آنست که اول آلت را
 چند بار بخرقش خیدان بمالد که خون بدان موضع منجذب شود
 و آن را سرخ گرداند بعد از آن بعضی روغن ها که بعد از این ذکر
 خواهد شد مخصوصا سورجه آن را چرب نمایند تا روغن سبب لزومى
 که در وقت سد مسامات نماید و و نگذارد که آن منجذب تحلیل
 یابد و بسبب حرارتی که دارد باعث انقباض خون دیگر شود
 و بعد از آن بر بالای آن روغن رفته ضماوت کنند تا سبب و بنیت
 روغن در تخفیف رفت آن خون در آن موضع منعقد شود و سبب بزرگی
 گردد چون این عمل را چند بار تکرار نمایند بزرگی تمام آورد
 و طول اگر قضیب را آب گرم بشویند و بر روغن طبیان مکرر چرب
 نمایند بزرگی زیاده شود و طول اگر قضیب را آب

کرس

اگر نفس که در ششهاست برگی نریزد و در مطول اگر قضیب را که بر روغن زیت مالش
 نمایند گرمی افزون گردد و مطول نقل از میوه ذکریا یا باد خراطین و پاک نشویند و
 خشک کرده نرم بسایند و دیگر باید بوقت قضیب را با آب گرم شست و بماند چند آنکه سر
 گردد و بعد از آن خراطین بر او روغن کنجد چوشانیده بر وی طلا کنند تا بابت و ساز و مطول
 شود و مطول عاقر قرحا و درم باوه و درم آب پیاز و فصل بساید و بزرگ را با لبرنگ
 گردد و مطول مغز بر روغن کنجد چوشانیده بر قضیب طلا با لبرنگ شود و باه بفراید
 مطول سطر و سخت شدن قضیب بسیار و خراطین در و سایه خشک کند و گلهما
 از شکمش دور کرده بقدر بخور درم و آب ترب و جوز بونیم درم همه را سائیده در روغن
 گاومیش یا ن سار و بوقت حاجت بخور و راح خشقه در تمام آلت طلا کنند که از مجرای
 شش بصل است لذت نهم و منعطبات آلت و ملذذات
 میباشد منعطی که چون در دهن اند از نذا العاطط شود
 حاکم رومی یک درم مشک خالص یک و نیم درم قنقل نیم درم قسط پنجم خوب بساید و بخت
 شیر و زنجبیل مربی سرشته بهما ساز و بقدر سخودی بوقت حاجت در دهان گرفته
 آب او فرو برند همین که آتش بگردد و قضیب رسد ذکر را سخت کرد و اند و لغو تمام
 سنجید طه ذکر که مجامعت را لذتی تمام و دیگر در این چینی دو درم سنجاید و بوقت
 مجامعت با این اوق قضیب مالیده مشغول شود که لذت کامل نبرد ملذذ و دیگر
 در این چینی و کبابه و عاقر قرحا و مویز از هر یک نیم درم مشک بتنی قدری همه را
 حوز و بکوبند و با غسل و زنجبیل پرورده همچون کنند و بوقت حاجت قدری
 از آن بالعباب و دهن بر قضیب بمالند و مجامعت کنند و لذت می یابند
 که نتوان گفت طه و چون بپزاید شتر اعرابی بقدرار سخود آب گرم حل نموده
 بنوشند بعد از روز و ده ساعت قوت باه و لذت حاصل شود و ملذذ و قشقر

و دیگر فصل فصل خشک
 و فصل الکلب و درم
 و مشغول در روغن زیت
 آن قدر بر آن مالند
 که آن را می بویاید و در آن
 به آتش نیم خشت
 صاف نموده و در شش
 یا در دهن یا بکوبند
 به بزرگ مالند و بخت

او شکست تواند آورد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 آن زن دیوانه او گردد و طلا و زر و کافور و صندل و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 این چنین بقیع طلا کند با هر که قاربت کند طبعش گردد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع
 نر سرخ و روغن بریان کند چند آنکه بسوزد و آن روغن بر بقیع طلا کند و نر و یکی با هر
 زن که نماید دیوانه و خشیفته او گردد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 و نیخال که بوتر و تمک سنگ حبله استاید باشد بقیع طلا کند با هر زن که
 پیوندد و هرگز جدائی نشود و عاشق او گردد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 باشد و قدری طلق آب سوده بقیع طلا کند و با زن نزدیکی کند آن زن
 آنزدگی او بقرار و اندوخی او بقرار باشد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 نماید آن زن نازنده باشد غیر از پنجاه و پنجین زمره گرگ باشد اندکی تر کرده و بغیر
 شده نیز پنجین است بقیع گرگ خشک کرده کوفته و بجای باشد بقیع طلا کند
 و بقصد رسیدن طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 برگ و دهن و ساید بقیع مال و دهن و حجام کند آن عورت فریفته شود و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 زمره و قوج بقیع طلا کند و نر و دهن و حجام کند دلی آورد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 نر و دهن و حجام کند در آتش بگذارد و بوقت حاجت قدری از آن هر دو
 انگشتان پای خود را حیرت کند لذت و اساک بسیار روی دهد و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 و کافور و ساید یک درم شده آینه بوقت جماعت بقیع مال و دهن و حجام کند
 مشغول شود و لذت تمام یابد و نر و حجام کند آنرا فرخی بخشد که اگر آید که مجرب است
 طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند
 نر و دهن و حجام کند گل دور کند و پوست از روی برگه در جاله کرده و شیر و
 است و طلا و زر و کاشی و گاه بآب بسیار و با کافور و صندل و بقیع مال و دهن و حجام کند

حجام
 زدن بقیع استاید
 استاید بقیع استاید
 زدن بقیع استاید

خشک کرده کوفته و خیمه باشد خالص است و قیصیب طلا کند و در اصلت نماید که در لذت
و فریقین زن عجیب تر از این نیست ملذ و زهره خروس بام و اسبک قیصیب نماید
جملع نماید که لذت و محبت بیند ملذ و استخوان بدهد و کانور گزندارک و پوست پنج برج از
هر یک یک درم و زهره خشک ز خاکلی سه درم با هم سائیده و مخلوط و قیصیب طلا کند
با زهرنی که صاحب نماید آن زن یک سخته از محبت او جدا آتی نکند ملذ و شکلی
باب و ستون حل کرده با سه وزن یک شش وزن آن روغن یا همین یا خیر
یا سوسن هر کدام که باشد بدان یا میز و یا کیمیا شود و اندام قیصیب طلا کرده و
نماید که بسیار ملذ و لذت ملذ و زهره که گفته شد و آب بادریج و قورسی پوره از سینه
سوده یا غسل و خیمیل بر پورده و شسته در ظرفی آب گینه گاهدار و دو بوقت صلا
بر قیصیب جال و اتصال جوید که لذت تمام بیند ملذ و از تصویری محمد ذکری است
که تجربه سولف سیده عاقر حار خیمیل و ارچینی مسادی کوفته و خیمه و آبی که منع کند
در او حل کرده باشند همچون سار و جسمه ساخته گاهدار و دو بوقت حاجت و در من
گذشته استعمال کند چون حل شود یعنی قیصیب طلا نماید که مگر تجربه رسیده است
ملذ و دیگر یک و قیر روغن سوسن که در او گداخته باشند یک درم فرنیون
مثل او فلفل مثل او خربل و مثل آن یورت و یک قرطاشک و باین جالند
بر ذکر و عجان و قیصیب و آنچه نزد یک است ملذ و خیال کبوتر و شک سنگ
بار یک سوده باشد بر قیصیب طلا کرده نزدیکی جوید و ابتلا سے معشوقه تماشا
نماید ملذ و فلفلی و فلفلی و از یک جا کرده با روغن ستور غور تیکه در فرج طلا
کرده بهر و غنبت نماید آن مرد و فرقیته آن زن گردد و جزا و دیگری را نخواهد چشمت
اگر گیشیت مموله را خشک کرده باشد و در فرج طلا کند و بهر نزدیکی جوید آن مرد
بفریب ملذ و ملتی و شهید و سها که میجا کرده بر قیصیب طلا کرده بهر غور بهر غنبت

و اگر کسی
را از این شیوه
مخلوط پنج درم از فلفل
جای خیمیل
یا قور حار باشد در این
جای سلقین است
یا سوسن یا کیمیا
یا سولف سیده
یا عاقر حار
یا قیصیب
یا کبوتر
یا شک سنگ
یا فلفل
یا خربل
یا یورت
یا قرطاشک
یا باین
یا جالند
یا بر ذکر
یا عجان
یا قیصیب
یا آنچه
نزد یک
است
یا ملذ
یا خیال
یا کبوتر
یا شک
یا سنگ
یا بار یک
یا سوده
یا باشد
یا بر قیصیب
یا طلا
یا کرده
یا نزدیکی
یا جوید
یا ابتلا
یا سے
یا معشوقه
یا تماشا
یا نماید
یا ملذ
یا فلفلی
یا فلفلی
یا از یک
یا جا کرده
یا با روغن
یا ستور
یا غور
یا تیکه
یا در فرج
یا طلا
یا کرده
یا بهر
یا و غنبت
یا نماید
یا آن مرد
یا و فرقیته
یا آن زن
یا گردد
یا و جزا
یا دیگری
یا را نخواهد
یا چشمت
یا اگر
یا گیشیت
یا مموله
یا را خشک
یا کرده
یا باشد
یا و در فرج
یا طلا کند
یا و بهر
یا نزدیکی
یا جوید
یا آن مرد
یا بفریب
یا ملذ
یا و ملتی
یا و شهید
یا و سها
یا که میجا
یا کرده
یا بر قیصیب
یا طلا کرده
یا بهر غور
یا بهر غنبت

نماید که مخلوق را گرد و مذهب بسیار و همچون مخلصه بقدر یک نخ و در شراب یا لعاب و
شکر کرده و بفضیب طلا کند که بسیار ملذوف و غوطه است پنج گاتی بزرگ و در روز یکشنبه
که در سایه آنکس و بنفشه بنماید و بقدر بندای انگشت قطعه قطعه کرده و بگاها در
و بوقت حاجت یکی از آن در دهان گرفته و بنماید و لعاب آن فرو برد و که شب و
رسیدن بمعبده ابو العیاس سخنی قاصح و استاده گرد و غوطه تمام شب در غوطه
بیاید و غفل در آن بزرگ بقدر ده دم جو کوپ کرده و میان کاسه شفا کند و با نجای
را بگل حکمت گرفته و در آتش خاکش بر دو چوب بچینه شود پوست و در و کند و بنفشه آنرا
بیاید و آب وی بجای صاف کند و غفل نکو بآن مخلوط سازد و در سایه خشک
نماید و مدت هفت روز تسفیه آب بیاید و بخان بدو باشد و محمل را کرده بقدر
یک حبه بفضیب طلا کند و بمباعتش نماید و در میان بزرگ و سفید انداخته شود
که شرح نتوان کرد و یک دان غفل گرد و با صندل بفضیب سخن کرده بماند و
مجاوعت کند لذت بسیار بد ملذوف بسیار و عاقر قراقری و صلاویه نموده بار و غل
یاسمین یا کبجی ضم نماید و بفضیب و حوالی آن طلا کند که غوطه تمام آورد و اگر قسطا
نیز بار و غل کبجی بفضیب و حوالی آن با لیمان عمل کند لذت
و هم در مسکات انزال و ساختن گیسوهای یعنی عقد
زیق که چون آن را دهن گیرند اسماک شود و مسک
بر پیشانی ضفیع و فرونی می باشد مانند سر پستان که یک بنزدیک آبرو باید که
از آن ضفیع کلان گرفته آن وضع را فشرده ستی که از فتراود و در ابا چکیده ست
فیل و باد آغشته نگاهداری ابو العیاس طلا کند بعد از خشکی بحر خوب بنزدیک
نماید که در اسماک مجرب است و از عمل جو گیاه است مسک پنج کوخیه
بقدر سبدهای انگشت بریده و وقت دخول بدین گیر و نماز مانیکه روغن باشد

و کجایم
عقد الفتح هم رسانیده
نشدند و اقام شد و آنجا
مساز یک حبس در
آب از آنجا بنموده و
چرخ و گدازند و آب
شدن حمام نایند بسیار
باید ۱۲ و گنج
نقل ایستادند
موتی و کجایم
زایه محقق
هر یک یکی باشند
در آب از آنجا
گندم آنجا
و یک حبس
در آب از آنجا
بدون آنجا

انزال نشود اگر تخم را با کنیز نر نیز کرده و سانسیده و باشت بر قضیب بماند نه پس اسل
طه و آید ممسک کرد بیدار ببارگ و پنج کوفه اقدارشش نمانک شبهه او گرفته در
سایه خشک نماید پس محمود و افیون قرقره خشکی را بر این خراسانی خشک از هر سیکه
و نمانک ورق انخیال چهار نمانک سندی سه نمانک تخم پیاز تخم زردک از هر یک یک
و نمانک قند سیاه که نه پنج نمانک همه را گرفته و بخیته بقدر نیم نمانک حب سازند و وقت
حاجت بقدر برداشت طبیعت تناول نموده بالانش پان خجرو و اگر اشتها بهم رسد
بجز شیر خیزی دیگر نخورد که از حشرات حکیم گیلانی است ممسک بسیار و تخم کوسه
باقدری شیر صلایه کند و تخم کرج را خالی را کرده آنرا در آن پیر کند و سرش را حکم کرده
در دهان نگاهدارد و مباشرت مشغول گردد که اساک شود و ممسک بسیار و سه سید
و دهانه خجرو گل نیلوفر یکجا صلایه کرده باشند در روشن تخم و سه شش بر ناف خود طلا
کند اساک شود و ممسک بسیار و پوست خشکاش و سندی را از هر یک سه
گل را و ده تخم پیاز پنج شانه نانیم سیر بماند بعد سه ها که و بسیار و عاقره ما از هر یک
ربع در آن انداخته بخورد اساک شود و مجرب است ممسک تخم و سه رده قدر
درشش سیر شیر گاو پیشش بچشاند مادامیکه سیر بماند از آن خبرات دست بر غن
مکشند بعد از آن جوز بو اچار پیر کاله کرده در یک روزه سه کان بیت بدوزد و هر بار بتر
کند و در آفتاب خشک کند و بوقت غیبت از آن جوز بو بخورد و مادامیکه سیر
نخورد انزال نشود و ممسک تخم و سه رده تخم پیاز و باجی و سه رده تخم پیاز باجی
مساوی در شیر گوسفند بچشاند بعد از آن اس کرده بوزن یک داشته حب ببندد
و باشته گاو بخورد تا ترشی بخورد انزال سیر نشود و ممسک روشن و سه رده و
خفتن سجای چینه ببارگ قبول بخورد که بسیار اساک آید و ممسک بکشد که
از دم اسید و کتار سوی از دم خر و رو یکبار چینه کتار اندازد و بوقت

مراغیت بدست و پا بر میزد که لذت اسساک در یاد ممسک اگر خضیه
 خرگوش سدرخ کرده و کمر بند تا از خود جدا کند انزال نشود و ممسک ولد و
 مجرب ناو را باید کینج کثیر سفید را آورده در سایه خشک نماید و باریک بسیار
 و بجز برین و بعد از آن پوست خشک را که اندامیون نگرفته باشد در آب تر کرده
 بسیار بدست بمالد و بین آب مذکور بقدر که ناز خود آید بچینه حبس کند نگاه دارد و
 بوقت حاجت یک حب از آن باب حل کرده بجزیره ابو العیاس تمامه آن
 یک شانه طلا سازد و بعد از خشک شدن بجا مشغول شود لذت و اسساک را
 مشاهده نماید که از اسرار طب است ممسک بخی اونٹ کثافتی را با کینج گوشت
 باریک بسیار و بر قضیب طلا کرده مجامعت نماید و اسساک بنید ممسک عصاره
 برگ قشامه احمار که بهندی کرید گویند بر آورده در ظرفی کرده شب نگاه دارد
 و باید او که عصاره روی با بخاوش نهند آنرا بسیار و بقدر رفع او جها سازد
 و بعد از نیم طعام کمی از آن با محلول تناول نماید که ممسک عجیب است ممسک
 مجرب مولف گنج باد آورده در سفیخت آگس چنانکه بر او نباشد و گاه سفید چادر
 و کافور چپار رقی سها که چادر تی با هم مخلوط سازد و بر قضیب طلا نماید
 ممسک مجرب مولف مذکور عاقر قرحا رخیل کافور جو دانه زعفران فلفل
 در از تر نقل همه تساو و بر ابر همه ادویه افیون همه را کوفته و بچینه بقدر شست
 رقی حب ساخته همراه غسل فرو برد اگر چنانچه کینی و افیونی نباشد نصف این
 بخورد و تماشا نماید ممسک مولف مذکور بسیار و پوست بخی کثیر سفید بوزن
 دو سیر شامی و جوز بوا یک سیر و نیم شامی و صطکی رومی بوزن یک و مری و افیون
 یک و مری بعد از ریشته گل کیوڑه را صلایه کرده آب آن بگیرد و همه ادویه را چو
 سرکه بسیار و در آب ریشته گل کیوڑه مخلوط ساخته خید آنکه سیندگی هم رساند

و دیگر و یک عدد
 از اندامیون خالی کرده
 انجیل با بخی و اندامیون
 یک عدد بسیار
 بیشتر و نیم عدد سدرخ
 طریق خالی کرده و خوراک
 شادون گل شکسته نموده
 در خاکستر بخی بعد از آن
 چند آرد و در ساق
 بهر داشت نشسته بود و فادو
 بسیار بود

باز در بون سنگی انداخته و آب ریخته گلی کیوژده بدان انداخته بیاون دست سنگ
 یک روز بساید چون پینگی بهم رساند بقدر آنکه بجا بندد پس هرگاه که خواست
 یک حب از این در آب کیوژده حل سازد که اندک غلیظ و چسبند باشد و آنرا
 از حنقه طرف بالا تمام در از می او مانند چنانکه در اندک خشک سازد و بعد از آن
 بزرگ بقول بر او چیده بیاورد چیده چنانکه سرش بر مینه ماند و یک پاس صبر کند
 بعد از آن وار و از و در سازد و بکار مشغول و از و عجبتا اساک امشاک نماید اگر آب
 گل کیوژده نباشد بجا شربت تند و آتش بکار بر که محبت مسک تخم بنویسد یا تخم بنویسد
 تخم بنویسد چندانکه آید و بپوشد یکجا کرده مقدار که در گلی بزرگ حب به بند و بقدر احتیاج
 طبع بجان یاد و کان انسان بخورد که اساک بجز به هم رساند مسک است
 تخم او ملکن تخم که مار در خجیل پوست خشنانش تخم کوچه تخم لعل گل و باوه از هر دو
 در هم سپند غشنی یک در هم حمایه و بهشت قلیح آب بچوشاند چندانکه یک به مانند
 حاجت بیاشد که اساک نماید مسک از تخم تخم و تخم و به توره جدا جدا و غش
 کشند سیاه را درین روشن با حق کحل کرده مدتی پانزده روز در زیر زمین کور
 بعد از آن بر آورده هر دو کف با هم اند بعد از زمانی که فربه و درین تلخی گراید بد اعلت
 مشغول گردد و تماشای ماسکت نماید مسک بر پنج مکهاره با باد سنگ است
 و آنه بیرون کرده خشک ساخته با هم بسایند بنگام مباشرت یک کف دست
 انسان بخورد چندان اساک شود که بی خوردن ترشی خلاص نیاید مسک تخم
 با جی موصلی سفید تخم مکهاره در و و مسک کاسه شیر گاو بچوشاند و اداسیکه یک کاسه بماند
 بخورد و انزال شود مسک موصلی پوست خشنانش ناکه بکنی از هر کدام بجان
 سیر تخم مکهاره نیم سیر سفید و غشنی سه در هم حمایه و بهشت گاو بچوشاند و تدریجی شکر
 انداخته چنان سازد و بوقت حاجت یک در هم بخورد و وقت اساک نماید مسک

گلی کیوژده
 تخم بنویسد
 سفید تخم
 شب بخورد
 تخم بنویسد
 وقت جامع درین بدار
 اساک بسیار آید

خود را اگر گرسنه نشود و خوردن بر میان بخورد و اگر گرسنه گردد شیر نوشد و مجامعت نکند و اگر
 خلاص نشود و بیشتر تر نشد و لیکن بخورد و تا فراغ گردد و بعد از فراغ اگر گرسنه
 نشود غسل و نان مالیده بخورد که مجرب است بلا دغفه ممسک مسپی و
 یک شنبه با حفظ از وقت چیده سر او را بطریق سر پوشش بر دارد و اندر وقت
 از تخم خالی نموده و نقل بر کشند و همان سر پوشش بر او گذاشته و در جاس
 محفوظ بگذرانند تا بسیت و یک روز بعد از آن نقل بار آورده در وقت حاجت
 یک نقل باد و ناپاژده برگ قبول بخورد عجب اتماما کنند بغایت مجرب
 است ممسک کرید را باخی و برگ کوفته مضاره او بتاند و خشک نماید بقدر
 سمانه نه حب بیند و بوقت حاجت خشتین قدری روغن گاو خورده کوسه
 مذکور را بخورد و بالای آن قدری غسل نبیست که بغایت ممسک و مقوی است
 گنگه ببار کسیماب و بفت شبانه روز در میان تیر آب صابون نهند بعد از آن
 در صلیبه اندازد و باخشت پخته شیر گور آنرا یک روز تمام حق کامل نمایند تا سیه
 تمام برود بعد از آن بسیار شیر و در سه نوبه شیر و دهنه سیه یک نوبه و صلیبه
 با سیاب اندک اندک بخینانند پس آرد ماش خمیر کرده از و مثل گولی کوبانند
 و آنرا بویه سازند بقدر آنکه سیاب و شیر با و در آن کج بعد از آن سر بویه را همان آرد
 ماش محکم سازند و آنرا در گل حکمت بگیرند و خشک نمایند و آن بویه ماش گل حکمت
 گرفته و کوره آتش نهاده بینند تا آن بویه سرخ شود و پس آنرا از آتش بر دارند
 و در ساعت در آب افکندند که گل تر قیده میشود و زیر تیغ عقد شده باشد و
 گنگه نیکو شود گنگه عمل با لکشن بیاد و قدری جز بندگی قدری از بالای آن بزد
 بطریق سر پوشش و قدری مغز نیز از آن بیرون کشد و بقدر یک توله سیاب
 درون جود کند و آن مغز لکشیده است نیز بر آن اضافه کند و سری که بریده است

و گنگه نیکو شود
 روغن سرخ و سیاه
 از سیاه و روغن
 بوزند و سیاه
 پیش از مجامعت
 بر کوفته با گرد گشت
 گزاشته و بعد از
 سر گزاشته کن
 نیت و سیاه
 است ۱۲ و گنگه
 از بیهوشی گنگه
 با یک سانه و سیاه
 در وقت گزاشته
 و صلی آن با لکشن
 اسکان آسک و حوت
 باب آن بیار و

بهر آن استوار سازد و در کل حکمت نیکو گیرد و درون شکم گوشتند سلیخ اندازد و در تنور بریان کند
 بعد از آن که بریان شد و چون استخوان گشته شیرین خواهد آمد و بوقت حاجت در دهان
 گیرد و انزال نشود و چون برین آورد انزال کند و نوع دیگر نیز یک خربوزه سولان کرده
 مساوی با نریق مخلوط ساخته حب سازد و بارو کند و گرفته بخورد و کس سفید بخورد و اندکی
 شب بگذارد و با دانه مرغ را بجای کند و حب سازد که بسته خواهد شد و چون در دهان
 اسماک شود و دماغ و صدام را بر روی دندان محکم سازد و تشنگی نفس را سودمند آید و
 همچنین اگر خربوزه از براده و حب و خربوزه از نریق پاک کرده با نم سنجیده و حب ساخته
 و تارو کند و نم بسته با گیان سیاه بخورد و همچنین با دانه اورا بجای آن حب
 انداخته و با حب سرشته بهین عمل کند و گشاید که در اسماک بیاید
 است نریق سودمند بهای خود بخورد و در دهن نگذارد و چون آنرا در دهن گیرد
 اسماک شود و گشاید اسماک سیاه شود و یکسره و قلع می تواند سازد از آن قلعی بپوشد و
 و بقیاس سودمند و رم سیاه از آن بپوشد و آن بپوشد و در میان بپوشد آهین بند
 و نیز بر او آتش چون چراغ افروزد و با لاسه او شیر و دانه سیاه و چکاند تا آن زمان
 بسته گردد و چون آن گشاید و در دهن نگاه دارد اسماک شود و این عملهای غریب است
 نوع دیگر عقد النریق مع الذریب و الفضة چون در دهن گیرد
 اسماک شود و صدام و تشنگی جماع را سودمند و در خالض براده کرده و خربوزه و فلفل
 براده کرده یک حب سیاه یک نیمه سرد الکی کند و در دهان نیکو بپاشد و حب بنمید
 و در آنرا حب سیاه گیان سیاه بخورد و بخواند و بعد از یک ساعت بماند و در او آب کشد و حب
 از دست انداخته و با حب سرشته نگاه دارد و نوع دیگر عمل با لکشن بسیار
 سیاه هر قدر که تواند گشاید و در میان دانه سنگین با صطکی نصف و
 سیاه و دپاس کرل کند و بعد از آن در ساق و دست و پشور و کمر نرسته باشد

کما در آن گرده سیاب مذکور در آن نهد بالای او اندکی بر بگ همان و بشوره کوفته بند و بالا
 آن سوم استوار سازد و نگارد از تا وقتیکه آن درخت بار آورده بخته شود بعد از آن
 بدر آورده که لنگه بسته میشود و نوع دیگر وقتیکه غلیظ از بقیه نهد همان روز تا روز دوم
 یک بقیه با درخت سازد و سوراخ کرده آنچه در بقیه کند و سوراخ کرده باز همان حب
 در میان بقیه بماند چون غلیظ از بقیه بیرون آورد آن بقیه بیار و دو لشکند سیاب لنگه
 شده باشد بوقت حاجت در بین گیر و نوع دیگر بیار و در راج سیاه او را سه روز
 گرسنه دارد تا تمام پنهان بیرون اندازد پس سه نیم درم سیاب در حلقش اندازد
 و سه روز دیگر گرسنه دارد و روز چهارم برنج در شیر تر کرده بخوردن او بدو هرگاه ۱ و
 پنجاه اندازد و اول همان لنگه بیرون آید و در راج میرد تا مادام که این لنگه در دهن
 باشد انزال نشود و نوع دیگر عمل با لکشن بیار و دو نیم شگفته از بار با سه و نیم
 گل از شگفته سیاب یک سیر شاهی و پانزده لایم آینه در باون تا یک پاس
 کبرل نماید که در یک پاس بستنی شود و سفید در خشنه لذت یازد و هم در او ویه
 سفوف که تقویت باه نماید پلیون خوردن او باه را قوی سازد و ترب اگر
 بان مد اوست نمایند انعطاف تمام آورد و سینه بغیر آید و همچنین است تخم آن کتان
 که اثر آهسته الی گویند با لنیوس گفته که چون در روی رطوبتی فصلی است سینه
 زیاده سازد و تولدی نماید که موجب انعطاف گردد و حب انخضر که عبادت از حب لطیم
 است سنی زیاده گرداند و میان باه نهضت و سا اگر باشد که تناول نماید کفر
 خوردن آن شهوت مرفوز را بر انگیزد و همین حال دارد و تخم آن کجدا اگر مقش
 سازد و بیان کند و باشد که تناول نمایند سنی زیاده گرداند و باقی است
 اعانت باه نماید و صوما با قلا و تر باشد که خود جمع اقسام آن خواهد بود خواه سفید و
 خواه سیاه و در تقویت باه نفع تمام سازد و فصل از دین امر رغایت قوی است چنانکه

و اگر سیاب در یک
 کوفته با بوی
 زعفران و گلاب
 نموده و در
 آید بوقت
 حاجت کما در
 امر نبات
 و اگر در گرسنه را در
 تخم بیان نموده یک
 با چوب از آن
 خلیج باه نماید

اگر در استه این مقرر قصودی باشد چون خند وقت اور اعطاف نخورد و سبب است
غریبی زیاده گردد و از این جهت است که اغیری تا قوی هندی از تیری اسپ خراسانی
بعایت زیاده است زیرا که پروکشش او بخورد شده است و بعضی از حکما گفته اند
نسبت نخوردیدن انسان پنج نسبت غمیر مایه است بنجمیر یعنی نخوردن اور
تقویت جمیع بدن و دخل تمام است و بعضی گفته اند اگر نخوردن یک شبانه روز
در آب بنجیسانند و هر صباح پیاله از آن بپاشانند انعطاف تمام آورد و پشت و کمر آفتاب
سازند و بعضی گفته اند دو شبانه روز در آب باید گذاشت و بعضی بر آنند که روز
نخوردن سیاه بشیر است و بعضی گفته اند نخوردن سفید قوی تر است لوسب افعل
دین امر نزدیک نخوردن قرفه از خوردن آن نفعی قلیل غلیظت تولد گردد که اعانت
انعطاف نماید و از چینی خوردن آن انعطاف آورد و اعانت باه نماید و عرق آن نیز
فائده دارد و نیز باز سبب است که زبان هندی جاوتی گویند اگر با اعتدال
نخوردن هم انعطاف آورد و هم اسهال و اگر از اطعمه نماند سنی را خشک گرداند و چنانچه
اگر با موز نیز بخورد شهوت بر انگیزد و با راه قوی سازد و انعطاف تمام آورد
حکمتی قدر دینی از آن اگر نخورد و تقویت شهوت و آلت نماید و سینه
گرم کند و تولد نفع نماید و همچنین سفید اعانت باه نماید و شهوت بر انگیزد
قسط رومی که عبارت از قسط زود است که از جانب روم می آورند اعصاب
قوی گردانند و خواه بخورد خواه بالند اعانت شهوت نماید خصوصاً اگر با شرب است
وارد و بقوی یکس منقول است که گفته خاصیت قسط قطع شهوت جماع است
و بدل آن نصف وزن او کافور است و لیکن این خلاف مشهور است و چون
توفیق آنست که این حکم نسبت بقسط هندی است که رنگ او سیاه
باشد چنانکه صاحب تذکره تصریح باین معنی نموده حسب الرشا و از آنرا

و بیاد سی تر تیزک و بندجی سلیم فائده آن آنست که منی را گرم گرداند و شہوت
جامع را بجرکت در آورد و بنابر بطوریت فضلی که در دست تولد نفع نماید و انعطاف
آورد و زربا و کہ آنرا بحدسے کچر گویند قوت باہر بجرکت آورد و انتشال را
زیادہ گرداند و فعل او در امر مجامعت بغایت قویست چنانکہ اگر پادہ بزرگ از آن
سورج نمایند و سیکہ شہوت او منقطع گشت اندر او تعلیق نمایند اعادہ شہوت
نمایند **تجربہ** در نوع بہت بزرگ و بزرگ آن در تقویت شہوت
عمل بزرگ دارد و چنانکہ او را در پیچان باہر شدت و کثرت و انتشار بہر آب
سفتقور گرفتہ اند و قور در اضعاف شہوت دانستہ اند **شفا قائل** مصرے
بنابر کثرت حرارت و طوبیت فضلی و پیچان باہر می نماید و در منی و انعطاف
افزاید خصوصاً اگر او را بعبیل ترتیب کردہ باشد و بچشم منی را گرم سازد
شہوت بر انگیزد و اعانت انتشار نماید مر با سہ او خصوصاً بعبیل خویشی
مصری تحریک منی نماید و انعطاف شدیدی در او صاحب جامع گفته کہ بہترین
طریق استعمال در امر مجامعت آنست کہ نیم شقال بلکہ یکدوم از آن نرم
بکوبند و نیز در نیم پطل شیر گاوانہ پیاشند و بہر نہار بپاشند بغایت نفع رساند
و این از جمله عجربات بہت و بعضی گفته اند کہ اگر در وقت کار پادہ از آن در
و بہر گیسرند سعونت انعطاف نماید **سفتقور** شیخ ابوعلی گفته کہ نمک او
در تقویت و پیچان شہوت و کثرت انعطاف بغایت مفید پس گوشت ویرن
امر اوقسہ خواہ بود خصوصاً اصل دم او فواف و حوالی آن افندہ کہ آنرا پنبیر
مایہ گویند از ہر حیوانی کہ باشد در امر مجامعت بغایت نفع رساند و بختصر
پنبیر بیشتر خیا کہ گفته اند اگر تیرہ یا بیشتر از خشک کند و قدر خودی از آن
درست شقال آب بنیم گرم حل سازند و دوازده ساعت پیش از مشغولے

و کچر گویند و بنابر
بہر دست خصوصاً مر با سہ
آن او کچر گویند
نقد سہاہ است
در انعطاف پادہ
۱۲
و کچر گویند و بنابر
بہر دست خصوصاً مر با سہ
آن او کچر گویند
نقد سہاہ است
در انعطاف پادہ
۱۲
و کچر گویند و بنابر
بہر دست خصوصاً مر با سہ
آن او کچر گویند
نقد سہاہ است
در انعطاف پادہ
۱۲

سازند و امر محاسنت آغانه نماید و موسم صافی چنین گفته اند که اگر قدری
از آن جوی سازند و در بندهای شست نماید این شستم خوردن آن اعانت باده نماید
و طریق استعمال آن بخند طریق است بعضی آنرا بسوزانند و خاکستر او بکار واریزند
و آنرا موافق معمول بپوشانند و ضمیر استعمال نمایند و بعضی مقرر ارض سازند و درین
باین طریق عمل نمایند و طاهر است که این بهترین استعمال است معذنیات
لعل و یا قوت و مر و اید و ششم و مرجان و طلا و نقره آهن و پولاد و سیما ب همدیگر
باده است و افعال اینها درین امر بغایت قوی است و هر کدام از اینها بر وجه
خاص ترتیبست چنانکه در محل خود مذکور است لذت و آذ و هم در او به
مرکبه از معاجین و منفحات و جوارشات که در تقویت
باده و دفع سرعت انزال بی نظیر اند همچون سرور کائنات
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم معجزیت که
اورا همچون با شمی نیز خوانند و این ترکیب را جبرئیل علیه السلام نزد حضرت
علیه الصلوٰه و السلام بطریق بدیه آورده بدان جهت بمعجون بدیه و هاشم
موسوم است جمله اطباء متفق اند که بجز مرگ مقدر علاج جمیع امراض - شاید و
حافظ صحت است و مقوی باده و دل و حرارت غریزی صنعت آن خواجهان مسر
و زنجبیل چینی و ارچینی سیلان کباب چینی از هر یک دو درم و زبوسطک فرقل
عود قیاسی عاقر قرحا از هر یک یک درم با سه چندان شکر سفید و یک وزن دانه
عسل خالص بقوام آورده همچون سازند بر خند کنند تر شود و بهتر شود و شربت
از آن سه درم تا ده درم است همچون عشره کامله حضرت علی المرتضی
که هم الله و همه که بجهت قوت باده و عدم قدرت بر جماع بی نظیر است
فلفل گرد فلفل و از قرقل زنجبیل و ارچینی قرفه کباب صطک و زبندی همه

[illegible]

از این آفتاب که گفته و خنجر در سه وزن غسل گرفته بقوام آورده و عجون سازند و در صبح و
شب گام خواب شربت و در شغال تناول نمایند که کثیر المنفع است و در اسهال
در ام ریه بغایت عجیب اثر است و صنعت او بر این وجه است و در این
که بر اسهال و ریشم مقروض زند باد و هیچ عتربی از هر کدام یک مشتقال بمین و
سنبل الطیب از هر کدام سه درم قافله نقل سانج بهندی گشته از هر کدام
یک درم جندبید شتریک درم و بعضی گفته اند نیم درم و در نقل رنجبیل از هر کدام
نیم درم مشک نیم درم همه اخبار را بکوبند و بپزند با غسل مسعودی که آتش ندید
باشد عجون سازند و شربت از آن لقو شغال تناول فرمایند و قوت این عجون
تاسه سال باقی باشد عجون خبث احمید که آنرا فحوش نیز گویند
ام ریه کثیر المنفع است و شدید القوت و با عجون این رنگ روی را و اکیم
سرخ و بطراوت دار و این از جمله مبررات است و اگر گفت روز سهوا
نخوردند اسهال شدید آید و در ام ریه اغار و تقویت کار جدید کند و صنعت او
بر این موجب است بلیله کالی بلیله سیاه بلیله زرد و آله نقش بلیله قفل و از
قفل رنجبیل سعد کوفی شیط بهندی سبل بهندی از هر یک ده درم نیم
تخم شبت تخم گنداز از هر یک چهار درم زعفران درم خبث احمید مدجد
مشتقال مشک خالص دو درم همه ادویه گفته و خنجر با سه برابر غسل مسعودی
یا عراقی خمیر کنند و در ظرف چینی یا سفالی مدت شش ماه در میان بپزند بعد
از آن استعمال نمایند و قدرت خدا را مشاهده نمایند و اگر بجای خبث احمید
فولاد بر اندازند هم جایز است و طریق ترتیب خبث احمید آنست که بیارند
خبث احمید صافی خوب و نرم بکوبند و سرکه انگور سه شدر بر سر
نهند و آنقدر که چهار انگشت بالا آید و چهار ده شبانه روز نهاده و شبت شبانه

بگذارند و هر روز آنرا بکفچه برنج تنه یک بار یا دو بار بعد از آن خشک سازند یک بار
دیگر بگویند و بنزد بعد از آن در روغن بادام بریان کنند و بکار آورند و ترتیب فوق
مدبر چنان است که براده سیمان بگیرند و در سر کنند بطریق خبث اجدید ترتیب
کنند معجون الیروز النشایط بغایت مهی است و گرده و شپش را قوت
دهد صنعت آن تخم گداز تخم شلغم تخم پیاز و تخم گندم تخم تره تیرک تخم جریل تخم
پلیون مغز چغوزه مغز فلفل مغز حب الزلم بوزیدان قسط شیرین نو در
سرخ خور و لسان العصاره بنجیل شقایق سمنین در فلفل حب الرشاد و صلبه
قره از هر یکی شش درم کوفته بخیل عسل کف گرفته کشته شسته و درم
یاسه و درم باشیر تازه سیاه شاند و بعضی باشیر آب نوشیرین سیاه شاند و درم
گرم در ادکل و به سوم خشک و در آخر درجه اول معجون مسجمی است
مجااست و افزونی باه و اشتها و مضرم طعام نفع بی شمار دارد و صنعت آن
عاقه قرعاشش و درم فلفل سفید هفت درم زعفران سه درم قاقله کباب و فلفل
از هر یک ده درم و درم صطکی قره از هر یک درم هفت درم جوز بلو اسی عدس خشک
بنجم درم عنبر یک درم روغن بادام قند سفید از هر یک ده درم با سه وزن
ادویه عسل کوفته بقوام آورده معجون سازد و بعضی از معتقدان زهر شهاب
سه درم خرد و اعظم می کنند که در قوت بمرتبه اعلی می رسد معجون عطانی
این نسخه از مولانا محمد الملت والدین عطاء الله شریفات
جهت دفع صرع و انزال سبب نظیر است و محرر صنعت آن لبان ذکر ملک و
حفت بلوطی القنب از هر یک ده درم و عسل و وزن ادویه باید که حفت
و شش دانگ بگویند و بنزد باللبان و ملک با هم معجون سازند شربت و در شقایق
غذا و نوبت کباب خور و نوع دیگر از معاجین که بهین خاصیت دارند

و یکبار عاقه قرعاش
بنجیل یک سدر
زردی تخم پیاز
شده است عاقه قرعاش
یک طل انجلیت
لبان و یک
تیرک گداز و شپش
مالک بپوشد و در
کنند و در صطکی
ادویه است و در
تازه و در ادویه کوبیده
و قوت حافظه را
نیکی گرداند و در
قوت و در باه و زاده
کنند

آن بلوط گلنار غوثیر لبان ذکر از هر یک ده درم کمون کرمانی ناسخا و گردیان هر یک
 پنج درم پوست بلبله زرد پوست بلبله آله مقشره بلبله سیاه از هر یک سه درم کشنیز
 خشک ده درم مجموع کوفته و خجسته با سه چندان غسل کف گرفته و بشیر شند شربت و شغال
 باید ادو شب نگاه دارد و نوبت کباب گوشت غذا نماید همچون رشیدی که ^{کست} ^{کست} ^{کست}
 سنجو احمد رشیدی الدین وزیر پرنس تقطیر بول و در دفع سرعت انزال عظیم سبب
 تقطیر است صفت آن کباب چینی فضل و نقل سنبل الطیب خضیه الثعلب مصطک
 ناسخا از هر یک سه درم غسل سه وزن ادویه شربت از یک شغال تا دو درم غذا
 کباب با آب گوشت باز زده تخم مرغ نیم شربت همچون اسرار اطبا این
 منسوب بمولانا اعظم مسیح الزمانی شمس الملت و الدین
 هلال اروسی است نور الله مرقدہ خاصیت این همچون
 بسیار است اما مخصوص بخید خیر آنکه باه را زیاده کند دل و دماغ و مجامعت
 قوت دهد و نشاط افزاید و تنبیه را محکم گرداند و گونه شکو گرداند و استعمال بعد
 از آنکه مجامعت کرد تا انزاع النساء و نفوس و وجع مفاصل و نقصان منی و ادجمه
 عصبانی امین گردد و شربت از سه درم تا سه شغال اخلاط آن باید شغال خولجان
 خضیه الثعلب بهمین سرخ و سفید و ج تو دسی سرخ و سفید لسان العصار از هر یک
 سه درم سه درم شغال حب البان فلفل سفید نقر تخم خربزه نقر تخم خیار
 تخم جرجر تخم گند تخم سیاه تخم شلغم تخم کاسپه تخم ششام سفید خشک و آن تخم
 شیرک تخم شربت تخم گند تخم کدو قوت باشد تخم بلبله تخم گند خاکستر
 از هر یک دو درم تا جیل مغز بادام مغز پسته مغز بزرگبار مغز بقر
 مغز خنجر انجد سفید مقشر از هر یک هفت درم و اسبب و نقل سنبل الطیب
 اسارون بسیار کباب چینی سعد کوئی قرد و فلفل جوز الطیب نار خشک

و کجاست سحرش
حق الدلیان در بوی گل
و جلیل زرد افروز
و غفران هر یک نیست
ماست بحر از غم طر
شهر سعدان کبار
مانند سحرش نیست
هسته بخوار

جواب حکیم مذکور نظم

ایا حبه سوائے کہ گله نظم سخن سوال کرده از ضعف پشت و ستی باه ز نارگیل و شفت اقل ز قوت و مہین ز زعفران و سقہ قورینغ جلفورہ بدان چینی و ملیون و روغن و پستہ مہر صیاح از ان حقہ بکدرم سوزو غذای خویش ہمہ قلینر کسی سازو ہفتہ دیگر آن عضو مچپان گردد پہر آن نگار پرسی و خش کہ ضرب او بند	زہر طبع لطیف گہر و ریزہ چنین خبثہ حسیہ و گر کہ انگیزہ نہنجیل بکوبد و گر فرسوزد سعد و سنبل و مغر حقوک آمیزہ نقند صاف ہمہ او یہ در آمیزہ کہ گروہ سخت کند باہر ابر انگیزہ شہ طانکہ ز دیگر غذا پرمہیزد کہ از صلابت آن نہر شیر بگریزد چنان بطبع تو گردد کہ از تو بگریزد
معجون کہ تقویت باہ کند و آب پشت افزاید صنعت این است نظم	ز زعفران مصطکی و سعد و پیاز بعد از ان رازیانہ و کشنیزہ خوردہ ناکردہ ہیچ از دیگر گذار ساز ترکیب با غسل پاقتد نیز ترش گاہ گاہ صوفی وار ماشوے بر جیات بر خوروار
معجون ہمدردین باب و صنعت آن نظم	ز تخم انیسون و تخم پیاز نبردے تخم مرغ سازش خمیر

و اگر کسی که در این کتاب است
نظمی است که در این کتاب است
معجون که تقویت باہ کند و آب پشت افزاید صنعت
این است نظم
ز زعفران مصطکی و سعد و پیاز
بعد از ان رازیانہ و کشنیزہ
خوردہ ناکردہ ہیچ از دیگر گذار
ساز ترکیب با غسل پاقتد
نیز ترش گاہ گاہ صوفی وار
ماشوے بر جیات بر خوروار

تخم شلغم است فلفل و زعفران و دارچینی تخم خندقی و صلی سیاه جوز سندی زنجبیل بوزیدان
شقال تخم خلغوره و عود ازهر یک سه توله زرب تخم کرفس و رنچ ابریشم مقرر ازهر یک توله
هنگاه یک توله حصیه الثعلب تخم جرجیر لسان العصافیر اسارون همبند ازهر یک پنج
توله مغز کزنجشک سفید قطعه کوفته و بخیده و عسل مصفی مقوم هر شسته همچون سازند
معجون سقزور نسجه حکیم عین الدین مهبی و نشط و مفرح و معط است گروه و شست
و دل و دماغ را قوت بخشد صنعت آن شقال مصری هبک سرخ و سفید بوزیدان
سولجان مصری لب باسد قرقل قضیب گاو جوان خشک کرده سووه مغرب الزلم
مغز خلغوره مغرب انخرا مغز جرجیل لسان العصافیر و لجان شقال کباب تخم شلغم و فلفل
مارشک تخم جرجیر و تخم شک صندل سرخ و سفید خشکاش سفید گاوزبان و ورق گل
با رنچ و به تخم لمیون اسارون قفوه و رنچ عقربے خیر و آب گل قفوه و ورق قرقل جوز بو
اشته سفید عود خام لولوی ناسفته ازهر یک پنج درم کبابه زنجبیل سفید بند
زرب تخم با رنچ و به رنچ و به گل تخم اسپست گذر تخم شست سافج هندی حجریش
کبرای زرد لقره محلول ازهر یک سه درم غیر اشرب ده درم عسل یک درم نسیم
یا قوت نزدیک درم توری سرخ و سفید ازهر یک چهار درم سه سقزور پانزده شقال
حصیه الثعلب زعفران ازهر یک پانزده درم زرب و عظم خوب سووه صد شقال
عسل و همچون مقوی الشفق حصیه الثعلب و دارچینی زنجبیل ازهر یک شست
شقال کباب قرقل و فلفل ازهر یک چهار شقال مغز پسته مغز جرجیل مغز جرجیل مغز
خندق ازهر یک و شقال اشته ابریشم مقرر شقال انیسون انگدان بایشته
اعراقی تخم کرفس تخم اسپست تخم گذر تخم لمیون تخم گندنا تخم شلغم تخم کلم تخم پیاز
بوزیدان حب ارجب الزلم حب الصنوبر صفا و کباب تخم ترب و لجان تودر
سرخ و سفید تخم حب القلقل فلفل لسان العصافیر یا عسل لباسه خشک

[illegible]

یک در معجون لبوب لسته و گیکر مقوس و منقط و سبی هست صفت آن
 مغز بادام مغربیه مغر فندق مقشر حلقوزه کنجد مقشر از هر یک پنج درم شقال شش
 درم تورسی سفید کمین از هر یک سه درم تخم تره تیرک تخم پیاز تخم انجیر تخم
 گدازه تخم لسان العصار از هر یک دو درم اسپست قند سفید از هر یک بیست
 درم عسل سه وزن ادویه شربتی یک مثقال تاده شقال این نسخه نوزده خبره است
 تا قند و آن یک صد و یک درم مزاج گرم در یک درجه و نیم مقدر در یوست و طوط
 منه معجون لبوب لسته و گیکر عرق را پر گردان و قضیب را سخت کند و اجزای
 آن مغز جلیل مغر حلقوزه مغز بادام مغرب از لیم مغزین مغر لسته کنجد مقشر شقال شش
 خشک شش سفید تورسی زرد و سفید کمین از هر یک پنج درم ادویه خشک را جدا بگویند
 و هر چه از لبوب جدا گرفته بوزن مجموع قند گرفته اضافه نمایند و سه وزن برابر ادویه
 عسل گشت گرفته بقوام آورده معجون سازند شربتی دو درم این نسخه سیزده خبره است
 مزاج گرم در یک درجه و نیم خشک و درج سیم درجه منه مفرح یا قوی نسخه مجرب
 حکیم ولی گیلانی که در قوت باه نظیر ندارد صنعت آن یا قوت رمانی لعل بدخشان
 مروارید ناسفته کبریا مروارید مشک خالص نسیر یا شترابی ستفقد از هر یک یک درم
 ورق طلا و نقره و غیره شهاب ابریشم مقرض صندل سفید زنجبیل تورسی سرخ و
 زرد شقال مصری تخم پیاز تخم تلغم تخم گدازه قند و ادویه چینی کباب چینی قر قند بالنگون لجان
 مصری دار فلفل ملیله آله مقشر تخم بابونه زعفران پوست ترنج مغر جوز هندی دو درم
 عود قماری خضیه الثعلب مغر حلقوزه از هر یک مثقالی مصطکی مغر لسته مغر فندق مغر
 بادام شیرین مغر گردگان قضیب گاو خشک کرده بریان کرده مغر تخم خیزه از
 هر یک پنج درم قند تخم بلهون لسان العصار کاوزبان زرد و نود درج شیطیه بنفشه
 جزوبیا کمین از هر یک سه درم و اگر مغر وانه بلاد و مغر خار و نه کوچک نیز

و گیکر یا قوت را
 مروارید ناسفته از هر یک
 یک درم سیمین
 سفید از هر یک شش
 کوفته و با عسل
 سازند و بعد از دو ماه
 قند یک مثقال است
 تا نوزده خبره است

هست ۱۲

از هر کدام سه درم میدارند و بهتر باشد اگر کوفته بنجیه با سبزه بر آب غسل معجون سازند و در ظرف
چینی کرده بعد از شش ماه استعمال نمایند شترتی یک مثقال مفرح یا قوسه
نسخه حکیم بنج الدین عبداللہ در قوت باه و کشتهای طعام بے نظیر است اخلاط آن
یا قوت رمانی پنج مثقال لعل مر و اریغ غیر مشقوب از هر یک پنج مثقال بهرین سرخ و سفید
شقاق از هر یک چهار مثقال گل سرخ پنج مثقال خصیه المشعلب چهار مثقال مصطکی است
مثقال ابریشم مقرض و ارچینی از هر یک چهار مثقال تو در می سرخ و سفید از هر یک
و ده مثقال قرنفل سنبل از هر یک پنج مثقال زرنب اسارون از هر یک و ده مثقال
سبب سه قرقه از هر یک پنج مثقال نخود الوندی نار مشک بککنده الصید خولجان هر سه
اسطوخودوس از هر یک و ده مثقال کبابه بوزیدان از هر یک پنج مثقال تخم گذر
کنند از هر یک و ده مثقال قاقله صفار پنج مثقال گاوزبان بادرنجبویه از هر یک بیست
مثقال ورق سیحان سی مثقال زعفران و ده مثقال تخم شلغم بلبلون عود قمار سه
زرنبا و از هر یک یک مثقال شیر آله چهل مثقال ماهی رو بیان نافع النخل قضیب گاو
سویان کرده از هر یک و ده مثقال صندل سفید بیست مثقال مغز کزنجشک که در وقت
هیجان صید کرده باشند سی مثقال جوز بو اچیل مثقال پنج چینی شصت مثقال مغز دام
بیست مثقال مغزین مغز است بیست مثقال ورق طلا و نقره و غیره شش از هر یک
پنج مثقال سه مثقال غسل کف گرفته سه شل ادویه کوفته و بنجیه و غسل بقوام آورده
معجون سازند شترتی یک مثقال مفرح حکیم عماد الدین محمود شیرازی که کجیت و لے
خلیفه شاطو ترتیب داده مقوی باه است و دفع سلسل البول میکند و منع مرعیت انزال
م نماید و مقوی دل و کرده و باه و پشت و کمر و فاصل است اخلاط سنبل قرنفل
هیل از هر کدام دو مثقال تو در می زرد و سرخ از هر یک و ده مثقال سولجان
سبب سه کباب چینی مصطکی حلیت و دو پنج عقرنی زرد و نارنج و ارچینی ورق طلا و

و از هر یک یک مثقال
سبب از هر یک
پنج مثقال شقار
نار مشک از هر یک
شش مثقال
کوفته بنجیه با
قوام آورده معجون
سازند و بنجیه و شقار
نمایند

نقد و انبریک و مشتقال بوزیدان خولجان مکر صیدهای بیان قصب گاوستان کرده
جوز بو تخم تره تیزک تخم کندنا زرب الیچ نایستد اعرابی حب انیل سعد کوفی تخم شلغم تخم
ترب انبریک پنج مشتقال عفران ده درم نارجیل مغرسته فندق بادام حلیفه زه مغیر
سفرگردگان مغر تخم خیزه همکسرخ و سفید انبریک ده مشتقال ابریشم مقرض خشخاش
مرد و تخم چمر تخم انجبه تخم ازیا بهشتک انبریک سه مشتقال زربادنه مشتقال عشبر
یک مشتقال نبات سفید همین که از انگبین نهی غسل نصف یک بقوام آورده همچون
سازند شربتی یک مشتقال مفرح شاهی مقوی خضید الثلب و اچینی بنجیل
هر یک بهشت مشتقال کبابه قرقل و ارفغل انبریک چهار مشتقال مغرسته بادام
فندق نارجیل انبریک ده مشتقال ابریشم مقرض اسنه شقال انیسون انجودان بنبر
مایه شتر تخم کدفس تخم اسپست تخم کد تخم گیون تخم کندنا تخم کلم تخم شلغم تخم خربزه
بوزیدان جد و حب الزلم حب الصنوبر کبار و صغار تخم ترب خولجان تودرس
زرد کسرخ همکسرخ و سفید تخم خیار حب فلفل لسان العصا زعفران لبانیه
خشک مربی خردل عاقر قرا از هر یک یک مشتقال غسل سه وزن و دیو جوارش
جلالی حنی زیاد کند و تقویت باه و دود و معده را قوی گرداند و اشتنای طعام
آورد و سنبل الطیب قرق فلفل و اچینی قافله از هر یک ده مشتقال انیسون تخم کمر
انبریک یک مشتقال زبیره کرمانی و سرکه انگوری خسیانیده خشک کرده بریان نموده
سه طعمه نفع سعد بندی از هر یک چهار مشتقال فلفل گرد و مشتقال شک یک شقال
و نیم قند سفید پنج مشتقال مجموع کوفته و خیمه با سه وزن غسل کف گرفته همچون سازند و هر
صبح و مسایک شقال تناول نماید جوارش جالینوس این جوارش را
خاصیت جویست اندامها را قوت دهد و بوسه و من خوش کند و باد را بشکند و
بسیار بول که از سردی بود باز دارد و سردی را برطرف کند و قوت دهد و قوت را

و گویا زلف از خاتم المود
 خاتم صید با در مبین
 خنده بیدار بیک شاد
 در سینه جان شاد
 در افق المجد یک شاد
 با کعبه در مبین
 مدینه شاد و مدینه
 بیست اند ۱۲
 و گویا زلف از خاتم المود
 خاتم صید با در مبین
 خنده بیدار بیک شاد
 در سینه جان شاد
 در افق المجد یک شاد
 با کعبه در مبین
 مدینه شاد و مدینه
 بیست اند ۱۲
 و گویا زلف از خاتم المود
 خاتم صید با در مبین
 خنده بیدار بیک شاد
 در سینه جان شاد
 در افق المجد یک شاد
 با کعبه در مبین
 مدینه شاد و مدینه
 بیست اند ۱۲

در روز شنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۵

علیه السلام در تقویت باه و شهوت جماع فی بدل است اخلاط آن لسان العصاره
 تخم سیاه تخم شعله تخم کونچه طلق دار چینی تخم تیرابی عاقره حاتم اوسنگن از هر یک سه درم
 کوفته و بخیه بیار و بست تخم مرغ و سر آنها شکسته بر آتش دار و چون اندک بجوش آید
 این دارو باد و روغن تخم شیر گرم بخورد مضر مرکب اهل مبتدک در قوت باه بنظیر است
 موصی سیاه تخم کماره بنجیل عین تخم شبت که مکرر اجز و اجا و تری قرقفل عاقره خولجا
 نارجیل دار چینی اجز این خراسانی فلفله ویه دار فلفل قاقله مغد و کبا از هر یک پنج مثقال
 مغر با و ام مغر بیت مغر با و چار و نی زعفران از هر یک سه مثقال موپرس سنبل
 از هر یک دو مثقال نبات مسادی حمله ادویه روغن نشط اکبر روغن جوز مائل و روغن لاج
 روغن بیا س از هر یک ده مثقال ادویه را کوفته و بخیه بروغن های مذکور رشته و در بر ابر
 غسل کف گرفته بقوام آورده همچون سازند و اگر خواهند رایج اخبار سوزنی سقی داخل نمایند و قد
 مشک نیز بر آن اضافه کنند طریق گرفتن قسط اگر چنانست که بیار و ورق الشطاب
 اعلی خوب سوده و سیر در یک من شیر و دو سیر روغن بآتش نرم بپوشانند چنانکه غلیظ
 شود و بعد از آن فرود آورده صاف نمایند و خمرات سبته مسکه اگر گرفته بطریق متعارف
 روغن سازند که بغایت مکلف می شود و داخل سنا حقن بر معاین بر روسته بر عیست
 طریق گرفتن روغن جوز مائل چنانست که بیارند تخمهای جوز مائل بقدر نیم سیر
 نیم کوب ساخته و در نیم من شیر بپوشانند چون بپوشد صاف نموده خمرات بندند و بطریق متعارف
 مسکه کشیده روغن سازند و بکار بند طریق گرفتن قفاح و شیبی و لبیا س
 بر این وجه است که بیارند از هر کدام که خواهند بقدر چهار سیر و نیم کوب کرده در یک سیر
 شیر بپوشانند و بعد از آن بطریق متعارف خمرات سبته مسکه کشیده بروغن جوز مائل
 در روغن نشط اکبر روغن سبتانکه ده برابر روغن های دیگر کیفیت بنفشه چو را
 اهل مبتدک بهی جوز با و ارجینی زعفران و اندالایچی قرقفل مالکتنه پنج مثقال اجز

[illegible]

خز مسانی موصلی سپیدی درنجیل فلفل در از شکر سه سیمه را کوفته و خیمه برابر همه بود و محمد
 و روغن گاو انداخته نیز در کبیب و دیگر مبهی موصلی سیاه و دوسیر نیم موصلی
 سفید و نیم سیر تخم کونچه یکبار ه اسبند و مندی مغر سبته مغر دادم فار صینی جوز بو فلفل
 فلفل درنجیل از هر یک هفت سیر شاهی قور فلفل زعفران خصیة الثعلب چند سیر سرخ
 پان مشک از هر یک چهار سیر شاسته جله ادویه را کوفته نگا دارد و بسیار دیاره و سیر شیر
 گاو و یارده سیر روغن با هم مخلوط سازد و روغن صاف گیر و بعد از آن بکشد گاو میش و همه
 و اروای کوفته و خیمه باروغن مذکور مخروج ساخته و پنجاه سیر شیر مذکور انداخته با شش
 نرم سیر و چون ختم شود روغن اجداساز و دارو را با اجداساز و با دوسیر نیم سیر غل غل
 کرده نگا دارد و زعفران و عنبر و مشک را در پنجاه سیر که ختم شده باشد داخل سازد و نیز
 برابر گاوگان از آن میخورد باشد که در قوت عجایبها بنید تر کبیب اونت کک
 که بسیار مبهی است و مقوی را در پوست خ اونت ککاتی را که بعد از خشک شدن یک سیر
 باند و سائیده اجاساز کند و بسیار روغن سیر شیر که گاو جوشانیده که آن شیر از جوش بسیار غلیظ
 بپسند آید و در آفتاب خ مذکور داخل سازد و فروارد و بعد از آن داروهای مذکور را
 در آن مخلوط داخل ساخته بقیه برهم زند و ادویه انیس قور فلفل جاورتری جافیل و اسپینه
 عاقر قور فلفل و از فلفل الایچی از هر کدام پنج درم موصلی سیاه ده درم جله سید کرده و دار
 ساز و نگا دارد و در صبح و شام قدر دوسیر شاهی بخورد و از ترشی پیریز و از مجات را
 شید و اس مفرح **کبیب مبهی شاهی مقوی منوط حکیم علی**
 اخلاط موصلی سفید و موصلی سیاه آله قشیر بلبله کابی خولجان دار فلفل عاقر قور فلفل
 از هر یک سستوله شیر ه سبکه سیاه ربع سیر این ادویه را کوفته و خیمه باشد که مذکور
 در سیر شیر بخیمه سحر شاند تا تمامی شیر را ادویه مذکور بکشد و خشک شود و بعد از آن بیارد
 اجمود و وچس یکبار ه قور فلفل که هر که اگر در درنجیل ناکسیر از هر کدام پنج خ قور فلفل

کبیب مبهی شاهی مقوی منوط حکیم علی
 مغر گاوگان مقوی منوط حکیم علی
 مغر عاقر قور فلفل از هر یک
 سادسی اوزن شش
 سوزن موافق دار
 معجون تیار نمایند
 و در دم خورند مقوی
 بسیار است

اسامون از هر یک سه توله و از چینی سنبل سعد قاقله صندل کبار کچور از هر یک چهار توله
 خصیه انقلاب صندل سفید بیا سه جوز بوا از هر یک ربع سیر همدرا کوفته و نیمه برشته
 از این نبات داخل کرده بستاند مغز بادام نارجیل مغز طوان از هر یک چهار توله مغز
 حدرا گانه کوفته و سه وزن اوویه غسل کف گرفته تمامی اخبار الکبر شنند و برابر بهد یا قوته
 آبی فردا علی نعم نمایند و لپ خوب کرده ربع سیر زعفران با قدری مشک و دو سبت
 ورق طلا و چین ورق نقره بر آن اضافه نمایند که مغز به غایت خوب و پسندیده
 و کثیر المنفعت شود و خصوصاً در قوت باه نظیر ندارد و اگر نوازند و دار و مالیک سیر و غنر
 فسطا کبر سبت نذیر خوب است شربتی از آن بقدر مزاج و برداشت طبیعت **طریق**
 کسیر تقویت باه و رنگ و روی نیکو گرداند و بادامی بوا سیر از ایل ساز و معده را قوت
 دهد و بدن را رفیه کند و منعت آن بلبله سیاه آله قشر بلبله بقشر فلفل و از فلفل از
 هر یک سه مثقال بنجیل بوزید آن ببا سه شیطج هندی تو در می کش و سفید قاقله
 لسان العصاره حب القفل کنیز بقشر شکر طبر و همین سرخ و سفید از هر یک یک مثقال
 اوویه را کوفته بنجیه بر وزن گاو بادام چرب کرده بعسل کف گرفته همچون سازند شربت
 سه درم تا سه مثقال من الاویه لذت منیر و سیم و حب و گولیهما و
 سفوفاتی که در تقویت باه و دفع سرعت انزال نظیر ندارد
حب مبهی که مجامعت را قوت دهد و منسوب است بجا الیوشن آن معند
 کنیز شک نزد وقت بیجان مید کرده باشند شقاق مصری تخم سیاه سفید کشن خرا از شک
 بعسل حب بند و بوقت حاجت سه حب ازین با شراب حل کرده بخورد که نوعاً تمام آورد
 گولی **حلیم حسن** جهت قوت باه بی نظیر است موصلی سیاه یک سیر و نیم سیر شیر گاو
 بچشاند تا تمام شیر بخورد بعد از آن در سایه خشک کرده کوفته بنجیه جوز بوا ربع سیر ببا سه
 ربع سیر کوفته بنجیه در عسل توام آورده گولے بنید و بحسب نوراک خود از هر روز یکی

و اگر بویست چوب
 سپید و در شکر
 کافور یک کدر
 یک کدر کوفته
 بر وزن گاو چرب نوازند
 در شکر و فلفل سازند
 نمک است

باه بنیزاید و فایده بسیار در حبس مهبی و مقوی کبر و ملک و می بکیرم شکست قیبه
 خالص نمیدرم و نقل نمیدرم و جلد برابری صلایه کرده انگپاره مبرای زنجبیل الفشار و تاختیه و ابیر و
 تید و بان شیر و اوید را کبیر شند و از ان حب یابند و مقدار خودی و بوقت حاجت اندر دنا
 گیر و کثرت عظیم خب حببت قوت باه که بعد از جماع هرگاه بخورند باز قوت اصل
 آید که گویا جماع نکرده است بسیار و چون اگر خوب است و به مدلی سه تو که تخم با در بخان یک تو که حب بند
 و مقدار و وجه بعد از جماع بخورد قوت اول حاصل آید **سقوط مقوی باه** ستانند
 لسان العصاره و تخم چیر و تخم لغت از هر که ام که مثقال گرفته و بختیه هر روز که مثقال سقوط کند
 و بالایی آن شراب شیرین که انگور باشد بخورد و اگر شیر و سوزیدل آن خود **سقوط ملح**
سیلانی از مجربات حکیم کمال الدین حسین شیرازی ضعف معده
 ببرد و تقویه طوبات و معده میکند و حدت بصری افزاید و لون را صاف میکند و بهی و کلفت را
 زایل میسازد و اشتهای آورد و فساد و غدا و اخلاط منقطع میسازد و کلیه و مثانه گرم نماید و تخم
 سید و وجه مفاسل و دروز و افورق النساء و وجه و درک را زایل میگردد و بوی خوشی را
 دفع سازد و باه را انعطومی افزاید و منع تاثیرات بهوم میکند و بعضی بدل تریاق آنرا استعمال
 میکنند و بعضی به بالغه بتراید نفع میگویند و حببت حدت معبر و دانگ نباشد و حببت جماع
 یک مثقال برزده و تخم مرغ نیم برشت و حببت تسکین حرارت و درونی غذا و حببت ورام
 غامری بپاشند بر ورم بشیر طیکه موضع را عسل ببالانید و صفت آن نمک طعام و استا
 و آب بچوشانند خوب و در طرف سفالین کرده و تنور نان پزیری گذارند تا آتش تنور فرو شود
 نمک هندی فوشاد کافی از هر یک بهفتاد مثقال نمک سنگ پنجاه مثقال تخم کرفس
 مثقال قنار از هر یک ده مثقال فلفل سیاه از هر یک بیست مثقال فیمون بنیل ^{طیب} است
 چسبیده که مانده در چینی از هر یک ده مثقال مغز کاشمش تخم کولسه زنجبیل انیسون ^{اصلا}
 از هر یک چهارده مثقال هر یک علیحدگی کوفته و بختیه و رقیق الشا طهر قدر که خواهر

و اگر چه تخم سبب از خارجه
 تخم سبب که یک کوزه است
 علقه و حار و غش و حار و غش
 و جیبیل ده دانسته بخان
 سوزد که بلاد و در تخم سبب
 سادی که کفر یک کوزه
 سقوطت غامری و دروز
 ده دانسته بخورند و سبب

خشک تازه و آب آن گرفته بر خشک خشک بریزد و در وقت آب بچکاند و پیوسته آن کند تا زمانیکه
 سبک بر وزن سابق نیاید کند پس گریه از خشک نکند و سرخ و عاقر قرحا یک جز و دو شکر چهار جز
 کوفته بخیته با هم نمک کنند شربت و در دم باب نیم گرم بخورد و سفوف که منی بریزد و تخم گند
 تخم انجبره از هر یک شش درم قسط عاقر قرحا از هر یک دو درم تخمیل شقاقیل از هر یک دو درم
 خولنجان ده درم تووری زرد و سفید از هر یک پنج درم همه را کوفته و بخیته با هم مخلوط ساخته بر
 سه درم سفوف کند و سفوف که منی را غلیظ کند و باه انگیز بسیار شاه قوچ جوان و بسوزاند
 پس سه درم آن با یک درم خولنجان سفوف کند عجائب بیند و اگر قدری سوخته آن را بار غرض
 یا همین بقبضیب طلا کند همین عمل دارد و سفوف و تقویت باه بسیار و که گریه بر آن
 بانبات صلایه نموده بر صبح یک سیر شاهی بخورد و سفوف که کجبت یک
 از سلاطین بهندیکی از چو کیه با ساخته تخم پیاز کوچی خار خشک بنفشه با و ام
 از هر یک یک سیر اجمود و یک حبه دلبان از هر یک سه درم سدوسه جوان یک سیر شندی صلی
 از هر یک چهار درم و نیم ادویه کوفته بخیته و سی ادویه شکسته سرخ ضم نموده هر روز تا بیست
 یک درم سه درم یا چهار درم بخورد و از ترش باه پیاز کند و سفوف بسیار و تخم انگور پیاز
 گوگرد و تخم تال که باه یک صلایه نموده از جاسه بگذرانند هر روز مقدار سه درم از
 ادویه با سه درم شکسته سرخ ضم نموده بخورد که قوت باه بقایات اثر اید لذت چهار درم
 و راغذیه و اشربه که مقوی باه اند باید دانست که گوشت مرغ و بکر که پیوز
 بعضی بنهاده باشد و خروس فربه که هنوز صیج نروده باشد بقایات مناسب است و قوت گو
 خروس درین کار از گوشت مرغ اثر نیست و طریق نه است که اگر در مرغ رطوبتی غالب بود
 گوشت را کباب با قلی خشک سازند اما نرینه و توابل بسیار کار برند و اگر فراج بود است
 و آب آن رشته با یک بریزند و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو

و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو
 و اگر فراج در حد اعتدال بود با سرخ قبولی سازند و گو

پلا و قلیه نر کسی در قوت با و آلت انتقار نفع بسیار بخشد اشربه لایق نیست که اگر شراب
 سیل می کنند شراب نری اختیار نمایند زیرا که بواسطه غلظت و سنائی که در او قوت
 قوی باشد یا شراب انگور شیرین که هنوز نشش ماه بر و س نگذشته باشد زیرا که غذایه از
 نوع شراب از شراب کمند زیاده است و بواسطه مائی که در او هیچ نافع انوی متولد
 گردد و بخت جوش و در این کار بهترین شراب با است و فوائد و قوت او جمیع بدز اعامت
 و صنعت آن چنانست که بیارند صد تن آب انگور و بیست تن گوشت فربه در آن
 اندازند مرغ بچه های فزینش خلگی و کبک و کبوتر و تیهو و کنجشک و امثال اینها
 بقدر لایق بان اضافه نمایند و از میوه با سبب و به و امر و دیگر که دره برکی و در آن از او پیوسته
 قوی و قوت نقل و ساج هندی و قاقه که بار از هر یک و و منتقال خوانجان بصری یک منتقال
 و کباب چینی و پوست ترنج و پوست بالنگ و سنبل هندی و جوز بوا و زنجبیل و کشته
 و از فلفل انیسون و زانیله و سعد کوسه و بکسج و سفید و قماری از هر یک پنج
 اسارون سه منتقال پانزده منتقال مجموع کوفته و بخته و کسبه کشاده نهند و در و یک اندازند
 و با چوبند زمان زمان کسبه اوست جالند تا شیر و باز و در چون گوشت مانیک مهر شود
 و یک فرو گیرند و صاف کنند و دیگر به شش هندی چمن غسل سعودی در آن کنند و
 بقوام آورند و در مصلکی و ده در م غنیزان اندازند و اگر خواهند قوتش غلیظ تر بود
 صد تن آب چهل تن آزند و اگر خواهند قوتش را و من آزند و از هر مشک و زعفران از هر
 صدیک ادویه و گلاب حل کنند و در آن ریزند و در ظرفی دارانی کنند و بعد از چهل روز فقط
 قوت طبیعت هر روز قدری از آن تناول نمایند و عجایب مشاهده کنند و مخفی نماند که این
 بهترین دارو با است و غذا با و بیک از سفرو ات و مرکبات بر ابی باین میتوان کرد
 بتخصیص و قوت مجامعت و دیگر بگزیند که در و جیر و شلغم و انجیر و پیزند و آب آنرا بگیرند
 با شل آن شراب ز پیضم کنند و مشک شیرین سازند و در مرتبان چینی اندازند و چون

و اگر چه فیض است
 عدد و بجهت یک سوار
 کرد سفیدی را در
 کند و بجای آن قوت
 شامه مقدار یک
 با شتر و قدری
 شرب یک کرد
 بجا گوشت مرغ نیمیت
 نماید و در روز مجامعت
 تناول کند و قوت
 بسیار است

برسد استعمال نمایند و باید پیاده بنشیند و بعد از یک شربت گذر شربت کیب خواب
 خان زمان حریف گنج باو آورد صاحبقرانی نقوی دل و دماغ و جگر و
 و باه افزاید و قضیب را سخت گرداند و بگزید آب گذر چهار سیر نبات لطیف نیم سیر
 دو ماشه مشک یک ماشه گلاب و دو سیر بترقی متعارف بنزدن و بعد از یک آب شربت
 و قضیب را سخت کند و اگر پاکیزه نشود و مقدار و سیر بریده یکی کرده و آب صاف کرد
 افکند مقدار سه سیر و بدست بهم مال و سیالاید و بچوشاند و غلاب شکر ترس بقوام آورد
 بقدر خمیر دروس افکند و بقوام نرم آورد و بعد از آن خونجان عاقره حاد اسپین از هر یک
 شش درم غفران دو درم که فتنه و بخت دروس افکند و بچوشاند تا بقوام شربت
 و دیگر شربت ابریشم انعامی آورد و سیر و ن از اعتدال صنعت او آنست که
 بیلند ابریشم خام آنقدر که خواهند و آب بچوشاند و بقدار یک قوت کیفیت آنرا تمام
 آب جذب نماید و در یک آهین باشد و بر دو بعد از آن آب را صاف کند و با شکر کاسل
 مسعودی بقوام آند و بشک و عنبر سازند و استعمال نمایند و دیگر شربت پیا
 درین امر فعالیت صنعت و ادب صنعت او آنست که بگزید آب پیاز سفید هر قدر که خواهد
 بجهان قدر غسل آنرا قوام غلیظ دهند و بهر شربت در وقت خواب و انگشت از آن لعوق
 نمایند و دیگر سیر او آنست که طالب قوت مجامعت آب که آشنا نفرماید که بگزید آنرا
 در قش گرم کنند و آب فرو میریزند تا وقتی که گمان آن شود که آب کیفیت آهین گرفت
 و بعد از آن آب را سرد کنند و هرگاه تشنه شوند از آن بپاشند و فعالیت فائده میدهد
 و سازگار و دیگر شربت که باه افزاید و سیر که مندر از اکل کند و اشتها آورد و در ملک
 سرخ گرداند و نشاط آورد و صنعت آن بیاد غسل یک و دو من آب بر آن بنیزند
 بعد از آن بماند و نقل و جوز و آب پیاز و شیطرح مندی و فلفل دراز و فلفل گرد و
 فلفل سیاه و قرفه و زبرالنج و عاقره حاد که با به عین و زنجبیل از هر یک سه قوطه و عود و

و دیگر شربت شکر
 و شربت یک
 و شربت کافور و عود
 و شربت اندیه
 و شربت کشمش و شکر
 و شربت کافور و عود
 و شربت کافور و عود

و عفران و صعلکی از هر یک ربع سیر مندل نیم سیر و ادویه پنجه عینر بکند و شک نیم توله
او ویرا جو کوب کرده و روی ریزد و زهره کرده سرش را محکم نموده و در جای گرمی و زیر زمین
دفن کند و اگر در آن شب گل گوسفند ریزد و بیست روز بگذرد بعد از آن بر او روزه مناس
نموده و تجمیع نماید و اگر در آن وقت کشته شود و عجبایات مشاهده کند و دیگر شراب قر نفل
دل و دماغ را قوت دهد و فرج و انبساط بخشد و قوت باده بسیار افزاید و ماضی باشد و واضح شود
و بسیار و نبات یک من قر نفل بهشت سیر خولجان و دو سیر عفران نیم سیر اب سه من ادویه
جو کوب کرده و یک شب در آب گذارد و روز دوم نبات بپزند و بعد از آن روز پنجم روزه عفران
انداخته بعد از روز و روز بیستاد شراب و دیگر سیر می مقوی منتهی که به جهت یک
سلاطین ترکیب کرده اند و آنرا اکسیر بدن میدانند و جزو البیاضه قر نفل جو این است
قر نفل جنگی لقاخ شتخاش آمله مقشور زنبابره سنگره تازه از هر یک یک سیر قاقله کبار و صفا
با دیان جو این اسکنند تخم کاجلبری محمود و صله سیاه از هر یک ربع سیر سعد کوفه
سنبیل الطیب مندل از هر یک نیم سیر گل دناوه سوزن از هر یک پنجه و ارچینی کبیل
کبیل اسپار از هر یک دو سیر همه افرار از هر یک کوب کرده یعنی جو کوب کرده و زخم کنند
و ریختن یک من و نیم من تبریز کور که عبارت از قند سیاه هندوستان است شربت کرده
بر آن ریزد و مقدار آب بر آن ریزد که چهار انگشت آب بر آن ریخته و منتهی آنرا محکم کرده
تا بپزد و روز نهمین کنند آنگاه بر آورده صاف نموده و تجمیع نماید و مناسبه مرتبه این افرار است
و اگر در آن وقت متعارف عرق کشته نباشد که بسیار نفع بخشند و دیگر از جمله آبکه
باده نشود و اعطای قشعی و سر روی لطافت اندام از آن کثیر عملی از عرق کشت
است صفت آن بون پودست پسته سنبیل الطیب و آریسمین و سفید زنجبیل و سود کوفی و عرق کشت
تخم کوفه و پنجه کوفه شک مر شمع سونجان بر کوفه و بانه کشتی و طبا شیر سفید کوفه
فوه الصباغین زیره کرمانی از هر یک یک استا گافان باور و بنج و بنج و شک

و اگر در آن وقت متعارف عرق کشته نباشد که بسیار نفع بخشند و دیگر از جمله آبکه
باده نشود و اعطای قشعی و سر روی لطافت اندام از آن کثیر عملی از عرق کشت
است صفت آن بون پودست پسته سنبیل الطیب و آریسمین و سفید زنجبیل و سود کوفی و عرق کشت
تخم کوفه و پنجه کوفه شک مر شمع سونجان بر کوفه و بانه کشتی و طبا شیر سفید کوفه
فوه الصباغین زیره کرمانی از هر یک یک استا گافان باور و بنج و بنج و شک

پرشیدستان تازه سلنج بپندی نارسک گلخ خضیه المتقلب مصری مندل مفید بود
قماری کوفته رازیانه بلویان خطای تخم کاسنی پوست ترنج انیسون نارسک هر کدام دو ستار
از بهر تخم خام پاره پاره کرده بلیله کاکلی قوی بلیله سیاه کوفته از هر یک پنج ستار حکیم کمال الدین چو
چینی پانزده ستار از صندل این ترکیب نموده اند مجموع کوفته و خسته پنج شبانه روز بخیسانند در طر
که ترشح نشود بعد از آن عرق بچکاند و مغز بادام مغز سیب مغز فندق مغز وانه زرد آلو مغز بر بادام
مغز نارچیل مغز وانه بلادر تخم کدو و تخم هندوانه مغز تخم خربزه که یک مغز گردگان تخم خشکاش سیاه
پنبه وانه شهباز از هر کدام دو ستار این لوبات را چنان بکوبند که مجموع بهم شود و خامویر منقعه
کشمش از هر یک دو ستار گوشت ونبه را گوشت فربه بکوبند اس ملوان مرغ ده قطعه که توری قطعه
که خشک سی قطعه شیر گاوه نیم گل شکلی تان زده که هندی سیدی گویند نیم من این لوبات کوفته
با فو که تر یا خشک مثل سیب و انار شیرین از هر کدام پنجاه عدد داخل نمایند بهر دست بالو
یک شبانه روز بپزند که گوشت حاصل شود بعد از آن عرق بچکاند و عرق اویسد با این عرق مغز
ساخته و آتش نمایند و پنجاه دست عنبر و مشک و گلاب علی الرغم داخل نمایند و عرق بچکانند
و باید که طیور و صحران از امعاء شکند و روغن و اکاغ پاک کرده بپزند و نفع این عرق از شر
بیان میشد عرق گوشت نوع دیگر که در تقویت باه و تصفیه لون و سرخ
روغن بنفشه است صفت آن دار چینی نیمه سیباسبه جوز بواقر نقل بادیان بنجیل
از هر کدام ربع سیر سنبل زعفران قاقه صغار و کباب از هر یک سه توله صطک شفا قلع
از هر یک توله شک و عنبر از هر یک نیم توله و یک سیر سیب صد عدد گوشت
یا گوشت فربه یک راس گلاب و شیشه بطریق متعارف عرق بچکاند و استعمال
نمایند که کثیر النفع است لذت یابند و هم در قلهیات و فواکه و
حلویات و مربای که در قوت باه نفع تمام دارد و باید
که نقل بپخته و بادام و فندق و جوز و نارچیل و مغز بادام و چار و نه کوچک و مغز

یک کوبند که در این
سرخ بادام یک
توله سیب صندل
یک و توله بادام
کوفته و زرد آلو
و شکلات شند
در شراب که بپزند
از بعد از آن عرق بچکانند
و در روزی علی الصبای
بپزند

اندر او مفرغ خم خیزه و شش بر میان کرده گنجد شش بر میان و خود بر میان مناسب است
 و اگر با شکر انداخته نماید مناسب تر و از میوه با انگور و انجیر و انبه و میس و موز و خرما و صابون
 و طب آن لایق و مناسب است و غیر از این میوه با نامناسب و از حلوایا بعضی
 حلوایا را این کار منفعت بسیار است خصوصاً حلوای جو و لوز و زنجبیل و دارچین
 و گند و شتاق و زرد و امثال اینها طریقیست **جلوای جو** زنجین است شیر
 نیم من مفرغ و صد درم گلاب بمیست و پنجه درم شیر را بجاشته آورده فرو گیرد تا سرد شود
 بعد از آن بکفچه زنند تا دوست بهم و دو مفرغ و زکوفه در میان آن بریزند و اندک شکر اضافی
 نمایند و فرو گیرد و حلوای لوز و پسته و فندق و نارگیل و امثال حلوای جو بریزند و نوع دیگر
جلوای مفرغی نبات و صندل و صندل یک و نیم سیر بهر دو رکعت گرفته و صاف نموده
 بسیار بقوام آنجا آورند بعد از آن یک سیر قشکر کرده بر میان نموده با پسته پاک ساخته بر میان
 کرده همانقدر در آن داخل نموده بریزند بعد از آن فرو آورده باید که بسیار لذت زنند
 که خوب سفید شود پس مفرغ را داخل نموده در صندل بسیار زرد حلوایا که گنجد نیز بهمین روش
 که بجای بادام گنجدی کنند و بعد از آن فرو آورده باید که بسیار لذت زنند **جلوای**
زنجبیل زنجبیل ده درم گلاب صد درم شیر و قند صد پنجاه درم آرد سبیده و آرد
 درم روغن کاج و سه درم زنجبیل از هم بگویند با شیر صاف کرده با گلاب درو
 کنند تا بجوش آید و آرد و روغن بر میان کنند و شیر و زنجبیل بپوشیده در آرد و روغن
 بریزند و کفچه زنند تا بر روغن آید و برشته شود **جلوای گند** زکوفه یک من شیر سه
 درم نشاسته بمیست درم روغن صد درم گلاب بمیست و پنجه درم مفرغ پسته
 درم ششخاش ده درم گند را تاشه کند و یک من گند صد درم آب بکنند و اکثر
 آب بکنند تا گند ریخته شود و بعد از آن گند بیرون آورند و شیر و نشاسته در و یک کنند
 و نیز با گلاب پس جو زرد و بریزند و کفچه زنند تا دوست بهم و بعد از آن در روغن

بریم زنده برون آید جلوی تخم مرغ شیر سرد آرد و درم گلاب پنجا
درم روغن زرد نیم من مندل و مشتقال شک یک انگ زده تخم مرغ سی عدد
آرد و روغن بریان کنند و یک نفر و گیرند تا خشک شود و زنده را در ظرفی کنند و
شیره با گلاب در آن بریزند و یک را بر سر آتش نهند و شیره و گلاب و زنده در میان
آن بریزند و آتش آهسته کنند و کفچه بزنند تا روغن با نهد شک و مندل صلایه کرده با
بریزند تا خوب بپخته شود و از کفچه جدا کرده فرو گیرند جلوی تخم و بیاورد بریان کرد
و سیده ساخته و روغن گا و بریان کرده و سه سیر شکر در او افکند و یک حلیفه زده تنمیز جز بپزند
از پوست پاک کرده هر یک را جدا جدا اکید بدوروی افکند و بوقت خود آرد و در آن
و قنفل و عاقر قرحا و شقال مصری از هر یک سه درم سیده کرده در او افکند و بپزند تا
شود و هر روز نیم درم بخورد که در وقت باده بسیار تقوی است جلوی حلیفه علیه بابک
شسته و آب بچوشانند چون آب زد و گرم شود و در سالت و باز آب دیگر بشویند و در ظرف
بدراند تا بدو پس و و شب و در آن آب و چون بچوشانند و کف گیرند و نشاسته صدف در
در آب حل سازند و در او بریزند بعد از آن اندازند جلوی سویان گندم دو سیر بپزند
کرده و خشک کرده آرد کنند و نصف آن آرد خشک داخل ساخته قنفل قاقله جوز بوا
بسیار سودار چینه و قنفل رویه و ناخواه و بادیان از هر یک یکسیر کوفته بپخته با دو سیر آرد
سیاه و از غلط نمائید پس پنج سیر حلیفه بکوب کرده در آب بچوشانند و شیره او گرفته نگاهدارند
بعد از آن دو سیر غسل آس علی گرفته و دره سیر آب اضافه کرده بچوشانند چون شمشیر
جوش آید آرد مذکور در او بریزند بعد از پنج شمشیر جوش دیگر آرد اوویه حاره مذکور در او بریزند
و کفچه بزنند تا یک شود پس شیره حلیفه را در او بریزند و کفچه بزنند تا نزدیک بقوام آید بعد از
ده سیر روغن اعلی او و مغز جوز زده سه سیر با جیل اضافه نموده می نزنند تا بقوام آید
پس فرو گیرند و در ظرف نگاهدارند برای شقال

بگویند خود را آب بپزند
سبک بود و شب
خیال از بعد و مشتقال
غنیات سست و نسته
بالا خنده باشند
طوبی از کندی است
نفسه است
و بگویند از سینی بپزند
و بگویند سست و نسته
بگویند شمشیر
اوید از کندی یک سیر
مغز جوز
کفچه بپزند و مشتقال
طوبی از کندی است
نفسه است

[illegible]

و کلمه ملائقہ کا لکھنا
فرمودن غم دم شک
چلادوم بار یک سہا
باب غن ازین سہو
نخند بر ابرام
و کمالہ عجیب است

و گنجینه متغیبه داران
گوشه در آب و غیر
ملک السلاطین و غلبه
شوق پس فغیبه
جلال تو سحر اثر
سنت ۱۶

سازند و در شیشه سبز بر کرده نگاه دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و روغن
 شاه سقرم گرم است ففع میکند کس که نقصان باشد و قوه را سودمند بود و
 سالند صنعت آن بگویند و آنرا بچو شاند آب باروغن ازوی بیرون آید استخراج نمایند
 مثل روغن بادام شیرین و روغن جوز و روغن و متور و بسیار و تخم کپا و تخم کباب
 یک پای و مالکنگنی یک پای و این تخم ها دال کشیده هفت نسبت شراب بدو خشک
 کرده پتال خسته تیل بکشند چنانکه سوزد و بعد از آن اگر شخصی مکتفی باشد یکماه همراه پان
 وقت ففقت بخورد و اگر موصی باشد بر قصبه جال پیش از جماع در ساعت که موصی
 خسته و بی هم اساک خواهد شد و پاره بردست و بیایم و روغن لسوره و پاره و تخم
 چند آنکه خواهد خشک کند و در جو اس که کرده جو کوب کند تا پوست ازوی برود پس
 یک استقیه از روغن کج بدو پتال خسته بکشند نافع باشد جهت اساک و در جو هانا
 جاکار و اندو قوت باه افزاید و در گرسنه کردن رتق و عقد کتله و اصلاح کبریت و فزیم
 و دیو گرفته گفتار زود و دود گوش و کرب بسیار جاکار آید و روغن شونیز نسخه
 حکیم حالینوس از برای ملک روهم بر دیان موی سر گل را و روهم
 که ریش کشد و باشد و اکل گرداند و سق و قروح را و قوی ترین بهیلات است
 و از الثعلب و از احمیه از ایل گرداند و کلف و برص و بوق نبرداید چون طلا کنند
 منع خورد شدن دندان نماید و حدت زمین بهم رساند چون بیاشامند خیزد و روزی
 یک درم با نیطریق اگر دوشه نمایند پیری را موی سیاه سازد و او را از مرض نما
 شتوت باه بدید کند چنانکه اگر غنی بود و گردد و مقوی ذکر است چون بر طلا کنند
 مصارت افزاید سپهر تا تجلیل بر دو فعل اقوی است از روغن سور و اخلاط آن
 شونیز آرد و کرده صد درم حلیت ده درم شکر سه پنج درم نوشاد و یک درم
 همه را نرم کرده بچکاند بقرع و انیق و نگاه دارند و در ظرف شیشه و بوقت حاجت

و اگر کسی که
 کوفت و روغن
 چیل خور و انقباب
 خشک نمایند و از آن در
 سکن کباب اندازد
 و کج روغن سوسن شود
 و قویان یک درم دوم
 یک درم ففقت یک درم
 تخم خمدل یک درم شکر
 پارسا سه درم شکر
 یک درم از آن که نرم کوفت
 در روغن مذکور آنجا بکار
 بدو

استعمال نمایند و عن مویرچه منقش آنست که یارند شیشه که در وی تنبک
روغن را رسته باشد که آن عبارتست از روغن تنق و صد عدد سوچه سیاه بزرگی که
گوسفه تا نماید باشد بکیر نزد و چنان زنده بر سر آن روغن اندازد و شیشه بکیر نزد و مدت
سه هفته در آفتاب اسد سه بگذارد و بعد از آن بر قضیب بمالند انعطاف تمام آورد
و مدت آن سبب بزرگی گردد اگر روغن زنبق متعذر باشد روغن زیتون این کار
سبب کند و این نیز از جمله مجربات است لذت هفتصد هم در ضما و است
که در تقویت باه و انعطاف میبدل است بدانکه ضما عبارتست از
خلط که هر چیزی بمالند بر اعضا نمند و بنیدند و بر خلاف اطلیه که آن عبارتست از چیز
چند که در رقت و غلظت متوسط باشد چون بر اعضا بمالند بختی که باشد که حاجت
باب تن باشد پس در اطلیه ارق و الطفت و اسرع النعوظ است اضمد و ضمده
انعطاف است و مواد اربع کنند از انضاب و منافذ و مجاری را ضیق گردانند
ضمما و اگر عاقر حایز بهرگاه و غسل ریالت سمالد اعانت نماید و گفته اند اگر پیاز
زرگر بکشیانه روز و شب سه تانه بخیسند و بعد از آن بیرون آورند و بکوبند و بر آلت
ضمما نمایند شهورت عنبر امیر انگیز ضما و اگر آرد با قلا و عاقر قرحا خوب بهم فروز
سازند و در کبیه اندازند و ضمه او قضیب را بکشیانه روز و در آن کبیه نمند تقویت انعطاف
نمایند ضما و که تقویت انعطاف اعانت شهورت جماع نماید بسیار و خاکستر سوخته قضیب
شتر و عاقر قرحا و ختمون و فلفل سفید از هر یک خردوی ادویه کوفته و نخته و بشیراب کشته
میسازند و بر ذکر آلتین ضما نمایند که نافع است و مجرب ضما و بعد از آن باب بیار و فلفل و
عاقر قرحا و انیر چون از هر یک دو مثقال و نیم خلطیت بکشیقال و ربع روغن بلسان
روغن قسط از هر یک نیم مثقال فلفل و دار فلفل و جوز بری از هر یک ام و مثقال ادویه
کوفته و نخته بر پیاز نخته بکوبند و بعد از آن باه مشاهد نماید لذت

و کچک فلفل سفیده
عدس کوفته و شسته
که گفته اند آن خرد و در
تاب که بر روی بکشان
نمود پس روغن را با
این خلط را علی غایت
که بود و در آب پیاز
و بنفشه و خاک را بکشد
بر ذکر بکشد

هنر و سحر در منزلت منی زبان که موجب اطفای حرارت
شهرت ایشان است منزله که مجرب مولف است سما که یک جزو
و صل شش جزو با هم سائیده بقدر مدو سب بند و در وقت حاجت بخراشید و بزرگ
طلایه و دود و سه او حال منی زن بریزد و انقوتی می شود مثل سیاب
یک درم هم شکر شش درم قلع و از یک درم پوست خج چیده و دو درم کافور جو و آنه قلع
شده بقدر سحر او و یک کوفته و خجیه با غسل مخلوط بسیار و در وقت حاجت بر قعیب و سورا
و طلا کند و زمانه عیاد و خشک شود و بعد و مجامعت کند انزال عورت زود شود
منزل اگر برگ که گوسفند یک سائیده حب ساند و بقدر نیم درم و این حب یک
خج و قلع و زون یکجا بچید منزل سیاب که و برگ قبول یکجا کرده اگر که
ساز و هر روز سه که یک از آن خج و بجز و درون انزال شود منزل نساج
ملذو ز حال بسیار و سید ساند و از آن متعارف سارس باید که از آن کوفته
سحر بر خجیه سید را بر آتش گرم ساخته با هم نموج ساز و فکاد و دو کج پیش از دخول بقدر
یک و نیم برنج بر روش در فرج زن بیاید و قدرت حکیم علی الطلاق تمام نماید
و از یار و اختیار بسیار مخفی دارد که یک از اسرار یا نیست و مجرب مولف منزل
موجب مولف گنج باد آورده و کچو داده بقدر و درسته باشد نه که تازه باشد خوب جلا
کند و بعد از آن کافور بوزن یک رسته در و انداخته و یک میلای کند و در
نگاه دارد و بوقت حاجت استعمال نمایند که کچری که در نجاست عمل است کچر
ماده است منزل یار و سیاب یک درم کات و دو درم تاب لمی و شکر بسیار
و غلوه بند و به زنی که خج و اند و سه او حال در محل انزال زدن تحفه نظام
بنامیه منزل بیاید و اثرن و لایحی از هر یک خج و می باشد خام ماده گا و صلا
کرده همان شیر بر قعیب جالد منزل در وقت یکم خجیه که وقت انتقال عورت

و کچو سگ در قلع
نخال کچو خج و ز
قلع کافور سائیده
رشته انجسته
و کچو از زون جاید
منزل شود لذت
باید
و کچو خج
ساز و خج و زون سائیده
و کچو جالد و عیداران
جایع نای عورت زود
منزل شود

منزل شتره پیش از طلوع آفتاب درخت تنگی بزرگ را با برگ و شاخ از پنج کتبه و در وقت
 کنندن ملاحظه بسیار کند که هیچ ریشه از آن سر بریده نشود پس قدری از شاخ آن در زمین گفته
 بنجاید و در وقت حاجت در گوش عورت دوم بدین احوال انزال زن **منزل**
 بسیار و گل را در سن بزرگ گنج و سیاه و سه ها که طفل را از قساوی بار یک صلاهی
 کرده و کف دست خود و کف عورت را بدست خود گیر و تا کف او عرق کند منزل شود
منزل بسیار و گل را در سن سفید و بزرگ و سیاه و قساوی صلاهی کرده همان طریق که مذکور شد
 بعمل آورد که طلب از طلب حاصل گردد **منزل** بسیار و کاس بل و صندل و کافور
 و صلاهی کرده با قدری شکر سرشته بر قضیب مالده **منزل** بسیار و مرستنه
 و کافور سه ها که قساوی صلاهی کرده با قدری شکر سرشته بر قضیب مالده از مجربات است
منزل بسیار و کره که در زمین نیناک می باشد و آنرا هندی کهوه نامند با یک صلاهی
 کرده در کات ضم نموده چهار وقت حاجت یکی از آن چهار باقبول شود و در
 زن دهم که مجرب است **منزل** بسیار و گل کبیر سفید و در سایه خشک نماید بعد از آن
 و پاره چوبه در پنج سیر شتره بر انداخته بر آتش نیم سحری شاندریس فرو آورده آنجا سه شیر بزرگ
 بشکند و آن شیر را خجرات سببه بطریق تعارف مسکه آن گرفته بکار آورد و بوقت حاجت
 کافور جووانه با قدری از آن مسکه ضم نموده بر قضیب مالده و بر سه شرت مشغول گردد
 که مجرب است **منزل** بسیار و یک سیر باونجان و در زیر خاکستر گرم کرده تا چینه شود
 و بعد از آن بر آورده بشکند و آب آنرا بگیرد پس الاخی با قدری از آن آب ضم کند
 بر قضیب مالده **منزل** بسیار و براده مس و براده از زیر سه ها که قساوی و قدری
 سیاه و کرل کرده باب سن بالی خوب صلاهی کرده چنانکه در چشم توان کشید
 و در وقت حاجت بر قضیب ملا کنند که مجرب است **منزل** بسیار و سوها که
 کافور و سیاه و سورن و روغن کافور و قساوی و پنج عدد دانه فلفل و در از سه ها یک

و کجی شتره پیش از طلوع آفتاب
 غافل گردید پس چوبه در
 ملاکندت بسیار است
 در وقت منزل آورد
 و کجی شتره پیش از طلوع آفتاب
 در کات ضم نموده
 که مجرب است
 و پاره چوبه در پنج سیر شتره
 بشکند و آن شیر را خجرات سببه
 کافور جووانه با قدری از آن
 که مجرب است
 و بعد از آن بر آورده بشکند
 بر قضیب مالده
 سیاه و کرل کرده
 و در وقت حاجت
 کافور و سیاه و سورن

صلای کرده در آب گوگرد پوست انار بوشانیده و بخندد و آب خشک کند و باز صلایه کرد
 قدری از آن در جامه بسته بخورد و بر گیر مضیق بسیار و برگ که در س تلخ و بار یک صلا
 کرده در فرج طلا کند که تنگ شود مضیق بسیار و بلبله و بلبله و آله این هر سه در آب
 بنجیسانند بعد از آن صاف نموده بان سبج را بشوید تنگ شود و همچنین اگر بر روز
 گاو بشوید همین عمل کند مضیق بسیار و پوست درخت جاسون و پوست درخت انبه
 و تخم ترنج از هر یک چند گرم جوید و با چرم این همه او بیدار در آب بپوشانند که تیره شود
 و بقلطت گراید بعد از آن در آفتاب خشک کرده صلایه کند و باروغن مخلوط ساخته
 چند مرتبه صبح و شام فرج را با آن طلا کند که خوشبو گردد و تنگ شود معطر شود
 با قدری مشک در قدری زباد آغشته کرده فرج را طلا کند که معطر شود و معطر اسبیل و
 و زعفران و مشک صلایه کرده با تیل خوشبو آغشته فرج را طلا کند معطر زعفران برگ
 ماه را بر ابر صلایه کرده مشک قدری با صندل ساخته خشک کرده مخلوط
 ساخته و پارچه بخورد و بر گیر که معطر شود مضیق معطر زیاده و سبیل با سه مرتبه بخورد
 زعفران و پوست کندر از هر یک گلسرخی پوست انار ترش از هر یک کدام یک شقال
 کوفته و بنجیه بروغن بان مخلوط ساخته بر صباغ بر شیم پاره بخورد و بر گیر و شب بوقت
 خواب بر آرد که بغایت تنگ و خوشبو سازد من کتاب الاضیاح فی اسرار الکیما
 مضیق بگیر و شب یمانی و مانزو و معد و لفلح و اندر و برگ سوسن از هر یکی خرد
 کوفته و بنجیه با گلاب سرشته بخورد و بر گیر که بغایت تنگ گردد و سخن که منج و
 رحم اگر م سازد بگیرد و منر بخوش و پوست فندق و زعفران و زعفران از هر یک خرد
 کوفته و بنجیه با روغن نارودین سرشته بخورد و بر گیر و مسخن نشین سبیل و اسپینه
 زهر گاو خشک کرده زعفران و زعفران با یک صلایه کرده با شرباب خمیر کند و بخورد
 بگیرد و محقق که طوبی فرج را بکشد و خشک کند بگیرد و از شب یمانی قدری

الکیمیای سعادت
 سبب داده گایا داده
 از بنجیه که در صورت
 حمل نماید شک آرد
 سبب کرده اند
 و اگر کسی که ششهای سینه
 با قدری زعفران و مشک
 بنجیه و مضیق یک یک
 آتش سبب و سبب
 با بنجیه و سبب
 در فرج و فرج
 نماید و تنگ گردد

و از سر مقدری هر روز با هم باریک صلا می کرده هر سه روز در فرج ریزد که بعلایت محففت
 محففت بگیرد و باز موجب بلوغ و گل آمار از هر یک یک کف و در آب بچوشاند و در ظرف
 نگاه داشته قبل از جماع بآن آب فرج را بشوید که تخفیف است محففت عفت و کات
 و سنبلیله هر سه برابر در آب خوب بچوشاند و بآن آب خود را بشوید که بعلایت محففت
 محففت سنبلیله یا نه سعه عفت از هر یک خبر و سه کوفته و بختی با
 شراب غیر کند و بخورد و بگوید محففت پوست درخت مغیلان و باز و سنبلیله
 در آب بچوشاند و بآن آب خود را بشوید که بعلایت محففت است ۱۱
 لذت بیستم در مطوالات و مسووات و خصایات و معجزات
 که موی ز ادر از و سیاه گرداند و معجز کند و عسولات
 که رنگ رو را سرخ کند و نشیره را اجلا دهد و بدن را
 نرم سازد و عرق را خوشبو گرداند و جویات و سنوآت
 که در مین را معطر سازد و خصایات که دست و پا را
 رنگین کند و اینها از جمله زینت و آرایش زنان و زیادهای حسن و جمال ایشان
 مطوول بپارد و نشیره سنگره و هم تا قدر روغن کنجد با هم ضم ساخته و بچوشاند چنانچه
 آب برود و روغن بماند و ریش شسته کرده نگاهدارد و هر شب از آن بر سر مالده شود
 در از شود نوع دیگر که بماند و بپوشد نیم گرم و مقشر سازد و دوباره کرده و بپوشد
 در نشیره سنگره تر کند و چهار برابر روغن کنجد سیاه تازه بپزد تا تمام جرم او در روغن آید
 با هم سیاه لایه بعد از آن بی سبیل قسط از هر یک دو درم با نشیره سنگره سیاه
 چهار برابر بپزد روغن افزوده نیز دو سیاه لایه و بر سر موی مالده موی در از گرد

و دیگر یکی از اینهاست
 کوفته بختی با و در آب حل
 بختی بختی با و در آب حل
 با بختی در فرج را رنگ
 کند و در طب است نماید
 ۱۲
 و دیگر یکی از اینهاست
 در صورت مسامحه
 صابون بپزد و در روغن
 طاز تا بپزد و از آن روغن
 محاسبه انبوه سازد
 ۱۳

نوع دیگر پس از تسطیح و چهره سنگه سیاه در روغن کنجد محرق بر سر مالده می درازند
گرد و نوع دیگر گل نیلوفر کنجد سیاه در شش بوزن برابر آب سنگه سیاه طلا کنند موسی
در از گرد و نوع دیگر خون زبیا و بتان و خشک کنند و موافق خون بلا در با او بپزند
و آب مورد آسختن بر سر اندازد موسی زیاد در از گرد و نوع دیگر شیر و سنگه چهار
روغن کنجد سیاه و وسیر گوسج گل نیلوفر قسط از هر یک ده درم در روغن مذکور نیز
چند آنکه همان روغن بماند شب بر سر مالده و باید او بشوید موسی در از گرد و نوع دیگر
آب لیمو و آبله با هم سوده شب بر سر مالده و باید او دروغنی بر سر مالده و بشوید چون
ستواتر چنان موسی در از و بسیار گرد و نوع دیگر روغن کنجد و از و سیر سنگه سیاه
چهار سیر اسپند سوخته پوست بلیا و بلیا و آله از هر یک یک سیر تراشته خوب
که تر نیم سیر یکجا کرده در یک من آب بچشاند تا همان روغن بماند و بر سر مالاید
مکرر مالده و بشوید موسی لغایت در از گرد و نوع دیگر سیاه و سیر غم بار و روغن تازه نیز
و بر موسی طلا کنند موسی در از گرد و نوع دیگر گوسج قدری در روغن کنجد سیاه
بچشاند و چند مرتبه بر سر مالده و بشوید موسی را در از و سیاه کنند نوع دیگر که موسی
در از گرد و اند بگیرند آب چوشانیده چند روز و او اند که خردل انداخته بدان موسی
اشوید و بعد از آن روغن بمالده تا موسی در از شود و بنفشه کاله نواب خاثر نا
نخجید الشعر همیشه غلاف آن کند یکوفه برگ سدر یا بنج سفید یا زو نوع دیگر
در همین باب موسی تر از و بگیرد و در حلیه نر بنج سفید و سدر و مان و واک
و در وارسنگ کوفته و بنجیه موسی را با بن غلاف کند و بنفشه کاله نواب همان
زمان نوع دیگر سیرین باب اگر خواهد که موسی سر محمد باشد بیاید که رخوه
نمک را طلا کنند و نمایند که محمد شکر است مطول که موسی در از سی سار و طلا
نواب خط و نیز قطن و سدرانه بار و روغن بنفشه قناری سفید است در از گرد و

و گویید سر که در
اندازند پس از سنگه
آب لیمو و آبله
را نشود و بسیار
سیاه گرد
و گویید آب لیمو
و گویید آب لیمو
با هم سوده
آب بنفشه و بنجیه
سکنند و باغچه در از

سور از می شود مجرب است و اگر خواهر که معنی بار یک بر ویانز بورد است
 صلایه منوره با آب سور و طلا نماید بغایت سوخت و غیره بار یک میریزد **مطلوب** یک
 سه در صمغ و آمله پنجه رسم و آب بنزد تا آنکه شیر و مهر و و خیزد و باید بعد از آن مقدار
 نصف او و روغن بنفشه و سورم لاون و و در صمغ برگ گشای و و در صمغ برگ کنجد و و در
 برگ کدو کوفته اضاف نماید و جوش دهند تا آنکه روغن بماند صاف نموده طلا نمایند که سیاه
 در از سه سازد مجرب است مسو و یار و کار است که بلبله بلبله آمله سنگره سیاه کل
 کول سیاه این به متساوی صلایه کرده چهار صمغ روغن کنجد بنزد از خوب جوشانند بعد
 از آن چند مرتبه بر سر موسی مالد سیاه شود و در از نیز گردد مسو و گیر و بلبله بلبله آمله
 کل انبه از هر یک میر کوفته و چهار صمغ روغن کنجد انداخته خوب بجوشانند بعد از آن گداشته
 بر سر مالد که سیاه شود مسو و برگ خا بلبله بلبله آمله پوست انار سنگره سیاه کوفته همه
 متساوی بر او آهین و کات از هر یک ربع سیر آب لیمو نیم سیر همه را در چهار صمغ
 روغن کنجد خوب بجوشانند بعد از آنکه خوب جوشیده باشد فرو آورده صاف نمایند و در
 نگا داشته هر شب قدری از شیر سنگره و تان روغن ضم فرود بر روی مالد و باید از
 و شب و چون شب و پند تیل خوشبو بر آن مالند چون چند شب چنین کنند موسی
 بغایت سیاه و براق و نازک و در از گردد از مجربات **مولف** **مطلوب** بگیرد روغن
 تخم مرغ و روغن یا سمین برابر با هم مخلوط ساخته چند مرتبه بر سر مالد و یک روز
 تا یک شب نگا دارد که سور بغایت سیاه و در از گردد **مطلوب** بگیرد لاون
 خمر و روغن گل بنزد و چند مرتبه بر سر مالیده بشوید که موسی در از و سیاه شوند من
 کتاب الايضاح فی اسرار الکحل **خضاب** که موسی در از گردد و سیاه
 کند و از ریختن نگا دارد و آب و روغن سور و تر سرطل و روغن کنجد را
 بادام یکد طل بگیرد و همه و پوست بیرون گردگان و زوی سنبل و لاون

و گچ گچ منانه
 و در سنگ و در تاج
 و در انداختن با پوست
 و در خنجا آب آمله
 و در بنزد خوب
 و در یک شعله ببل
 و در آب سیاه سیاه
 و در و در از گردد

از هر یک پنجم گرفته و بختی در آن داخل نموده بچو شاند تا آب برود و روغن بماند
بعد از آن بیا لایند و استعمال کنند **خضاب** روغن که موسی را سیاه گرداند
و کاهدار و بگیزد و سوسه و آله و پوست بیرون گردگان و حنا و ورق شقائق او هر یک
ده درم مازد و عدد و همه را انگیوب کرده و در دروطل آب بچو شاند تا یک رطل بماند
بعد از آن صاف کنند و داخل نمایند و در آن روغن مهور و بیست مثقال و لادن ده
درم باقیش آهسته پیزند تا آب برود و روغن بماند و کاهدارند **خضاب** دیگر موسی
سیاه گرداند آب مهور و تر آن مقدار که خواهند و خلط نمایند بآن روغن که بچو شاند آن و
بچو شاند تا شش درم تا آب برود و روغن بماند بعد از آن داخل کنند و در آن لادن
و سوسه که موسی سیاه گرداند و سوسه چلدرم خنای پنجم با هم بیا نیز و نیکو بمانند و
باون تا مسبرخه گرداید و قدری روغن گل در همان باون ریزند و کبیر شند **باب**
گرم و سب تا نزد ما چون همی گردد و خضاب نمایند در شب و روز و گوی و شب و نید آب گرم
که چو شاند باشد در آن مهور که بیرون آید موسی در غایت سیاهی خضاب
مسووات بگیزد و ورق شقائق النعمان ده درم پوست باغی لای تر و آله از هر یک
چند درم بگویند و سبیشند و سب که بگذرانند در آفتاب بیست روز پس هر روز قدری
از آن استعمال نمایند خضاب و دیگر همت سواد و بگیزد و جز آب و بختی در
سب که دو انده درم غفص سب که در روغن زیت بریان کرده سوخته باشند و پشاید و شلند
شیعیان و اقا قیا از هر یک سه درم مس سوخته و پوست بیرون بچو تر همه گرفته
سبیشند تا آب و در خضاب کنند تا موسی را و کث نمایند تا سه ساعت و بعد از آن
مشویند تا آب گرم که موسی را سیاه گرداند خضاب و دیگر همت تسوید موسی
بگیزد و غفص منقلو بر روغن زیت تا سیاه گردانند و ده درم روغن کثیر اشب میانس

[illegible]

و همیشه سیاه پای غسول که دوسه راسخ و براق گردانید بسیار خردل سفید زرنج
 هر دو برابر باشند یا شیر آغشته دوسه رانان طلا و یک برشته استمال نماید و غشای
 مشاهده کند براس زنان بجايت مانع است غسول خردل با موم و یکسره
 منروج کرده با تش گذاخته روغن زیت فزید کرده بر صورت چشم مالید رنگ
 صاف کند و بدو روغن بر قضیب جهت انفاط و نفیدرم ناشتا خوردن باعث انفاط کامل
 و نقیض با سرب ترکی بهترین غسول که وجود در اوشن و صاف کند و در شسته
 و خشونت را نرم سازد و خوشبو سازد بسیار در زردچوبه و دوسه و ناکیس و منبل و
 کثول و قسط با یک سوده قدری روغن خوشبوی بادی مخلوط ساخته بر بدن
 مالید غسول که دوسه را جلاد و قطع کلفت نماید گیر نذر مس مابین و باطله فروزا
 و مقشر کند تخم خرنوب مقشر خرد و مقشر نصف خرد و یکونند و آب خرنوبه سرشته
 طلا کند غسول که اندام را روشن و خوشبو سازد و گیر نذر برگ خیار و خرنوبه و پوست گاو
 و پوست ناز و چوبه که گرفته و خنجه بار و روغن تخم بر بدن بماند غسول که نهمه چهار درم کاهیر
 پنجاه درم شکر شدرم با لیمو شست درم سعدن درم همدرا چون صندل بسیار یکسره
 کافور و مشک قدری انداخته چهار ساعت در وقت سرشستن یک چهاران با
 بسیارند و بر اندام بماند اندام حله خوشبو گردد غسول که در اندام بماند خوشبو
 گردانید بسیار و قافله و چهار صندل و پوسته رنگ و زعفران و پوست زرنج از هر یک
 چهار درم خوشبو و شانزده درم و قدری کافور انداخته و سائیده بر بدن بمالد
 غسول خرمایند و و شوی و مشک کند و بسیار و در آب یک روز تمام
 بدار و بیالاید و هر که ازین بخورد اندام و اعضای خوشبو گردد و همچنین اگر
 که تر و ناکیس و خجیل سار دس با یک سوده میر که خورد اندام او خوشبو گردد
 غسول کافور سار شش و و با لیمو مشک بسیار صندل حله بسیار یک

اصحابی که
 از انفاط و زردچوبه
 و ناکیس و منبل
 و کثول و قسط
 و کاهیر
 و شکر شدرم
 و با لیمو
 و شوی و مشک
 و بسیار و در آب
 یک روز تمام
 بدار و بیالاید
 و هر که ازین
 بخورد اندام و
 اعضای خوشبو
 گردد و همچنین
 اگر که تر و ناکیس
 و خجیل سار دس
 با یک سوده میر
 که خورد اندام
 او خوشبو گردد

بریدن مالد خوشبو گردد و چون ازین بخور کنند جلد و انما مطهر گردد و غسل شک جزو پاک
 بزرگ مالد مندل بآب سائیده بر بدن مالد غسل که چون بر روی مالد پاکیزه
 و روشن گردد و اندر مغز بادام نشاسته کثیر انفرساق گاو معصفه میخا گردد و بر روی
 مالد غسل بلد است ببلبله لوده سائیده بر بدن بآل غسل بزرگ بطلیم
 آمل بلبله لوده بفرین برابر سائیده باروغن تلخ بریدن بآل غسل شملت نیمه
 کرده یک حصه معدود حصه باریک بساید و باروغن گاو یا باروغن تلخ بریدن بآل و
 آب گرم بشوید اندام ابراق و روشن گردد و غسل نزد چوبه براسائیده
 در جامه پیچیده و جامه اسب بکین جامه شش بگیرد و غلوه ساخته در آتش کند بعد از آن
 بر آورده پاک کند و زرد چوبه را بر آورده همان قدر مندل سفید سائیده باوس
 یار کند و از آن بر بدن بآل غسل که بقدش زرد چوبه با بزرگ قسط میخ
 آب سائیده بر بدن مالد غسل مندل و معرقان ناخن دیونا کیر حوله با آب سائیده
 قدری کافور داخل کرده بر اندام بآل غسل که دشره اوصاف و سفید سازد
 و رنگ دور انگیزد و اند بکیر با قلا آرد و بخود ترس مغز بادام تلخ از هر یک ده
 درم کثیر انجیر درم کوفته بخیه بشیر تازه بشیرت در بر روی بآل و یک شنبانه در
 ریال کند و بعد از آن آب که در آن حال جوشانیده باشد بشوید و دوسه نوبت مکرر
 گرداند و غسل پوست نخ سه تخم خرنیزه و پوست عدس اشنان پرورده
 در اندرون خرنیزه بپزد از هر یک قدری کوفته و بخیه آب جوشانند و طلا
 غسل که روسه را پاک و روشن کند بجنیت و گوشت و لوده و عدس در کت
 حیدن مقاصد صلایه کرده بر روی بآل من تخف نظام شاهیه غسل
 خا و بلبله و زرد چوبه و لوده و سر سون و چار دس و بزرگ جنیلی آب لیمو صلایه
 کرده هفت روز متواتر هر روز بآل و ابراق و درخشنده و روشن گردد و منده

و کثیر بخورند و آلا
 خن و غسل بزرگ
 حن و کوفته در آب
 سید کندی کل کرده
 بر اندام بآل بعد
 در خن و بکیر از آب
 گرم غلنه
 درین امر نجابت
 مفید است

غسل

[illegible]

و میگردد و در آن
در سطحی و استغنیای
بر یک یک کوله و
مغایر با نام و صاحب
بر یک یک کوله و
مغایر و دروغ
آشنا می باشد با نام
کلمات را از اهل کند
و رنگ و رو سی
صاف می باشد
۱۲

نشاسته و کثیر اسه و در الشبهه تازم صلایه کند و قمر صما سببه بافتاب خشک کند و در وقت
 حاجت قرصی از آن تاب صلایه کرده بر روی مال و بشوید غسل که کلفت و
 زائل گردد و بگوید بوره ارسته خبروی و بخرداد ام شیرین و دو خبر و دو بار با یک
 صلایه کرده بر روی کلفت طلا کند غسل بعدین باب بگیرد از اصل السور
 خبروی و از نیجالی که خشک دو خبر و از قسطه خبر و همه را با یک صلایه کرده خمر فرو
 تاب خمیر کرده شب بر و طلا کند و صلایه باب که سبوس در آن جوشانیده باشد
 بشوید و غسل بعدین باب بگیرد و تخم خرنپره ورق کبوتر و پوست خرنپه
 از هر یک پنجم تخم تر و تخم حری از هر یک دو درم همه را کوفته بخته نقاباره
 ترب نشسته و در و آب آن طلا کند و صبح بشوید تاب که سبوس در آن جوشانیده
 باشد و غسل که روز اسر و شنبه را صاف کند بگیرد و زنج سرخ و
 زرد از هر یک دو خبر و کربنه یک خبر و همه را ببول گاو صلایه کند و شب
 رومالیده صبح بشوید و غسل بعدین باب بگیرد و بوره ارسته و برگ
 آس سبز و بر ابر بر و کربنه همه را کوفته تاب بچو شاند تا آنکه بقوام غسل اید پس
 بر رومال و صبح بشوید و غسل بعدین باب بگیرد و موسم سفید و اسفیدار
 خوب و پیگه گاو از هر یک خبر و شمع را بر و عن گل گداخته اسفیدار و پی
 مذکور را بر آن ریزد و هم مخلوط ساخته بخت شنبه بر و طلا کند و صبح تاب
 سر و بشوید و غسل بعدین باب بگیرد و کثیر اوزاک چون سرمه ساخته و
 زعفران و قمر و مغرب القطر از هر یک یک مثقال صلایه کرده بر و زنج
 با و هم نشسته بر و مال و بشوید من مبرات مولف و غسل بعدین باب
 بگیرد و زنج سفید و زنج سرخ و قدری بوره ارسته صلایه کرده بر و زنج
 مرغ سرشته بآن رور و بشوید و پیگه بگیرد و بعد کپور انی بل خشک باشد همه را با

این کتب در این سفید
 نوشته شده است
 و در این کتب
 کوفته در این کتب
 این کتب در این کتب
 این کتب در این کتب

۱۱۱
 گفته و ختیه باتیل خوشبو بر اندام بحال که نفاست نرم و صاف کند چکیده بگیرد و آب
 بلد که پودر سعد بنیل با بوی بزرگ تشنه اش پوست ترنج صندل با بوی بهشتی و
 گفته و ختیه باتیل خوشبو سرشته بر اندام مالند غسول که چون بر اندام مالند
 آنرا زایل کند و عرق را خوشبو سازد و بلبله و لوده و برگ نیم و هر دو را ریحنی و پود
 انار این همه متساوی و آب صلایه کرده بر اندام بحال درین شعله اطمینان نماید
 غسول بهرین باب بگیرد و بلبله و ختیه باتیل و ترنج نیم و هر دو را ریحنی و پود
 گفته این همه متساوی و آب صلایه کرده بر تمام اندام بحال و خوشبو غسول
 بهرین باب معتر تخم نموده و تخم کریم و گوشت این همه متساوی و آب
 صلایه کرده بر اندام بحال و غسول بهرین باب بسیار و برگ جامون گل
 شکوفه و موته و خفیات این همه متساوی و آب صلایه کرده بر اندام بحال و غسول
 غسول بهرین باب بسیار و پوست درخت انار و پوست درخت انبه و
 لوده و گل کوکل و بر نیم این همه متساوی صلایه نموده بر اندام بحال و غسول
 بهرین باب بسیار و زعفران ناکسیر باله چتر پوست سرس لوده صندل این همه
 متساوی گفته بر بدن بحال و غسول که بشوید اندام را صاف کند و عرق
 خوشبو و دفع بد بو بدین کند بسیار و پوست پیل و مراد و دونه در روغن کچالاف
 یک هفته در آفتاب گذارد و بعد از آن گل کیوڑه در آب انداخته و در روز
 بگذارد پس از آن بر اندام بحال و غسول که بد بو بدین اندام را دفع کند و خوشبو
 سازد دیگر دالایی در آن سفید و موته و کپور و هر دو را ریح نیم و مرده این همه
 متساوی صلایه کرده بر اندام بحال و آب بشوید و غسول بهرین باب
 بسیار و مرده و موته باله چتر بلبله همه او و یا متساوی و آب صلایه بر اندام
 بحال و آب بشوید اندام خوشبو کرد و غسول که بوی بدن را

طبع با حق تعالی
 که با تری سازد و گوید
 بیستی به بندگی و ارادت
 و کفر و عفران علیه
 سنگ نیلونی که یک یون
 و مومشش ماشه
 که فتنه خیزد و غوغا
 آسختن به بدت بالبد
 بدین خوشبختی که گوید
 در ملک خوش کند

دفع کنند بیا در پوست و خشت اند و بلیله و ابله و نمونه تیج پوست این همه را شست و سه
 باب صلایه کرده بر اندام مالده و باب نشوید پوست بدن را از ازل ساز و نمونه
 چکمه که چون اندام مالده نشوید بیا و نمونه و اگر صندل و گچ و نمونه و
 غفران و گل و نمونه و باده و سلاسل و ابی و بلیله و ابله و نمونه و باده و سلاسل
 و ناکیر کمره و نمونه و اگر این همه را شست و سه کوفته و نمونه با عصا
 برگ تنبول قرصها ساخته نگاها در دو بوقت حاجت آب حل کرده بر اندام
 مالده نشوید و دو این چکمه را چک سوپن تیز میگویند من نظام شامیه
 چکمه نوع دیگر جو زبور اگر انداز این صندل نمونه مشک مروه ناکیر لاوا
 کپه که نمونه و نمونه و الاچی این همه را شست و سه کوفته و نمونه با عصا برگ تنبول
 سه سه قرصها ساخته نگاها در دو بوقت حاجت آب حل کرده بر اندام مالده
 چکمه نوع دیگر بلیله و ابله و نمونه و ابله و نمونه و ابله و نمونه و ابله و نمونه
 قدره مشک و دو درم باریک صلایه کرده غلوه بند و دو بوقت حاجت کاف
 دارد این چک کشور نمونه چکمه از رساله زینت النساء بگیر و بلیله و ابله و نمونه
 نمونه مروه بلیله و نمونه گوشت اگر جو زبور نمونه مشک این همه را شست و سه صلایه
 کرده بجلاب غلوه بند و دو بوقت حاجت آب حل کرده بر اندام مالده و نمونه
 خوشبو گرد طلا که بر او نشوید و از رساله الفیاض اسماء از کاح بگیر و تمام و نمونه
 و مزرنگوش و برگ و خشت سیب از نمونه یک کف و مقدار آب که از افرافرو
 گیر و نمونه تا نمونه آن بر دو صفت کرده بر بدن طلا کنند و بان مالش نمایند
 طلا بحد ریناب بگیر و آس و مزرنگوش و سعد و پوست ترنج و برگ ترنج و نمونه
 و صندل از نمونه یک خرو و نمونه و نمونه نگاها در دو بوقت حاجت قدری از آن
 با روغن آس یا روغن گل نمونه بر اندام مالده طلا بحد ریناب بگیر و

و منکر بیجاهاست بیک
که بود کل و کس و مال و جز
بیکسختی مانند کوه خیز در
میان کوه و آفتاب بیدار
بالدرد و استبداد
رفع کند در تمام
غایت بحر است بوی غایت
و کسب بر اعدا

صندل و سلیخه و مشک و سنبل و شب و مر و گاسرخ از هر یک خروید تو تیار
 مر و اسنگ از هر یک سه خروید کافور نصف خروید و کوفته و بخیته بگللاب سرشته
 اقراص ساخته بخیته بکافور وقت حاجت بکاربرد منتهی الا که ایچ عروق از بدن اتر
 گردد اندک گیر و گاسرخ و مشک و سنبل و شب و یانی و مر که از هر یک خروید
 کوفته و بخیته بگللاب سرشته بکار دارد در زرد که بعد از شستن بدن چون بر بدن بکار
 بدن را خوشبو سازد و گیسر و صندل و سعد و سنبل و گاسرخ و مشک و زعفران
 و میوه سائده و اطفار الطیب همه متساوی باریک صلایه کرده بگللاب سرشته
 قرص خرد و بخیته بکافور وقت حاجت همچنان خشک سائیده بر اندام پاشیده
 عامل درخت پوست که بغایت بدن را خوشبو کند من زینت النساء
 که بوسه و مان خوش کند و بوقاقله فوفل و ارچینه خولجان از هر یک کدام یک
 در هم کافور نیم درم مشک و دو دانگ جبهانکند چون دانه نخود پیوسته اند در مان
 نکاید و اگر اندرین حب فرنج مشک و کبابه و فرنجیل و سیاه افرا نید صواب
 باشد و اگر یک مانوسه بی سوراخ و نیم درم نمک هندسه در او اقراص بکار
 کمتر کند مزاج گرم و سه ربع درجه خشک در دو درجه و سه ربع درجه رطوبت
 این نسخه را بنظر حق ذکر کرده اند و بوقاقله فوفل کافور و ارچینه خولجان
 و فوفل از هر یک کدام یک درم مشک و دو دانگ پوست ترنج کبابه بپاشد
 هر یک یک مثقال سعد و دو درم کوفته و بخیته مشک را علل کرده کوفته بعد از از
 داخل اخرا نموده بگللاب یا یاب سبب یا یاب حب سازند و در من گیرند از
 نسخه و آورده خروید و فوفل چهارده درم مزاج گرم و رطوبت و خشک در
 دو درجه و نیمه حب المسک متعل صاحب اختیار است که
 و من خوش کند و قوت دل بدید صنعت آن سنبل الطیب فرنج مشک و

و گیسر و صندل
 و کبابه و فرنجیل
 و سیاه افرا
 و فوفل
 و ارچینه
 و خولجان
 و گاسرخ
 و مشک
 و سنبل
 و شب
 و مر
 و سلیخه
 و صندل
 و کافور
 و بخیته
 و بگللاب
 و سرشته
 و اقراص
 و ساخته
 و بکافور
 و وقت حاجت
 و بکاربرد
 و منتهی
 و الا که
 و ایچ عروق
 و از بدن اتر
 گردد
 و اندک گیر
 و گاسرخ
 و مشک
 و سنبل
 و شب
 و یانی
 و مر
 که از هر یک
 خروید
 کوفته
 و بخیته
 بگللاب
 سرشته
 بکار دارد
 در زرد
 که بعد از شستن
 بدن
 چون بر بدن
 بکار
 بدن را خوشبو
 سازد
 و گیسر
 و صندل
 و سعد
 و سنبل
 و گاسرخ
 و مشک
 و زعفران
 و میوه سائده
 و اطفار الطیب
 همه متساوی
 باریک صلایه
 کرده
 بگللاب
 سرشته
 قرص خرد
 و بخیته
 بکافور
 وقت حاجت
 همچنان خشک
 سائیده
 بر اندام
 پاشیده
 عامل درخت پوست
 که بغایت بدن
 را خوشبو کند
 من زینت النساء
 که بوسه و مان
 خوش کند
 و بوقاقله
 فوفل
 و ارچینه
 خولجان
 از هر یک
 کدام یک
 در هم
 کافور
 نیم درم
 مشک
 و دو دانگ
 جبهانکند
 چون دانه
 نخود
 پیوسته
 اند
 در مان
 نکاید
 و اگر اندرین
 حب فرنج
 مشک
 و کبابه
 و فرنجیل
 و سیاه
 افرا
 نید
 صواب
 باشد
 و اگر یک
 مانوسه
 بی سوراخ
 و نیم درم
 نمک هندسه
 در او
 اقراص
 بکار
 کمتر کند
 مزاج گرم
 و سه ربع
 درجه خشک
 در دو درجه
 و سه ربع
 درجه رطوبت
 این نسخه را
 بنظر حق
 ذکر کرده
 اند
 و بوقاقله
 فوفل
 کافور
 و ارچینه
 خولجان
 و فوفل
 از هر یک
 کدام یک
 درم مشک
 و دو دانگ
 پوست ترنج
 کبابه
 بپاشد
 هر یک یک
 مثقال سعد
 و دو درم
 کوفته و بخیته
 مشک را علل
 کرده کوفته
 بعد از از
 داخل اخرا
 نموده
 بگللاب یا یاب
 سبب یا یاب حب
 سازند و در من
 گیرند از
 نسخه و آورده
 خروید و فوفل
 چهارده درم
 مزاج گرم و
 رطوبت و خشک
 در دو درجه و
 نیمه حب المسک
 متعل صاحب
 اختیار است که
 و من خوش کند
 و قوت دل
 بدید صنعت آن
 سنبل الطیب
 فرنج مشک و

نارشک قرقه سیاه قوقل خولجان سعد کوفی از هر یک یک درم قاقله جوز الطیب
 از هر یک یک درم پوست ترنج و تخمیل ساج هندی از هر یک یک درم شک ترنج
 نیدرم باب به گلاب و صمغ عربی حب سازند نشخه و گریه کباب بنبل الطیب
 پوست آترج خولجان از هر یک یک درم قوقل قرقه سعد از هر یک دو درم تخمیل
 نیدرم مشک خالص نیدرم باب و گلاب و قرقه صمغ عربی حب سازند
 حب که نافع بود جهت گوشت بن دندان و میان دندان و پوست و دهان
 کندیل قرقه قوقل قرقه قشور لبان سعد از هر یک یک درم کوبند و همیشه در آب و سر
 حب کندیل شل خود و زیر زبان نگاهد از نذر وقت که خواهند حب که بوس
 دمان را خوش کند باریان و جوز ابو قوقل و دارچینه و پوست آترج محقق و خولجان
 و ورق افند و شبه مصطک از هر یکی سه درم کوفته و بخیه گلاب بشیرند و حب
 سازند و شب و روز در دمان نگاهد از نذر من گنج باد آورده صاحب قرقه حب که بوس
 دمان خوش کند عمل صاحب جامع الاودیه بسیارند بنبل الطیب قرقه قوقل از هر یک
 یک درم نارشک قرقه شک کباب جوز الطیب سیاه قاقله خولجان بلور بخوبی
 شمره ترنجیل از هر یک یک درم قوقل ساج هندی قرقه سعد کوفی پوست
 ترنج از هر یک یک درم شک ترنجی داغی همه اودیه کوفته و بخیه باب به گلاب
 قرقه صمغ عربی بشیرند و حب سازند و در سایه خشک کنند و در شب
 نگاهد از نذر و بوقت حاجت استعمال نمایند حب همدین باب شعل صاحب
 جامع الفوائد خود خام قرقه سعد کوفی همه را بر ابر نرم سوخته و شرباب ریخته
 حب بند و در سایه خشک نماید و اگر شرباب باب صمغ عربی بشیرند شاید شب
 روز در دمان نگاهد از نذر آب آن فرو برند بوی دمان خوش کند و معده و اول
 قوت و در حب همدین باب من کتاب الاضیاح فی اسرار النکاح بگیرد

و گریه کباب بنبل الطیب
 شک خولجان از هر یک یک درم
 و شک ترنج کوفی
 صمغ عربی یک شتر
 مانتیه و اودیه را در
 زعفران و گلاب کرده
 صمغ عربی و ترنج
 و بایس نگاهد از نذر
 قیامت صمغ عربی

گل سرخ متزروع الاقناع و صندل سرخ و سفید و سبب سبب از هر کدام ده درم
 سبب سبب و قهوه و جوز بود از هر یک چهار درم پوست ترنج محض و برگ اقو و استبه
 از هر کدام پنج درم مشک و زعفران مشک و عود و هندی و صطکی از هر یک دو درم
 کافور یک درم مشک نیمه انگ همه را با یک صلایه کرده و آب برگ ترنج سرشته
 مقدار شود و آب بند و استعمال نماید **حب** بعد از نیاب است تا ذنبیل و قافله
 جوز بود و نقل و اسبب و خولجان از هر کدام ده درم گل سرخ و صندل از هر یک
 پنج درم کافور نیم درم مشک و انگلی همه را سوده و گلاب سبب و مقدار شود و بند
 و در دمان نگاهد از آنکه نافع است **حب** که خردین یعنی بدوی و دین را دفع
 کنند من کتاب زینت النساء و الاچھی و فکمه و جوز بود و مرده برابر و مشک قدر
 صلایه کرده و آب برگ قبول **حب** بند و بوقت حاجت با قبول بخورد **حب**
 بعد از نیاب مشک قسط الاچھی مصلی به باله متساوی بسیار و گلاب جها بند و
 یکان و دمان دارند **حب** بعد ازین باب گل جانی و برگ جانی و قسط و مرده
 بوزن برابر بسیار از دمان و جها بند و یکان و دمان دارند **حب** بعد ازین
 دندان را سفید گردانند و بوی دمان خوش کنند و از آنکه نگاهد از دمان و پوره پوست
 زرد الی و مرده است و شوق از هر یک خردی کوفته و بختی بان سدن سازند
 سفون **حب** زهر تل که دندان را جلا دهد و سفید و بخت کنند از خردین درم عاقر قرحا
 چهار درم شک ده درم آرد و جوز درم با غسل سرشته سوزاند و نرم کنند عاقر قرحا
 و او خرا و قهوه و خردی و اصل کنند و بکار بند **حب** سفون سفید که دندان را جلا دهد و بکار بند
 ده درم کف دریا و نیم درم کرم کرم کوفته و بختی بکار بند **حب** سفون
 که دندان را سفید کند و بوی دمان خوش کند **حب** شامی نیم سوخته و زهر
 شمره و الی و فاک سخته سفال چینی گلنار عاقر قرحا نقل سافج بند

و اگر کسی در دمان
 یک شمشیر باشد
 که یک یک بچاش
 که بختی در گلاب
 حب بند و یک
 بختی در دمان
 شامی سفید است

حمامه و سوخته گل سوخته سماق اخرا قشاد و کوفته و خیمه سنون سازند
 سنون که بوسه دمان را خوش کند و دندان را جلا دهد که ناز و بخیل بد ابر
 و از غفلت آفتاب انبریک دو درم نمک بریان کرده درم عود و سوخته پندرم
 سوخته پندرم بطریق مهنو سنون سازند سنون که بوسه دمان خوش کند و
 بن دندان را محکم سازند و جلا دهد تا دندانندل سفید و گل سرخ از هر یک یک پندرم
 سعد و پوست ترنج محف و از خوراک از هر یک سه درم قاقه و کباب و تباسه
 قرقل و مصطکی و عود و منبر و مسک و فرفر خشک از هر یک کوفته و خیمه بر دندان
 ببالد من کتاب الا فیض من اسرار النکاح سنون شامخ بز گوشتی که دندان را
 جلا دهد شامخ بز گوشت سوخته نمک اندرانی کف و ریا از هر یک یک خرو و پیچ سنه
 سوخته و خرو و ساق هند خرو و سفال چینی خرو و همه را کوفته و خیمه سنون سازند
 سنون سداب و دندان را محکم کند و بوسه دمان خوش کند شامخ بز گوشت
 سوخته و نمک سنگ لعیل معجون کرده سوخته از هر یک ده درم زعفران شطیب
 سداب خشک از هر یک دو درم گلنار سماق از هر یک یک درم شکر سوخته از هر
 سه درم همه را کوفته و خیمه سنون سازند سنون شامخ بز گوشتی که دندان را جلا
 بخشد و اصول اسنان محکم سازد و بوسه دمان خوش کند آرد و جو لعیل شکر
 و کف و ریا و پیچ فی سوخته از هر یک بیست درم بلبله قاقه کباب و تباسه عاقره حرا از هر یک
 سه درم بتا شیر سفید و رقی گل سرخ و رسته سوخته از هر یک یک درم اندرانی پندرم
 کوفته و خیمه سنون سازند سنون دندان محکم کند که بوسه دمان خوش کند و دندان
 بز و اید و پیچ دین دندان محکم سازد و دندان سفید پوست ترنج خشک از هر یک
 از هر یک سه درم قاقه کباب و تباسه قرقل عود و منبر و مسک از هر یک
 سوخته و کوفته و خیمه سنون سازند سنون آفتاب که دندان را جلا دهد و گوشت

و گوشت است آفتاب
 که دندان را جلا دهد
 و کوفته و خیمه سنون
 صلب و تقویت دندان
 و یک صلب و تقویت
 شامخ بز گوشت
 دندان را جلا دهد
 و پیچ از خرو و ساق

چهار درم بلیک کاسبلو درم نعلیتو سه درم سون ماکی سه درم لوه چن یک
 غیر درم پیچیده سه درم صلایه کرده اندک اندک طلا پیچ و قرقر نقل اگر همراه کند بهتر باشد
 تر گلیب مسی است باند لوه چن در بر سه درم طریق مدبر او است که با یک سنگ
 آهن را با سه برسانیده و آن سنگ را لوه چن نیز در هر چه از لوه چن سنگ مذکور حد
 نماید آنرا جدا جمع میکرد و یا شد تا کثافتها آنچه باشد بر جا ماند و ماخوذه سبب بخش است
 علیحده شود پنج نوبت بدین دستور لوه چن با صاف کند و شش حصه لوه چن که
 پنج نوبت باشد بسیار و از نعلیه تمویه سیده نموده با لوه چن در آمیزد و بعد از یک
 ساعت یک نوبت بلکه دو نوبت بر سنگ خشک صلایه نماید و از بار چه
 بگذراند و با احتیاط بماند تا در شسته در آن نماند و برگرفته سیر شاهی باز و از این
 جمله این ماند و شش عدد و باز در آتش نیم بریان کرده سیده سازد و با لوه چن
 همراه نموده در آب لیمو ادریده مذکور را گرفته و بخیخه خیمیش میاید نرم نرم نه سخت
 پس در آفتاب بگذارد که سخت شود و باز با سکه که باقی مانده بی آنکه بریان کند
 آتش کرده و ادریده خشک شده است آنرا نیز صلایه کرده باز نیز بر ایک جا کرده
 یک دو نوبت صلایه نموده از بار چه صفت بکشد بگذارد نگاه دارد و نوبت حاجت
 بکار بر دوا اگر خواهر که معطر کند قدر سه مشتک در آن بنید از ولعده از آن شیشه را
 بر از بخار پیچ و خود کرده مسی مذکور درین بار پیخه سرش حکم سازد تا بوی گسیرد
 تر گلیب مسی بسیار و لوه چن نیمه شش سه ماز و نصف این را که یک نوبت
 پوست انار نیمه ششاهی بر چهار ادریده یک جا کرده مثل سرمه بسیار و بر دندان مالند
 مسی نوع دیگر لوه چن و پوست انار و بسیار سه سوخته هر سه را بر ابرو
 بشیر لیاه مسی که کالنجیکه نام او است تا دو روز گمزل کند که مثل سرمه شود و بر دندان
 بیاورد و بعد از آن مغر و ارم خاکد سون که درین را خوشبوی سازد و بکشد

در گلیب لوه چن بسیار
 طایفه نمودند از آن دو پیچ
 پنج نوبت باشد که در پیچ
 آب بکشد که در پیچ
 غایت بجای
 بقدان استعمار
 غایت بسیار
 سبب و دوا
 سبب گسیرد

سرشته بر دست و پانصد و یکصد و یک شب رنگ زعفرانی آید بنمای لطیف
 رنگ شد و گیرند لاجورد و عرق کرکرم و سیمه از هر یک خورده زعفران مصطط
 نیم خرد و نیکو بکوبند و آب صمغ عربی خمیر کنند و بگذارند تا خمیر شود و بر دست بزنند
 رنگ لطیف آید رنگ و یکگز گیرند پوست ترنج و خشک از هر یک خرد
 کوفته و بختیه با سیم چندان بپاشند و سه درم قلعند و دو درم آمله و نیم درم مصطط
 آب نیم گرم خمیر کنند و بر دست بزنند رنگ نیکو آید خضاب زرین
 قلع قطار از هر یک خورده و ورق نیل و زعفران زر و ده هر یک خرد و زعفران
 ربع خرد و بر آب نیمه نوشاد و خورده بسیار چون سرمد و در شیردان بزغاله کشاید و در رود
 و آرد و خمیر که چون قندیل پیانیز و قاعل شود و اگر در زیر نیل و قلع کند و هر روز نیل
 تازه بر آن کند هم نیکو است تا حل شود بعد از آن جو یا بن آب خمیر کرده بکوبد و یک
 شب باز دارد و چون صابر دست بپاشند چون طلا از این گردد و نوع دیگر
 زنج نسیج نخچیرم که بر دست دو درم مرد اسنگ و بناده آهن از هر یک
 دو درم کوفته و بختیه در بوبه نهاده آتش بدید تا دارو با سنج شود بعد از آن
 بر آورده خرد بسیار و خارا سبر که نیم خمیر کنند و بسیار خشک کنند و با دارو
 آتشیته با حباب شکر یعنی قند خمیر کرده یک روز و یک شب بگذارند که خوب بشود
 بعد از آن مثال صابر دست بپاشند و هر که چقند بر سجد و یک شب بگذارند که دست
 رنگ زرین شود خضاب و یکگز بتانده خاست و درم پوره سه درم مرد
 سنگ ده درم زاج صمغ عربی کثیر از هر یک یک درم لاجورد سه درم
 حله خور و بسیار با سفید خای مرغ حل کرده بر دست و پانصد خضاب
 فیروزه کون بتانده مس نخچیرم زاج شب یا نه زنج قلعند صمغ عربی
 زعفران از هر یک یک درم افیون یکد انگ این حله خور و بسیار و هم آید

لطف قلع زاج نسیج
 گنبد در دست
 یکگز از آنند
 و لاجورد خشک و زعفران
 مرد اسنگ و بناده آهن
 زاج کثیر و با سیم چندان
 اول از آب نسیج
 تا حل شود
 بعد از آن
 زنج نسیج
 صابر دست
 چقند بر سجد
 یک شب بگذارند
 کون بتانده مس
 فیروزه کون

و باوه در دم حنا سبز کز غیر کرده بر دست نهند بعبادت خوب رنگ شود و خضاب
خلوتی یعنی زعفران رنگ با تاغون سیاوشان بمقطر دو خرو و رقی نیل و زعفران
و زنجفران از هر یک یک خرو و هشت نیم خرو و سیاید و آب صمغ عربی نیم خرو
و یک روز و یک شب بگذارد آنکه بر کف و پانصد بعبادت خوش رنگ گردد
خضاب سبز مروی پستان قلندر و شب ایستادن از هر یک خرو
و بر کد امم علیحد و سیاید جدا جدا در ظرفی کرده آن مقدار آب بر بر کد امم بریزد
که بالا آید آن خرو است و ساءتی بگذارد و بعد از آن صاف نموده و آفتاب بگذارد
تا خشک شود و هر روز با سیافید و تخم مرغ صلیب نموده اول دست خود را بچنان
خضاب بندد و بعد از آن دارو را ساخته را بر دست گذاخته بر گچ بچند
بسیار خضاب که ناخن را سیاه و نقش سازد بگردد و این سنگ و صابون نوا
مشتا و آب صلیب نموده بعد از آنکه ناخن را بجا سرخ کرده با شند بر ناخن
تا نیم ساعت گذاشته قطره قطره آب بر آن بچکانند که ناخنها نقش شود و اگر
بسیار ناخن پاکد از سیاه گردد و نفوی و دیگر سیاه سوزد که اگر دو خرو
و آخر او قدری آب ریخته بچکانند و بعد از آن فرو آورده در دست و انگ و چوب
از هر یک خرو و دو بار یک صلیب کرده در آب بچکانند که اگر بچکانند
ماندر ریخته نیم نموده ساعتی تا ناخن پاکد از سیاه شود و منه لذت است
و یک در محببات مستطقات حمل و سچ و مسلمات زاون
و معقبات و مدرات حیض و حاجبات آن و فیرد آ
شیر و صغرات پستان و سخت کردن آن
محبیل بار و گردانیدن زن مغراستخوان تبه بعد از ظهر نیم پاره سه و زشت

بخورد و بعد از آن شش و با او نزدیکی جوید آستین شود محبیل اسگند گفته اگر
 زن نوزده سال باشد پیش از شش و پنج یک نامحرم بخورد و کلان سال
 بودن یک عید بخورد و غذا بکشد و شیر و خشک باشد بعد از آن بمرد و قریب جوید
 حامله گردد و محبیل چون شیر یا بخر گوشت قدری بیاشامد و بوقت مجامعت بخورد
 برگردد آستین شود و محبیل چون خصیه خرد گوشت زن بیاشامد پیش از حیض و پاک
 شود و بشوید و نزدیکی کند آستین شود و محبیل شب میانه دو درم سماق و
 زعفران و خود از هر یک یک درم کوفته و بخیه بریشیم باره بر افشانند زن بخورد و برگردد
 و بعد از نزدیکی جوید آستین گردد و محبیل چون مرد و مقدار در بار و سخن چو شانه
 بر قضیب بآورد و باز در فراش آید حامله گردد و محبیل پنج کتاب سفید تا یک ماه
 یا شیر گاو بخورد و طلحه کلنگ را بعد از هر در فرج طلا کنند و درون رود و باشد و سخت
 گردد و در حال بارور گردد و در محبیل که فرزند زنی آرد و بیار و پنج کتاب سفید
 شیر گاو یک رنگ که باشد آس کرده بعد از هر بجان روز و عورت بخورد و شش
 جمع شود بار گیرد و فرزند زنی آرد و محبیل بیار و شیر تازه بر قضیب دوسه مرتبه
 طلا کند و بگذارد تا خشک شود و بعد از هر مجامعت کند که بارور گردد و من کتاب
 الا ایضاً محبیل ده درم پنچال باز با شراب ناشتا بخورد و محبیل بخورد
 رنگ بلبله آله بلبله چوب انار هوه کخرد و دوسه گل و مانگی و نار و آن وقت
 شش و نیمه قشای کوفته و بخیه لعسل سرشته حب سازد و بخورد و در فرج هر از هر بار
 طلا کند و بعد از هفتم روز مقاربت کند حامله گردد و محبیل جوز بوا که از نرارج
 بلور شب میانی پوست انار از هر یک ششقالی کوفته و بخیه و آستین شانه کنند اگر
 عقیم باشد حامله گردد و محبیل در یکم پنجم که ماه در برج سرطان باشد باید که دستور
 از زمین بر کند و بخورد و بستاند چون مرد و پنج این را برگرداند و در مجامعت نماید حامله شود

اگر کسی بخواهد
 سنگ سوزد و شش
 در حال آرد و شش

اگر کسی بخواهد
 سنگ سوزد و شش
 در حال آرد و شش

و فرزند زنیۀ آورد محبیل شاه اسفرم و فرشتا لو متساوسه بکوه خرگوش شناختند
 تا سه شب هر شب زن یکی بخود بر گیرد و با شوهر فراهم آید بارور گردد و بآذن الله
 نقای محبیل بنجالی و تلخه کلنک و فرمیان و سرگین بیش و مشک همه مشک
 سائیده و باهم آسختۀ شاف کند و با شوهر فراهم آید محبیل گریه و محبیل بنج و تخم بخت
 باب سائیده با شیر گاویک رنگ آسختۀ بیاشاد بار گیرد محبیل اگر زن آب بسیار
 بخورد و دیگر هیچ نخورد و خود را بعد از آن از بامداد تا نماز دیگر نشسته و او بعد از آن
 بر و تقرب جوید بار گیرد محبیل شب میا سنے و درم زعفران و عود و هندس از
 هر یک یک درم حله کوفته بر ششم پاره بروغن گل بیالاید و در او با بران بیاشند
 و بخود بر گیرد و بر نرد و یکی نماید جامه گردد و من نجفۀ السلاطین محبیل سرگین و
 باه و دروغن کخچر حل کرده بر قنصیب مالید و زن مجامعت کند بار گیرد و من
 محبیل اگر زهره خرس نرد در شراب آسختۀ نرن بخورد و مجامعت کند فرزند زنیۀ
 تو لگردد و اگر زهره خرس ماده باشد ماده نر آید محبیل اگر زهره آمو با قدر
 خستۀ الثعلب و غسل با شراب بخورد و همین عمل کند و همچنین است اگر زهره گرگ و
 شیر محبیل اگر زهره خرگوش با مشک و دروغن بختۀ زن بخورد و بر گیرد و در و یک
 مرده و جامه شود و من محبیل سرخ شک یا تر و دروغن کخچر چندان بچشد اندک مهر شود
 و بر ششم پاره گرفته بخود بر گیرد و بر و تقرب جوید جامه گردد و من محبیل زعفران و با
 اکلیل الملک سنبل از هر یک ده درم زنده تخم مرغ نسبت درم دروغن نار و ز
 پنجدرم ادویه خشک بکوبد و پیچۀ گداخته و ارومار مخلوط کرده بعد از پاک کفایت
 ششم پاره زن بخود بر گیرد و بر نرد و یکی نماید حل آورد و من محبیل کنیز فیل چون زن
 بخورد و در حال بامر و نرد و یکی جوید آسختن شود و من و این عجایب است آنکه اگر کنیز فیل
 زن بر خود نشود و تا با او باشد عمل نکند محبیل نشانه عا ج سه تنقال نبات سحر

و اگر کسی بخواهد که زن را
 زینا و دروغن هر یک
 ده درم باشد و نجان
 سنبل هر یک پنج درم
 مرد و زنی با هم بخت
 هر یک نیم درم باشد
 سحبه شد و محبان
 سوزن و سوزن چنان
 مرد و زنی با هم بخت

سه شتقال نیکوختی کرده بعد از پاس که از هر جنس سه شب هر شب بوقت خواب
 دو شتقال مغوف ساخته بخورد و در شب سوم و چهارم بامروز بخورد و بعد از آن
 منباج آورد و برزنی که ستواتر تشاره علاج بامار العسل باشد و بامروز و بعد از آن
 شود و منه محبیل بسیار و ناگسیر تازه صلایه کرده بار و عن گاو مخلوط ساخته بعد از ظهر
 بیفاصله سه روز استوار بخورد و ببالا آن شیر بز یا شاد و هم روز و یک بیدار و
 گرد و من تخم نظام شاهیه محبیل بیدار و فلفل در از و ناگسیر و زنجبیل و فلفل گرد
 کوفته و خیمه چید و ز بار و عن گاو مخلوط ساخته بخورد و هم روز و یک بیدار و گرد و منه
 محبیل بسیار و پنج ترنج در کپسه بخت که روز یکشنبه واقع شده باشد صلایه کرده
 در شیر گاو بچوشانند و با عسل مخلوط ساخته بعد از ظهر تا سه روز بخورد و هم روز و یک بیدار
 حامل شود و منه محبیل محراب فریون چند بیکتر سنبلی قسط مسیه از هر یک یک
 شتقال کوفته و خیمه با مسیه و شراب سائیده بر قضیب طلا کند و بگذارد که خشک
 شود و بعد از آن با زن فراهم آید حامله شود و با زن الله تعالی محبیل بسیار
 متقل از رزق جا و شیر باد آورد و از هر یک یک شتقال جدا گانه بگوید و با شراب
 حل کرده بر قضیب مالیده خشک کرده با زن نزدیک کند حامله گردد و محبیل خرد
 پوست انار از هر یک یک شتقال با هم بسایند و با انگبین آهسته زن وقت حجام
 شافه کند و حمل گیرد اگر زهره کنخشک از خشک کرده بر قضیب مالیده محبت
 نماید و حمل گیرد محبیل سبز بیدستر مسیه مر قسط جا و شیر اندک خشک و خیمه بگوید
 و در شراب حل کرده شایه سازد و بخورد و گاه در و هم روز و یک بیدار حامله گردد
 محبیل نسیر یا بخر گوش را خشک کرده و سائیده و عسل را القوام آورده که
 که از و شایه توان ساخت سر و نماید و پیر یا به مذکور در عسل مذکور داخل
 ساخته و آهسته از و شایه سازد و بعد از ظهر معمول نموده بعد از آن انقبوس هر یک

و کیم
 اگر حامله شود
 بکینست بوقت که
 فلفل بسیار
 فلفل بسیار
 کوفته با قطر آن آهسته
 سوی بار را صاف نموده
 عود است و عود مذکور را
 بنسب حامله گردد

در شیب زن دو خماید فی الفور بچه مرده بنید از و این مجرب است مسقط اگر
بر بگریارد یک عقیق سوده اندازد و بریان کرده زن بخورد اند بچه بنید از و مسقط
کجا از آب کیش بر تر کنند و نرا از آن آب و چند پس از خوردن بچه بنید از و اگر
حقیق باشد هم بکشد مسقط اگر قدری آب سرداب سائیده بر عقیق مالند و جاف
کنند بچید از و شک طراشع بر آنجا سفت اگر ترس که قسط سلیخه ناخواه فوتیج مریخ بوش
تخم بلویون حلیفه فراسیون عبده خود و لیسان اسارون از هر یک قدری در آب جوشانده
وزن در آن آب نشیند بچه مرده بنید مسقط اشلیت تخم شبت تخم زردک از هر یک
بچد رم بهر او چهار سیر آب بچوشاند چون نیم سیر آب بمالد یا لایه و نگردد مریخ جو در حل
بنید مسقط پوست انداخته مار که بنیدی کچی بزیر عورت دو کند در حال بچه سیر
آید من شقای خان مسهل ولادت بگیرد نریخ پایان نریخ سرش یا نریخ بک
ازین پنجها هر کدام باشد و یکم بهتر که روز یک شنبه باشد بر کمر عورت بندد فی الحال
خلاص شود بر شکم نریخ طلا کند مسهل زبازون بود سر آدمی سوخته و خاکستر از
با گلاب سرشته بر زن بندد در حال حمل مسهل بیارونج گونگی در یکم بهتر
که در روز یک شنبه واقع شده باشد عورت برست گیر و دیار بگرند و آب سانی وضع
حل شود من تخمه نظام شامیه مسهل سر که بنیدی خالص و انگوزه خاک سنگ
یک جا کرده بچوشاند و بخورد زن و در آسان بر آید مسهل که تجربه رسیده اگر قدری
زبازونیش زن در صبح طلا کند وضع حمل سهولت شود مسهل جابوشیر حلیت
و قدری قند بخورد از و روزه خلاص شود مسهل یک رطل طبع حلیه و تر که دوسه
قطره روغن بادام تلخ در آن ریخته باشند یا شاد از و روزه خلاص شود مسهل
اگر قدری جدوار بسائید و شربت قند گرم کرده بخورد و وی و بندد و قدری
بیشتر ماره بخورد بر گیر و در حال وضع حمل شود مسهل و ارپینه ایل از هر یک

و گویند با بچه و در آب
برای خوردن عورت ده
عورت حامل نشود بک
حل اساقه کند
و گویند بک
آب آلوده شسته بزن
نزد در حال حمل بندد

و در دم سلیخه بختدرم خرفه مر که زراوند در جرح قسط بلخ از هر کدام پنج درم سبزه و
 افسیون از هر یک دو درم مشک و انگه و نیم به یکدیگر بکشد چنانچه در سم است
 شربت شتقال با دو و قیسه شراب کهنه مسهل اهل و در دم حلتیت اشتق قوه
 از هر یک پنجم درم اینجمله یک شربت بود بخورد و او و بند که وضع حمل تسهل و آسان
 شود و من جامع الفتا و مسهل اگر هم خرد او زردمان حررت و دو کند با آسان
 نباید مسهل که اکثر از طبیبان دعوای کرده اند که هیچ داروی برابر این نیست
 بر اسه وضع حمل بگیرد و خنید ستر ستر سائله از هر یک شتقال و اچینی اهل
 از هر یک نیم شتقال نیمه اکوفته یا انگبین و شربت شتبی و شتقال با بار العسل
 یا شراب کهنه مسهل جابو شیر و خر بقی متساوی بریزد و گاو سرشته شیان
 کنند که زرد و زرد و زرد خلاص شود و اگر چه مرده باشد نیز بیرون آرد مسهل اگر
 سنگ آهن بر با بران زن بندد زرد و زرد و زرد خلاص شود مسهل و در دم
 سرگین گاو بخورد و ساعت اگر چه مرده باشد بیرون آید مسهل اگر چه مرده باشد
 یا شیر یا بند حال چنانچه در ستر ستر سائله شکم طلا کند و قدر ازین بسوزد و درون برجم بستند
 آسان بر آید مسهل پوست درخت سرس و پوست افکنده مار و کبریت
 چون بشیب عورت دو کند چنان دو و آن برجم برسد و حال خلاص آید
 مسهل پنج خیره بر شکم عورت بندد و قدری از این باب بساید و بر نان و
 شکم او طلا کند زرد و خلاص یابد و شتقال و مسهل برگ و بن گوشت
 در میان دوغ لطیف ساگ پنجه بخورد و در حال بچه بیرون آید معقم یعنی عقیم ساخته شود
 زن بگیرد زهره که یک شتقال و روغن ناروین حل کنند و بر شیم پاره آلوده کرده
 زن سنج و بر گیرند و بسپین نشود معقم بسیار شود و روغن گاو و تخم پلاس یک جا
 آس کرده و قتیقه حیض داشته باشد سنج و بر گیر و بارور نشود و من شتقال و مسهل

و اگر شراب انگه و
 شکم یکجا و مسهل را
 و از شراب بندد و عورت را
 خنیدون و زرد و زرد
 شود و اگر چه مرده باشد
 در چینی حلتیت خنیدون
 یک نیم درم کوفته
 و همین شتقال و در دم
 باشد بخورد و در دم
 زرد و زرد و زرد خلاص
 شود و اگر چه مرده باشد

معرق ببارد تخم ملاس و باب سائیده نخورد و قهقهه بار و غن سائیده و قهقهه
 و است بکشد نخورد و بگوید معرق در ایام حیض بگیرد و ربع سیر اسبند کوفته و بختیاب
 شنبیه نخورد و تخم ملاس بار و غن کا و صلایه بنوده و فرجیه نماید که حمل نگیرد و معرق ببارد و اگر
 جاسون و باسکه که پندی سائیده در ایام حیض هفت روز نخورد و عقیمه شود
 معرق ببارد و گوگرد یک درم و نیم سائیده در ایام حیض سه روز همان شد
 نخورد و عقیمه گردد و معرق ببارد و کرده است که بر شاخه های درخت کنار رود
 خاک می باشد و تخم حسن و اسبند بریان کرده مساوی بر سه خبر و اصلایه کرده
 در ایام حیض هفت روز نخورد و در سه مرتبه حیض همین عمل کند از آن بعد باز نماند
 معرق بگیرد و بپزاید و گوشت یک درم و در غن سوسن حل کرده و بشیم باره بدان
 آلوده زن نخورد و استبت نشود معرق چون زن بعد از هر سه بار بپزاید و بخورد
 بگوید از استبت شدن باز نماند معرق اول و دوازده که از گوشت اقتد پیش از آن
 که بر زمین رسد در نقره گیر و زن نخورد و آب بن نشود معرق اگر زن هم است
 بگوید و استبت نشود معرق قدری عسحاق المستر و چکر گوش استر بگیرد و آن چکر
 با عرق مذکور حل کرده بر قضیب مالیده جماع کند از استبت باز دارد معرق بگیرد قطران
 ششای نیم درم و بر قضیب مالند و خندان دخول کند که ذکر تا قهر او رسد هرگز
 باز نگردد و اگر گرفته باشد بنیدارد معرق زنیکه در حالت حیض باشد و درم زردچوبه
 سائیده بخورد و باز نگردد و همچنین بعد از فراغ از حیض نیز باب سائیده نخورد و هرگز با
 نگردد معرق اسبند سوسن یک درم با قند آسختیه بعد از فراغ از حیض سه روز
 اقتدار نخورد و باز نگردد معرق برگ جیت سیر و غن ستور بریان کرده ناشتا
 سه قدر برگ که نخورد و اقتدر سال باز نگردد معرق بعد از حیض اگر سبند و کوس
 آس کرده نخورد و هرگز باز نگردد معرق عورت اگر دل شتر نخورد و هرگز باز نگردد

اگر کسی که بختیاب
 صاف نشد و بختیاب
 یک سبب است که نشود
 در آب زردچوبه
 در شش آب زردچوبه
 عورت بعد از حیض
 صول کند چنانکه

معظم اگر در وقت مجامعت آله را برده و غن کیند و پ کزده جماع کند رحم قبول نطفه
 نکند و زن باز نگیرد معقم اگر زن پیش از جماع یا بعد از آن قلع الکرب و تخم آن یا
 سداب بخورد بر گیر و حامله نشود معقم اگر در وقت مجامعت قدس نمک استر
 زن بخورد بر گیر و آستین نشود معقم تخم کزده و درم زرنج سمن یک درم کوفته
 با شرباب تازه و ششیم پاره کار دارد آستین نشود معقم هر زن یک یک حب آخر
 درست فرو برد و سال آستین نشود معقم اگر وقت مجامعت آب پیاز
 بر قضیب مالیده مجامعت کند باز نگیرد معقم اگر ستم استر ابار یک صلیا
 کرده بخورد زن و بند بارور نشود من کتاب جامع اللده معقم
 ابو علی فرماید شمع در منع قبول حمل یک نکت زسن + نشود که نکند
 از در عدن + هر زن که زروت فیل شمشیر بدیند + ممکن نبود و بچسب
 آستین + معقم اگر پرگ گوش استر در تنگ طلا گرفته برشته کتان تافته
 هر که بر بازو بندد چند آنکه مجامعت کند هیچ زن از او آستین نگیرد
 زن بعد از فراغ از مجامعت قدس نمک بخورد و بارور سست فاقه شود
 باز نگیرد من شفا خاص معقم بازو و تخم مور و بر ابر کوفته باب سرد سرشته
 شافیه خود کند و زن پیش از جماع بخورد و بارور و منع آستین شود معقم
 عجیب حبه را که هندیک گوئی گونی خاصیتی است عجیب که هر زنی که او را یک
 از حیض اگر سیکه از آن فرو برد تا یک سال حامله نشود و همچنین هر قدر که فرو
 برد بعد از آن همان قدر سال بارور نشود معقم از مخرات حکیم کمال الدین
 حسن شیراز سه چرخ گوش آدمی بقره با قوام جمع کنند و با ششیم سیاه رنگ
 برگردن عورت تعویذ نمایند مادام که با او باشند مانع حمل شود معقم محرب
 غزنیه که فقیر بالمشافه ازوشنیده اگر زن بعد از هر یک عدد گوشت

اینکه در وقت مجامعت
 هر زن که زروت فیل
 شمشیر بدیند + ممکن
 نبود و بچسب آستین
 نشود معقم اگر پرگ گوش
 استر در تنگ طلا گرفته
 برشته کتان تافته
 هر که بر بازو بندد
 چند آنکه مجامعت کند
 هیچ زن از او آستین
 نگیرد

نوع دیگر بسیار بزرگ پالنگو سنی و پنج شکر کباب صلا می کرده در سنج طلا کنند و بر
 شنبه پاره فرزند نماید حیض روان شود نوع دیگر کبریا که هر یک را در سنج کنگو سنی
 و شیر در استن از هر کدام خرد و سه صدایه کرده با آب گرم بخورد حیض بجا آید سینه
 نوع دیگر کبریا است که پنج انگاره و پنج اندرون در کبریا که از این چهار انگاره و
 فرزند نماید و در حیض شود و کباب کبریا که بسیار است و در خون حیض باز
 و از دیگران که با یک انتقال گل است و بخوردم بگویند و آب بزرگ بارتنگ یا آب
 سماق یا آب یا آب کشته بخورند و نافع آید نوع دیگر صمغ عربی بارتنگ ششم
 شامه فرم بریان کرده از هر یک یک شقال و در وزن گل سنج چرب کنند
 و حب سازند و فرو بپزند نوع دیگر گلزار که با گل است از هر یک سه درم
 صمغ عربی چهار درم بارتنگ بریان کرده سه درم کوفته و نجیته همه را با آب بپز
 آب مورد و درم بسپارند و بخورند نوع دیگر کندر صبر اندوخت از هر یک
 سه درم دم الاخوین طین قبر است از هر یک چهار شقال سحتیه اللیس دو درم هم بر آتش
 و نجیته آب و رقی مورد و بسپارند و با آب بارتنگ به بشم پاره گرفته فرزند نمایند نوع دیگر
 پوست بلغار آقا کیا کندر صبر دم الاخوین حب الاس از هر یک خرد و کوفته
 و نجیته و آب و رقی مورد و بسپارند و فرزند نمایند نوع دیگر گیزا زوس سبز سوخته
 شاخ گا و کوس پوست خایه مرغ خسته خرمایا کاغذ شاه وانه حمله سوخته که با آقا کیا
 دم الاخوین گل قبر است از هر یک خرد و سه کوفته و نجیته بسپارند و آب و رقی مورد
 فرزند نمایند نوع دیگر سر سمره مسحوق و کلنا و جفت ملوط از هر یک خرد و
 بگویند و آب و رقی مورد و سرشته فرزند نمایند نوع دیگر تخم کبریا که پوست انار
 از هر یک ده درم کوفته و چهار رقی آب بچوشانند تا که ماند و به ناشتا بخورد که
 خون به بندد نوع دیگر گوگرد دو درم بشیر کا و بخورد و حبس خون نماید نوع دیگر

نوع دیگر کبریا است که پنج انگاره و پنج اندرون در کبریا که از این چهار انگاره و
 فرزند نماید و در حیض شود و کباب کبریا که بسیار است و در خون حیض باز
 و از دیگران که با یک انتقال گل است و بخوردم بگویند و آب بزرگ بارتنگ یا آب
 سماق یا آب یا آب کشته بخورند و نافع آید نوع دیگر صمغ عربی بارتنگ ششم
 شامه فرم بریان کرده از هر یک یک شقال و در وزن گل سنج چرب کنند
 و حب سازند و فرو بپزند نوع دیگر گلزار که با گل است از هر یک سه درم
 صمغ عربی چهار درم بارتنگ بریان کرده سه درم کوفته و نجیته همه را با آب بپز
 آب مورد و درم بسپارند و بخورند نوع دیگر کندر صبر اندوخت از هر یک
 سه درم دم الاخوین طین قبر است از هر یک چهار شقال سحتیه اللیس دو درم هم بر آتش
 و نجیته آب و رقی مورد و بسپارند و با آب بارتنگ به بشم پاره گرفته فرزند نمایند نوع دیگر
 پوست بلغار آقا کیا کندر صبر دم الاخوین حب الاس از هر یک خرد و کوفته
 و نجیته و آب و رقی مورد و بسپارند و فرزند نمایند نوع دیگر گیزا زوس سبز سوخته
 شاخ گا و کوس پوست خایه مرغ خسته خرمایا کاغذ شاه وانه حمله سوخته که با آقا کیا
 دم الاخوین گل قبر است از هر یک خرد و سه کوفته و نجیته بسپارند و آب و رقی مورد
 فرزند نمایند نوع دیگر سر سمره مسحوق و کلنا و جفت ملوط از هر یک خرد و
 بگویند و آب و رقی مورد و سرشته فرزند نمایند نوع دیگر تخم کبریا که پوست انار
 از هر یک ده درم کوفته و چهار رقی آب بچوشانند تا که ماند و به ناشتا بخورد که
 خون به بندد نوع دیگر گوگرد دو درم بشیر کا و بخورد و حبس خون نماید نوع دیگر

مرقا قیاریو ند چینی لائون کافور زعفران گل ارمنی ازهر سرکیه خبروی کوفته و بخت
آب لسان اهل مسبر شند و به بشیم پاره فرجه نمایند نو عدد گیر یک پاره خاکستر با جلد شته
جاسیز کرده در شیر گاوانداخته تا شسته بخورد و نماز شام پنج ساگ چو لاسے صلایه کرد
لب لب شسته با قدری برنج و شکر بخورد خون باز آید من خفیه نظام شایه
نو عدد گیر پیار و آله و لیلیه ازهر سرکیه خبروی کوفته درس الحن خبروی یک با
کرده با آب مخلوط ساخته بخورد منہ نو عدد گیر خذ تور و خبث الحید و پوست
انار و ماروسه سیر و شب میانی ازهر یکی خبروی لب شند با آب و ورق بامنگ و
به بشیم پاره فرجه نمایند نو عدد گیر زاج و کاغذ سوخته و جفت بلوط انهر کی خبروی
کوفته و بخت با آب و ورق گل یا آب خربوب نطے مسبر شند و به بشیم پاره و بدان ترک کرده
شانه سازد نو عدد گیر گل سحوق تنکا گلندار ازهر سرکیه سه درم گل غنوم پیره یک پاره
ازهر سرکیه خدرم کوفته و بخت با آب سحاق یا آب ورق مور و سرشته به بشیم پاره
فرجه نماید نو عدد گیر اگر چرک بدن را که در حمام جمع شود زن فرجه نماید اذراط
سیلان طشت را دانه است از مجربات کمال الدین حسین شیرازے نو عدد
از مجربات حکیم سعد الله گیلانے بحبس خون رحم یا حیض یا استحاضه بغایت نافع
و نسیب غراتب دارد و مجرب است بگیر زنبیلیا پنج شقال خناسقدار کفایت
هر دور اخیر کرده بدست و پاسبان علی الفور حبس خون نماید نو عدد گیر
نخ ساگ چو لاسے دو درم نبات چهار درم سوده با آب برنج بخورد حیض که از گز
دو و حبس نماید نو عدد گیر پیار و موسے کاه سروالہ بقدر یک پستاره و آنرا
لبوز دو خاکستر آن بماند بوزن دو سیر و شکر ترے یک سیر مخلوط کرده هر روز
چهار درم با آب بخورد جمیع انواع خون باز دارد نو عدد گیر ده درم دانه گوگرد
و ده درم صمغ عربی و ده درم تخم شکر ترے یک با آس کرده هر روز بار غز

کباب و بید نو عید گیکر اگر از آن حدس مصیده کرده بخورد خون حیض بیند و نو عید گیکر
 ساروس سیر کند رغبت او سیساید از هر یک در می و آب خلط کرده تاسه هفته
 باشد تا بخورد نو عید گیکر شب یا سه سه روز نگار از هر یک برابر ساید و آب
 سوز و سیرتند و از آن شانهها ساخته هر یک بقیاس نیم انگشت خشک سازند
 و در میان چشم پاره پیچیده سیرتند از آن بر ساندند و آب رقت بازماندن شفا حاصل
 فرید اللطین که شیر زیاده کند یا در شک سنگ و زیره سفید و لادن بزرگ و
 قاقل در از از هر یک یک درم کوفته و بخت در یک کاسه دوغ گاویش ساید
 باشد تا یک هفته بخورد شیر زیاده شود و زیره سفید و لوده و برنج ساسه
 از هر یک دو درم آس کرده در شیر گاو و مریره کرده بخورد شیر افزایش گیرد
 و مرید بگ کرده خائیده آتش فرو برد و شیر افزون بیند و مرید ماست
 تازه با روغن بریان کرده بخورد شیر افزاید و مرید مرغ کماره و دالان بزرگ از هر
 یک دو درم با شیر گاو خام آس کند و در نیم سیر شیر انداخته بخورد و چند روز متوا
 بخورد شیر بسیار شود و من عین الحیوة و مرید و ادویه که شیر زنان می افزاید شفا
 تخم کپیت تخم بلون انیسون شیرین تر از یازرب است و آن که گاو سیرت
 و از اغذیه یا گوشت مرغ پروار و سوز خود آب بار و روغن کنجد و زرد تخم مرغ و
 مغز کاه و قلیه گند و حلوا شیر و پنجه و از تر باشد و گوشت معاجین و شاد
 من گنج باد آورده پنجه شیر و خنکاش باشد و شیرت تخم گند و تخم بادیان و شبت
 درین امر و سوزند و ای کو چک کردن و استاده
 نمودن پستان زنان بساند سنگ مقناطیس کالبودی سنگند
 زیره سفید خشک مساوی کوفته و نیمه بقدری آب شسته بر رخ ساسه
 خمیر کند و اگر پستان عورت غلطیده باشد و بزرگ شود و سوزند

[illegible]

چنانکه پاره خون آید پس این دارو بر آن طلا کنند و سینه بند محکم بندوباید که در روز سه بار دارو بمالد وقت بامداد و پیشین و خفتن و سوزن زدن همان یک باره کافیت
نوع دیگر که پستان الیتاده شود و محکم گردد و قسطی صمغ کنیز گوزن برابر سائیده
 متواتر با مسکه گاویش طلا کنند و سینه بند محکم بند که الیتاده و محکم گردد و **نوع دیگر**
 شیر آگ سفید باروغن گاو بر پستان طلا کنند و سینه بند محکم بند و الیتاده و محکم
 گردد و **نوع دیگر** پوست انار شیرین که بخت شده باشد بتانزد و باروغن تانخ برابر
 بچوشاند و آن روغن متواتر شیر گرم کرده بر پستان مال و سینه بند محکم بند و الیتاده
 سخت شود و اگر این بر قضیب بمالد سخت گردد و **نوع دیگر** پوست انار
 یک سیر روغن سر شفت سه سیر آب نیم سن یک جا کرده بچوشاند چنانچه همه در خورد
 و سه سیر روغن همانند بیا لاید و متواتر شیر نرم بر پستان و قضیب بست شده بمالد
نوع دیگر اگر کثافت خور دو پوست انار و پنج کندر و سه برابر با مسکه گاویش
 بر قضیب بست شده و پستان طلا کنند سخت گردد و **نوع دیگر** گوزن را
 که اول حقیق آید و آن خون بر پستان خود بمالد هم آنقدر بماند بزرگ نشود
نوع دیگر نماد که نگذار پستان بزرگ شود و بتانزد و محرق و آرد و
 کوفته و بخت با گلیه میامیزند و با سرکه بپزند و متواسه همراه سه بار ضحاک کنند
نوع دیگر که بخت کند پستان را از بزرگ شدن بگیرد و زیره سحوق و باب مجنون
 کرده بر پستان ضحاک کند و بر بالاس او پاره مسکه فرو برده سخت بنید و دوسه
 مد آن کند **نوع دیگر** که حبت علاج بزرگ پستان و قضیه مجرب با لکشن
 و قرقل از هر یک دو سیر شاسه کوفته و بخت در سه مدز با غسل لفق نمازید بیايد
 بیک صحنه با آب شسته برنج صیاید و در سینه زن چکاند پستان او بحال خود باز
 آید من عین الحیوة **نوع دیگر** زیره را آب یا سرکه بر پستان بمالد سینه او

و گویند که شیرین

بجای سیر روغن

طلا کنند و سینه بند

کواه کند و الیتاده

محل کود که بازاید و بقرار جانکه پیش تعلطه و باید که شش بانه روز در او مباد
نوع دیگر اگر زنی کو یک پستان باشد یا اصدا پستان او بیرون نیامده باشد
 پیله نیل و پیله گاو میش بوزن برابر بگذارد و با هم مخلوط ساخته هر روز متواتر قدری
 شیر گرم کرده بر پستان مالند پستان بر آید و بزرگ گردد و علاج کوتاه شدن و سخت شدن
 آن پوست انار یک سیر سوده در روغن تلخ چهار سیر ز آب نیم سن یک جا کرده بچون
 چند امکه همه آب درخورد و روغن بماند بسیار لایه و متواتر شیر گرم کرده بر پستان مالند کوتاه
 و سخت گردد و همچنین اگر قصبه یار گوش و ساز بماند همان عمل کند سن عین آب
نوع دیگر اسکند فلفل در اندوخت و الا ان بزرگ بوزن برابر باریک بساید با هم سکه
 گاو میش به هم مخلوط ساخته متواتر شیر گرم بر پستان طلا کند سخت شود و همچنین اگر
 قصبه یار گوش در از مالند سخت و کوتاه گردد و **حبت سختی و استاد**
ستان اگر پستان زنی غلطیده باشد و خواهند که بقرار اصله باز آرند
 بسیار گرم گنجائے کلان که پاریاس بسیار گردد و در برسات بسیار به هم سیر
 چهار عدد در میان بنیز گرم اندازند و در ظرفی کرده نگاه دارند تا زمانی که نمک و گرم
 یک شود پس با گل چرب که بندگی چکنی ماسه گویند مخلوط ساخته نصف نریز پستان
 بر پستان ضما کنند که بقرار خود بساید **حبت** **نوع دیگر** باریار و پوست انار سخت
 کوفته و بخیه در روغن سر شفت جو شایده شیر گرم بر پستان مالند خیزد و روز متواتر کنند
 محکم شود من تحفه نظام شاهیه **نوع دیگر** بید و پیار سیاه و بر پستان مالند سخت
 شود و **نوع دیگر** باریار و گسپه و گوشت واسکند و بچ تابشینه صلیب
 کرده با مسکه گاو میش مخلوط کرده مدت مسبت یک روز بر پستان طلا کند
 شود و **نوع دیگر** باریار و شیر سیر و زب و روغن کهنه یک جا کرده بچون
 و شیر گرم بر پستان عورت هر خیزد که پستان نرم و غلطیده باشد بحال پستان

نوع دیگر اگر زنی کو یک پستان باشد یا اصدا پستان او بیرون نیامده باشد
 پیله نیل و پیله گاو میش بوزن برابر بگذارد و با هم مخلوط ساخته هر روز متواتر قدری
 شیر گرم کرده بر پستان مالند پستان بر آید و بزرگ گردد و علاج کوتاه شدن و سخت شدن
 آن پوست انار یک سیر سوده در روغن تلخ چهار سیر ز آب نیم سن یک جا کرده بچون
 چند امکه همه آب درخورد و روغن بماند بسیار لایه و متواتر شیر گرم کرده بر پستان مالند کوتاه
 و سخت گردد و همچنین اگر قصبه یار گوش و ساز بماند همان عمل کند سن عین آب
نوع دیگر اسکند فلفل در اندوخت و الا ان بزرگ بوزن برابر باریک بساید با هم سکه
 گاو میش به هم مخلوط ساخته متواتر شیر گرم بر پستان طلا کند سخت شود و همچنین اگر
 قصبه یار گوش در از مالند سخت و کوتاه گردد و **حبت سختی و استاد**
ستان اگر پستان زنی غلطیده باشد و خواهند که بقرار اصله باز آرند
 بسیار گرم گنجائے کلان که پاریاس بسیار گردد و در برسات بسیار به هم سیر
 چهار عدد در میان بنیز گرم اندازند و در ظرفی کرده نگاه دارند تا زمانی که نمک و گرم
 یک شود پس با گل چرب که بندگی چکنی ماسه گویند مخلوط ساخته نصف نریز پستان
 بر پستان ضما کنند که بقرار خود بساید **حبت** **نوع دیگر** باریار و پوست انار سخت
 کوفته و بخیه در روغن سر شفت جو شایده شیر گرم بر پستان مالند خیزد و روز متواتر کنند
 محکم شود من تحفه نظام شاهیه **نوع دیگر** بید و پیار سیاه و بر پستان مالند سخت
 شود و **نوع دیگر** باریار و گسپه و گوشت واسکند و بچ تابشینه صلیب
 کرده با مسکه گاو میش مخلوط کرده مدت مسبت یک روز بر پستان طلا کند
 شود و **نوع دیگر** باریار و شیر سیر و زب و روغن کهنه یک جا کرده بچون
 و شیر گرم بر پستان عورت هر خیزد که پستان نرم و غلطیده باشد بحال پستان

ساله شود و نو عهد گیکر یار و پیلید بلبله آمد و سندے و فلفل گرد و فلفل دراز و زرد چوبه
 و روغن کنجد همه برابر در چهارم حصه آب انداخته آنقدر بجوشانند تا آب در خور و دروغ
 بماند بعد از آن صاف کرده نگاهدارد و قدر سے از آن در سینه زن سعو ط کند
 اگر زال باشد پستان او سخت شود و همچنین اگر شیر ه ساگ جولاے در سینه
 سعو ط کند پستان او سخت گردد و دوایم بحال خود بماند منه نو عهد گیکر یار و عصاره
 برگ حنا و باروغن کنجد جوشانیده در سینه سعو ط نماید پستان سخت شود منه
 نو عهد گیکر یار و انج اسکند و کپله و گوشت صدایه کرده با مسکه گاو میش و تسکو
 مخلوط ساخته بر پستان طلا کنند و سینه بند محکم بندد و روغن مذکور را نیز سعو ط کند
 اگر پیر زال باشد پستان او بحال پستان زن چهارده ساله سخت شود منه
 نو عهد گیکر یار و تخم گوسنجه که بفار سے چشم خروس نامند و پتان ختر
 روغن کشیده بر پستان مالند سخت گردد و کوتاه شود لذت نیست
 و دوم در خواص و منافع یان که سر بنی بزم
 عشرت و خلوت بزار اتن است نظم
 بوجهت پان سخن راسته کنیم سر
 سخن را آمد از پان رنگ بر روی
 زبان گلبرگ لبها گشته رنگین ۱۰
 خط سبزے در در رنگین معانی
 ز حسن برگ پان این نکته پید است
 از و گر برگ سبزے بگذر اند ۱۰
 سخنان هدم از رنگین بیاسنے ۱۰
 چوبان در دهر هدم دلبرے نیست

که تارنگین شود چون لعل و لبر
 و بان چون غنچه شد رنگین و خوشبو
 ز بوسه او بان مایه چپین
 دوا از سبزه گلگون نشانی
 که برگ حسن خوبان زو میا است
 ز لعل یار کام دل استا مند ۱۰
 نموده سبز حرف تر ز باسنے
 نگاری نازکی سبزی تری نیست

و گیکر یار و پیلید بلبله
 و مسکه گاو میش
 و تسکو
 و عصاره برگ حنا
 و باروغن کنجد
 و تخم گوسنجه
 و گوشت صدایه
 و کپله
 و پتان ختر
 و خط سبزے
 و زبان گلبرگ
 و لبها گشته
 و خط سبزے
 و ز حسن برگ
 و از و گر برگ
 و سخنان هدم
 و چوبان در دهر

گراور ازین دندان خورس غم نه شود اور از ته دل با تو همدم نه
 صاحب اختیار بدیسه گوید که پان بهر بی تا بول گویند نیز تنبول خوانند و با تو
 گویند و آن در قسیت مانند ورق نارنج و در دیار بسیار بود بسیار خورد و در طعم
 نزدیک بقر نقل بود خاتیدن آن در دهن را سود دهد و بگوید خوش کند و استسا
 طعام پدید آورد و باهرا قوت دهد و دندان را سرخ کند و نشاط آورد و نیز اوقوت بخشند
 و خون بین دندان بنید و معده و دندان و بین دندان را قوت دهد و صاحب منهاج
 گوید طبیعت و سه سر و ست در وجه اول و خشک است در دوم قافض و غلبه
 بود و شریف گوید گرم است در اول و خشک است در دوم قوت بجز ضعیف دهد و چون
 بخورد و بعد از آن آب میاشتا سند نفس را خوش کند و وحشت را ابل کند و ابل بند
 بعوض خمر بعد از طعام تنبول خورد منج بود و غم را ابل کند باید که آنرا با کلس صحت
 و دانسته شیخ و پاره فوغل خورد و اگر بکلس خورد هیچ طعمی از وی نیابند و تفریح
 بخشد و این خمر ابل بهتر است را زنی گویند بدل و سه فوغل خشک یا قمر نقل بود و صاحب
 گنج باد آورده صاحب قمر آن فرماید و اندر برگ ماس که خاتیدن آن بهنفت و ارد
 تنبول است که با سه اجزای دیگر که فوغل و کاتمه و اکاب باشد مرکب ساخته میخامند
 و آنرا گال می نامند نفیم همزه و شیخ کاف فارسی و الف و لام که بهترین دوا
 بر اسهال هر گونه زخم کاسه که بز آن بندد و اگر همین آب گرم فر و بر طبیعت را
 با سانس میزند و از خاتیدن و سه دهن خوشبو و گرد و وزم عطر آگین و
 بن دندان استوار شود و اگر سینه سیر و سیر گرسنه و آنچه به اجزای مذکوره مرکب سازند
 بزبان بهندی میخوانند کسیر ای موده و سکون یابی تحتانی و فتح را موده طعم
 تاوره بر گچ چو گل بوستان خوب ترین میوه هندوستان نه
 سیر خور در گرسنه دروم شود اگر گرسنه را اگر سنگی کم شود و

این صفت تعبیر
 شیخ میر فای اول
 شکر کلسه
 شکر کلسه
 شکر کلسه
 سکون در دهن
 شکر کلسه
 و نجای از اخلاص
 آب

کس نخورد و خورده و ندان کس + آنچه توان خورد و همین است و سیر
 لذت است و سوم در عطریات که مقوی دل و معطر
 و مانع عشتیان و خلوتیان است به طریق ساختن
 مایه اعلی سیر و پنج رسیده و از سرش اندک سرپوش دارد بیده اند و نش را
 خالی کرده و چند مرتبه آب بشوید تا اثر ترشش در آن نماند بعد از آن ریزه ریزه اگر
 خوب صندل و گل بهار مساوی مشک و عنبر بقدر حاجت همه را در نارنج مذکور
 کنند همان سرپوش خود را بر آن گذاشته تخمیر استوار ساخته در دیگ تادیه قلع
 کرده گذاشته آنقدر تکه آب ریزد که از سر نارنج بگذرد پس سر دیگ را تخمیر خوب محکم
 و با آتش بسیار نرم بزدانند تا آنکه گلاب کشیده شود علامت کشیده شدن گلاب آنست
 که بخار آن بر طرف شود بعد از آن فرو آورده در سایه جایی که گرد و بار نباشد بگذارند
 در شیشه بنگاهد اند که مدتی می ماند از قوت نمی افتد و چون خواهد که عمیر سازد
 گل سیوتی تازه چیده آب نرسیده هر قدر که خواهد با صندل بساید و پارچه سفید
 کرده برسد طرفه بیاد و نیر و تا آنکه آب آن بکلی جید اشود و باز همان آب مساوی
 گل سیوتی صندل بساید و هر دور با هم مخلوط ساخته و ظرف بای چینی
 ضما و کند و در سایه گذارد تا خشک شود بعد از آن ریح سیر مایه در دو سیر تخم
 صندل مذکور کند و هم مخلوط سازد که عمیر در نهایت خوبی و خوشبو
 خواهد بود و این عطر قطب شاهی است عمیر مایه من گنج باد آورد و صندل دودا
 عود اعلی دودا و گلاب سنگ سامانده در پیاله چینی آلوده خشک گردان
 تا هفت هشت روز عرق بهار بر روی پاشیده و خشک میساخته باشد که بوی
 صندل زوده گردد و همچنین پنج یا شش روز عرق فتنه پاشند و خشک نماید که

و یکبار
 سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

سرپوش
 و در
 سرپوش
 و در

بوسه عرق سبزه زایل گردد و بار چنین گلاب تر میساخته و خشک می نموده باشد
 و باز بگل چینی تانده هفت هشت روز بوسه دهد که همه بوسه ها مستعمل شود بعد
 از آن دو توله غبر و دو توله مشک و چهار توله اگر سوده و نخیته داخل نموده با هم مخلوط سازد
 بجا به باریک نخیته عیسیر سبزه و دو کجاری و عیسیر قسم اولی مندل دو دایم باب مشک
 نموده که در دست مشک چهار ماشه اگر یک توله با هم گرفته و نخیته مخلوط ساخته عیسیر سازد
 طریق ساختن عیسیر خود قمار مندل سفید سه توله غبر و دو توله مندل لطیف
 یک توله زعفران یک توله نولجان و دو توله کافور یک ماشه کنوله یک توله کنه نیم ماشه
 مشک یک ماشه گلاب نیر و نیم سیر آن ادویه مجموع صلایه کرده با گلاب عیسیر
 کرده شامه سازد نویدی دیگر عیسیر لادن مندل یک سیر مصطفی روسی و دو توله پوست
 تخم مرغ و نخل صلایه کرده شسته مشک یک توله با گلاب نیر و اعلی خمیر کرده
 شامه سازد عیسیر مایه نویدی دیگر اگر یک سیر مندل عیسیر لادن از هر یک سیر
 گلاب نیر و پنجاه شیشه چوب یک سیر چوب یک سیر مشک سه توله روغن
 و یک گیر گل بهار نیم مندل سیر و الک دو سیر غبر شنب سه توله گلاب نیر و
 پنجاه شیشه لادن شسته یک و نیم اگر سه سیر مندل سه سیر چوب شسته یک سیر
 اترج یک سیر اول باید که اگر و مندل را ریزه ریزه کرده بعد از آن در دیگ اندازد
 و گلاب انقدر باید که چهار انگشت مصالح بالا شود بعد از آن اندک اندک آتش کند
 تا گلاب خشک شود بعد از آن بر آورده در طبق با خشک کن ساخته عیسیر
 بیاورد مندل سفید هر قدر که خواهد بسیار و قدری مشک و کافور داخل سازد
 در بایستی کند و فرود بالاس او گلهای تازه کند چهار مرتبه چنین کند عیسیر پاکیزه
 شود عیسیر گل سرخ بسیار و گل سرخ و در طریقه نو کند تا خشک گردد
 بعد از آن هفت بار گلاب بحق کند چنانچه هر بار تر کند و بحق نماید و خشک سازد

طریق که در عیسیر
 اظهار لطیف و گلاب
 دافن و کافور و
 عیسیر و نخل و
 دایم و کافور و
 سکون بایستی
 نخل و کافور و
 عیسیر و نخل و
 گونید

و قندرس مندل ساخته و کافور چودانه و مشک و زعفران نیز داخل نماید و باز در ظرف
 نو کرده بالا و شیب آن گل سرخ یا هر گل خوشبو باشد می انداخته باشد چون گلها
 خشک شود باز گل تازه بیدازد و یک شب بگذارد و روز دیگر بپزد کرده گلها را
 خشک و در سازد و گل تازه در چند روز غیر اسفله میشود و منده شنبلیله و عجمیه مندل
 نه درم اگر اسفله ششدرم کوبیده و درم کچور سه درم لبان سه درم عنبر سه درم
 سنبلیله طبیب سه درم قسطیک درم و ارچینه یک درم جوز بوا یک درم
 و ونیک درم فرخ خوش نیر درم گل سیوست سه درم گل چینه سه درم گل بکوسه
 سه درم مشک سه درم پوست نارنج سه درم مجموع اسبابند و تاسه روز گلاب
 تری کرده باشند و در ظرف چینی مملو سازند و شب هر گاه که خوشبو باشند پودر
 و روز در آفتاب گذارند و تان روز چنین عمل کنند و هر چند بیشتر کنند بهتر است بعد از آن
 صلا یهوده عجمیه سازند که بعبایت خوشبو خواهد بود و منده نوع دیگر خود چهار درم
 مندل دو داس پنج منقشه یک داس سنبلیله طبیب سه داس و نیم و دالک سه
 درم مشک خطا سه چهار توله لادن دو داس و نیم هار نارنج مفت داس و
 نیم کوفته و بخته در ده شیشه گلاب باقیش نرم بچته در سایه گردانند من آیین اگر
 عجمیه اگر سه ربع سیر مندل سبب و شش توله اگر دو توله و هشت ماشه مشک
 گلاب ساخته و در سایه مشک کند و بکار دارد عجمیه سبب و شش و آن عبارت
 از عطر که بر بدن می مالند و با یک توله و نیم چوبه یک توله و نیم روغن چینه
 دو ماشه و شیشه گلاب بکار رود و در اندایش تن حجت افزاید اگر که مندل
 سه ربع سیر اگر دو توله چوبه سه توله منقشه و کینوله از هر یک یک توله کافور نیم ماشه
 و باز ده شیشه گلاب بکار رود و در تابان بدن اندانند و منده روح
 افر اگر چینه مندل یک سیر لبان همان قدر و هوپ و آن بیخ است

و کچور مندل
 و عجمیه مندل
 و قندرس مندل
 و سنبلیله مندل
 و دالک مندل
 و عجمیه مندل
 و سنبلیله مندل
 و دالک مندل
 و عجمیه مندل
 و سنبلیله مندل
 و دالک مندل

که از کشمیر آرد و همانقدر لادن سه توله و نیم نفیسه نسبت توله استند که آنرا از کلاه
 چرخه گویند بوزن پنجگانه همه نبات را بقوام آورده بر آسیند و چهار شیشه گلاب بنجر
 رو و قرصها سازند و بمهر با افزونند که پس گزین باشند و این یک نوع کشته است نه
 کشته عمو و نسبت و چهار توله لادن و لبان و مندل از هر کدام پنج سیر
 پنج نفیسه و مشک از هر کدام توله و اگر دهم پیر کنند همان قدر پنجاه توله نبات
 و کشته گلاب با آتش نرم خفته قرص بند و که در سوختن عطر افزاید و روح افزا و زنده
 بنجر و مندل از هر کدام یک سیر لادن و دو سیر مشک و دو توله در دو سیر نبات و
 یک شیشه گلاب با آتش نرم کنند و آسیند و هفتاد و پنج سیر مندل و هفتاد
 و دو توله لادن نسبت و پنج توله پنج نفیسه نسبت و پنج توله لبان و ده توله نبات
 توله گرفته و بنجینه باد و شیشه گلاب فستق سار و عطر همان گیری از هر
 که خواهد شستن عرق آن کشد و بعد از آن در ظرفی کرده شب در میانیکه صبر با
 دو آسب از گرد و غبار نبات بگذارد و بامداد هر چیز که بالاس آن جمع شود
 آنستیمه مرغ یا آلت دیگر دستانه که عطر همان گیری همان است است لوبان
 لوبان را بقدر یا و سیر در ظرف خور و نهاده و آن ظرف را در میان آوند کلان کنند
 چنانکه لبهاست طرفی که در لبان است باللب آن آوند بهم پیوسته باشد و کوزه
 دیگر و از گون بهر آوند که لب آن کوزه باللبهاست این دو ظرف بهم پیوند
 و بعد از آن بگل حکمت اتصال لبها را محکم سازد و یک ضلع از آوند کلان را
 شکسته آتش از انگشت افزوده در او کند و در دوسه کره لوبان همه صعدند
 درون ظرف بالا تصعید کند و فراموش آید و کرده استانکه است است لوبان
 و اگر نخواهد قدر لوبان را در شیشه بگل گرفته کرده و در بین شیشه چند خسته
 نهاده و بالاس و بکدام آن کج دار و سیر نهاده و در زیر آتش ملائم بگذارد و در

و کلاه از کشته بنجر
 عطر و مندل و کلاه
 یک سیر لادن و کلاه
 گلاب سار و کلاه
 منده باز و عرق کوزه
 سار و شک فستق
 و کلاه بنجر و عطر
 است و عطر
 مقدس و باغ و عطر
 عطر و کلاه
 صندل و کلاه

وہن شیشہ طرے پر از آب بند کہ از راه وہن شیشہ بہت اوسے چکد و در طرف
پر آب سے افتد از ابتدا نذو بکار دارد و آن آبی کہ در ولوبان چکیدہ بہت برآ
قوت باہ دارد و اوسے سفید بہت سنہ الضما عیر یاہ مختار مولف
ہزار نارنج با گل سفید سے متقال صندل سفید بگلاب سائیدہ و دور ساختہ
خشک ساختہ کشتہ پنج نقبتہ از ہر یک ذہ متقال عنبر پنج متقال ہمہ را در ہفت
چند ان گلاب با تیش نرم بچشانند تا گلاب ہمہ بوشیدہ شود و در سایہ خشک
کردہ بکار برد **فصل ششم** سیار و جہر لہ و عود و سعد و سلا رس ہمہ را سائیدہ و فیتلہ
پہچہ در چہرہ اغیر و زخم تمام خانہ خوشبو کرد و سنہ **فصل ہفتم** عیر اگر یک سیر
صندل یک سیر پنج نقبتہ و دو تولہ عنبر یاہ یا تو تولہ ولوبان قلاہن ہمہ را یک جا کر
سبائید و در گلاب تر کنند و باز سبائید و بعد از ان فیتلہ است کنند **الضما**
ساختن بہنتوک عنبر اشہب دو ماشہ ز ماوش ستہ دو ماشہ چوہ خالص و ماشہ
ہر سیر ابالاسے آتش بگذراند تا نہانیکہ حل شود بعد از ان برآوردہ با گلاب
نیردے بشوید **نوع دیگر** گریز بادیک ماشہ چوہ خالص یک ماشہ عنبر
اشہب سہ ماشہ تیل چیلے اندک گلاب نیردے ہر قدر کہ شستہ شود
ز باد عنبر و چوہ را بر آب آتش بگاہارد تا حل شود بعد از ان باندک تیل چیلے
اور اہل کند و بگلاب بشوید **فصل ہشتم** عود قمارے صندل
سفید بگلاب سائیدہ و سایہ خشک کردہ از ہر یک سبت متقال گل گلاب
و گل سفید از ہر یک چیل متقال عیر یاہ یا نرودہ متقال مشک و عنبر از ہر یک
یک متقال کو فہ و نختہ گلاب سہ شستہ فیتلہ سار و عطر ربہ ملی اگر
اسے یک سیر بکوب تا سہ روز در گلاب بچسبائند بعد از ان شش تولہ
عنبر خشنک اشے ریزہ کردہ در میان اگر کنند و در طرف چیلے با سہ شیرہ

نبات اسعلا باشد مل کرده مخلوط سازند و خشک کنند بر وقتیکه خواهند سوزند
 که نبات خوشبو است کشته **اعلی** اگرست و شش درم مندل سلاسر
 شند از هر کدام شش درم دیو دار بنیل نکهه لاکه قد غبر از هر کدام شش درم
 بالسفید قاقله از هر کدام سه درم برسیه چریله دار چینی قسط از هر کدام چهار
 درم با هم مطایه نموده برین بختند و بشیره نبات قرص سازند و بکار برند اگرست
 اگر تیکه بسبت و شش درم مندل لبان از هر کدام بسبت و برین بختند و سلاسر
 سنبل نکهه از هر کدام شش درم غبر از هر کدام قسط یک درم قاقله چهار درم
 سیانه کل دوازده درم دار چینی لاله از هر کدام چهار درم چریله نبات مسکه
 بالاس سفید از هر کدام نه درم کسینوله سه درم همه اشیار اباریک سائیده
 و با گلاب آمیخته فقیله سازند و در آفتاب خشک کنند و در وقت حاجت بکار برد
فقیله خوشبوی چیزایه سعد و سلاسر از هر یک خربوی باریک
 سوده در فقیله بچیدار و عن معصر بریزد و تمام خانه مسطر شود و ساخته
 اگر گبه **اعلی** تخشین مندل یکت و ام و عود **اعلی** یک و ام هر دو رایا
 نیم شیشه گلاب جدا جدا سائیده و خشک نموده تا چهار روز بوی گل پشیده
 و در بعد از آن عنبر اشوب و مشک و چوبه **اعلی** و زبا و شسته **اعلی** از هر کدام
 دو ماشه پنج بنفشه و کسینوله و کافور و ناخن دیو از هر کدام دو رسته در روغن
 خنبلیل پاودام یک جان ساخته با دو شیشه گلاب آمیخته بکار بند و نوحه
 اگر گبه مندل سائیده یک و ام چوبه **اعلی** یک ماشه مشک یک ماشه اگر
 بوزن یک و مری و همین قدر روغن خنبلیل کافور و نکهه کسینوله و پنج بنفشه از
 هر یک دورتی یا یک شیشه گلاب آمیخته بکار بند که پیاله سر انجام میابد
 نوحه گمر مندل یک و ام چوبه یک ماشه اگر یک و مری روغن خنبلیل

اگر گبه
 سلاسر
 سنبل
 سیانه
 بالاس
 فقیله
 و مشک
 گلاب
 سائیده

شیشته در ظرف یکجا بچکانند همچنین در شیشته احتیاط نماید که نصف اول را نگاهدارد
 و آن قسم اول علی است و نصف شیشته را بعد از چکانند که این قسم دوم خواهد بود
 قسم اول سفید بماند و بماند بود نسبت به قسم ثانی نوع دیگر که شیشته
 افغانان معتبر است که اگر یک سیر عینه را درون از هر کدام نگیرد ام لبان کپور کپوری
 جوز بو از هر کدام نگیرد چه هر یک از هر یک نگیرد ام اگر العبدانکه در آب تر کرده
 باشند بوقت چکاندن این اجزاء را بعد از آمیخته در شیشته بگل گرفته چکانند و بعد
 چوبه ساطباتی بپارود و عود و تخم نالغ و داخل سازد در و صندل اعلی یک سیر
 عینه را درون از هر کدام ام به سیر حله را بر کالما سے خورد بسیار پس یک توله
 مشک خالص و پاو توله کافور و دانه و نه درم نبات بان آمیخته و قدری
 گلاب که همه را با هم مخلوط سازد و چوبه بکشد نوع دیگر که بپارود و عود و عینه صندل
 نکه لبان بوزن برابری و خرد بکشد و در سلس یک شبانه روز ترکند پس
 در شیشته بگل گرفته و سطر سازد و بپارود و دانه و نه درم نبات بان آمیخته و قدری
 گلاب بپارود و در ظرف ساختن که درونی بسیار دکات سفید است و نیم سیر
 کوفته یک روز در آب بخیسند بعد از آن آنرا اصاف نموده در میان گلاب
 تر سازد و دو کاسه آلود بگل کپور و گل چینی تا ده روز بپارود و بعد از آن
 یک توله کافور و دانه و داخل ساخته دست پابر و عین چینی چرب کرده
 که در نوع دیگر که کاشه در سیر کوفته و بنجیه مشک یک توله کافور و دانه
 الایچی ششدرم قمر نفل جوز بوا مثل همه یا گلاب ششدرم که درونی نمدون
 عمل بیرون سیاهی سیاهی را اول گلاب ترکند صندل خورد و بعد از
 کافور الایچی از هر یک خرد کوفته و بنجیه گلاب حل کنند و سیاهی را
 بدو سه تب نشویند و در میان این معمول اند از یک شب روز دیگر مقراض بر

اینکه عینه و صندل
 سفید با کوفته یک
 چوبه کوفته و عود
 گلاب بکشد بعد از آن
 کپور با خرد و در آن
 آمیخته چوبه و عود
 آفتاب بنزد پس
 استعمال نماید

کوه خشک سوز و بره گلهای بند سوز فلفل معطر فلفل را در گل بهار ترتیب
 و نشینم نمایند که در لطافت و ترتیب فلفل بهتر از سایر گلهاست طریق ساختن
 روغن جنبیلی اعلیٰ کنجد بقره یک من باید که چادرے از چوتار فرش منو ده بر بالا
 اوروز اول پنج سیر گل جنبیلی که سبزے دور ساخته باشند بگستر اند و بر بالا
 گل چادر تازک و دیگر بنید از دو بالاسے این چادر نیم من کنجد بگستر اند و باز بالاسے
 کنجد باریک و دیگر بنید از دو بالاسے این چادر یک سیر گل مذکور و دیگر بگستر اند و
 چادر باریک و دیگر بنید از دو بالای چادر یک سیر گل مذکور و دیگر بگستر اند و باز بالاسے
 چادر نیم من کنجد بگستر اند و بالاسے چادر چوتار و دیگر بنید از دو بالاسے چادر نیم من
 دو پاس شب گلهای دور ساز و دو کنجد یک جا کرده گلهای دور ساز و دیگر طریقی معهود گل
 مذکور یک سیر خیانت کنند و همچنین هر روز یک سیر مذکورے افزوده باشند تا ده
 سیر برسد بعد از آن از روز پانزدهم هر روز ده سیر گل مذکور بطریق میداده باشد
 که یک من کنجد را از ابتدا تا انتهاست من مذکور خرج بشود چون به نسبت من گل
 برسد در چرخ روغن که ان بکشد که تعاست نفیس و خوشبو بر آید نه فواید
 انست که بر چادرے چهار سیر گل جنبیلی که سبزی عرا دور کرده باشند تهنه
 بگستر و چنانچه اول یک سیر گل بگستر دوده سیر کنجد بقره بر آن باشند و همچنین باز
 بالاسے او یک سیر گل مذکور فرش و ده سیر کنجد و دیگر بر آن باشند تا آنکه یک من
 کنجد برسد و چهار سیر گل خرج شود تهنه بعد از آن چادرے از چوتار و دیگر بالاسے
 آن بنید از دو و سه پاس شب بگذارد و چنانچه مذکور شد همچنین هر روز دو و سه سیر
 گل بکشد و هفته تا روز دهم هر روز یک سیر گلے افزوده باشند تا ده سیر
 برسد پس از آن هر روز تا انتها که دوازده من گل برسد ده سیر گل جنبیلی
 باشد و روغن بکشد و قید و پاس بر اسے این است که بعد از دو پاس گل هر روز

و دیگر گل جنبیلی تازک
 صفت منو ده بر بالا
 کتاب اربعه سیر یک سیر
 در آفتاب خشک
 بعد از آن اگر منو ده
 روز که دود و سبزی
 همراه روغن کنجد
 یک سیر در یک انداخته
 روز در آفتاب باز
 منو ده سیر بکشد

می گردانید و توش کم میشود پس اگر زیادہ رویا پس گذارند کجی را مصلحت خواهد ساخت
سند نو عدد مگر متعارف ببارد کجی سیاه مقشیر و در ظرفی بزرگ کند زیر و بالا
او گل چوبیلی فرش کند و یک شبانه روز بدارد بعد از آن گلهاء دور سازد
و گل با سبزه تازه بکشد چمنین تاده از ده مرتبه بگرداند و آن کجی را در چوبیخ روغن
بکشد و در ظرفی کند و گلهاء چوبیلی تازه خمال ساخته در آن ظرف کند و یک شبانه
روز بدارد و چمنین تا ده روز مرتبه بکشد و در شب بگرداند و صبح تا غایت در داخل سموده
بکار برد و چمنین از گلهاء روغن بکشد از هر یک که بخواهد سه طریق کشید
کتاب سیاه که بهترین و خوشبو تر از کشیدن بچوبیست بسیارند از طرف
سختی بر کشاده است و سرش از رویا سالی بنید و گل سرخ بر آن بکشد و از
طرف مذکور را در قفاسی پر از آب گذارند آنگاه تا بر آب بماند و رویش را
گل اندود کرده آتش انگشت بر او افروخته بر طرف مذکور گذارند که کلاب را
ظرف بچکد و چون لمح بر آن بگذرد گل مذکور در او انداخته بار گل تازه در آن کند
تا آن قدر که خواهد که کلاب اعلی شود و چمنین قیاس بر ورق سیوی نیز توان کشید و الله اعلم
ازت بخت و چهارم در محبات که عبارت از
ووست گردانیدن و شیفته و فرقیته کردن از
الحب اگر سخت بدین دو مذهب و نجاک سفید گوشت با خون بدن خود سازد
غلو کند و هرگاه که خواهد باب سائیده بر پیشانی خود مالید بر زنی را که چشم بر او
افتد و اندک شیفته او گرد و سن تحفه نظام شاهیه **الحب** اگر وقت کسوف
شد و سه بار در غن گاو مخلوط با سائیده بکار برد چون خواهد قدس را از او
بر پیشانی بمالد هر که او را بحد طبع و منقاد او شده و نه **الحب** و نه **الحب** و نه **الحب**

و حکیم کی سیر
میں بیٹھ کر
روغن کی یاد آئے
مفت در وقت
علاج
روغن

اکارہ باشیرہ و بتورہ سائیدہ بریتاشا نے مالکہ کہ اور اب بینہ عاشق و دیوانہ او شود
 منہ للحب کثیر سرخ و گل آگ سفید و گل دہورہ نہ و اور یکہ نیمتر باقد سے
 سیاب صلا یہ کردہ بریتاشا نے مالکہ کہ اور اب بینہ محب او گرد منہ للحب
 قدر سے سرگین بوزنہ و میرال بار یک باہم سائیدہ بریتاشا سر عورت ریز و دین
 او شود منہ للحب بیار و علف سفید کہ آنرا سب سے ہر مالے گویند و رے
 سفید و سیلی سفید اسخ و برگ کو فتنہ و بختیہ با سنے خود آسختہ با کاشمہ کہ رولی بند
 و بوقت حاجت با برگ قبول سنجور اند عاشق او گرد منہ للحب بیج گہو گچے
 سفید ابار یک صلا یہ کردہ روز چور و پس باب سے خود آسختہ با قبول
 سنجور اند شیفہ او شود منہ للحب بیار و گل رو اسن بیگ سرخ و سیاہ گہو
 باب سے خود سائیدہ و عقد اگر گہو گچے جب بند و یک جب از ان بخور و ز
 عورت و ہر دالہ شیفہ او گرد منہ للحب بیار و شند و مر تے و کا کچے
 و خاکتر گورستان ہندوان در وین مادہ گا و این ہمہ اکوفتہ باب ہنی خود
 آسختہ در حمام با شرباب سنجور و عورت بدید و دیوانہ او شود منہ للحب بگہو گچے
 و شہد و پنچال کو بیک جا صلا یہ کردہ بر قضیب طلا کند و مباشرت نماید اچھا
 آن زن رعیت مبر و دیگر نکند و جزا و دیگر را نخواہد منہ للحب بیار و یک گم
 صدف و گل مر تے و سیاہ و یک در ہم سیاب و کا کچے و دیو و اوتسا و
 صلا یہ نمودہ بر قضیب طلا کند و مجامعت نماید آن زن عاشق او گرد و مجرب
 منہ للحب بیار و پنج ہر گل سرخے کہ باشد و بوزن آن شیکر باہم سائیدہ
 بر قضیب طلا کند ہر تے کہ ترویکی نماید شیفہ او گرد و للحب بیار و قدر
 سنگ آہن را با سنے خود سائیدہ در مندل مخلوط نمودہ بر بدن زن مالکہ
 شیفہ و دیوانہ او شود للحب بیار و گرم ٹیر ہو تے در روغن ستور سنجور

نیکو
 و گہو گچے
 سنجور و شیفہ
 سائیدہ و شند و
 بوقت کسوت
 سنے را از ان
 خیر است شیفہ و شند

آن قدر که دست فروخته شود و آن در دهن آب بر قنیه طلا کند و با هر زنی که بخت
 نماید و در مدت الحیات آن زن غنیمت ببرد و بگوید که عاشق او گردد و در لعل
 قنیه گاو جوان خشک کرده باشد و آب لیمو سائیده بر آن طلا کند و ببارد
 که نزدیکی نماید بخت او زیاد شود و خواهر او بگیرد دوست دارد و منه **للمحب**
 خون خروس سفید را بر قنیه طلا کند و باران میا شربت نماید بخت جانی او
 شود **للمحب** چون مندل و گوشت و زعفران و دیو دار و ناکیس و سیرج و مال
 و گل نیلوفر اینها را با نبات آسخته بر آتش اندازد و چنان کند که دو بیان که خوا
 برسد شفته او شود و منه **للمحب** بیا در برگ کند و چوب و مندل و لاسیچه و خردل
 و رال و گوشت و سر سون اینها را با شکر آسخته بر آتش اندازد و در او هر که
 محب جان او شود و منه **للمحب** بیا در کا کرا سنگی و صمغ و مندل در آل حب
 باشد آسخته خانه را بان بخورد و هر کس که در آن خانه در آید و بوسه آن بخورد
 و می آسخته و محب او گردد و **للمحب** بیا در خروس سفید که طلقا رنگی
 نداشته باشد و ج کند و خون او بستاند و بر آن مجلس تازه با هم بار کند و هر دو را
 نیک منزوج سائیده و در ظرف گلی که آب ندیده باشد با شکر نرم بپوشاند سه
 چهار بخش بخورد و بعد از آن آنرا بر قنیه مالیده با هر که بجماعت کند محب
 و مخلص او گردد و محب بهت من گنج باد آورد **للمحب** بر خنیه سفید و غن
 گا و آسخته قدری در پیشانی بمالد هر که او را بنده مطیع او گردد و منه **للمحب**
 سمد لوی را باشد آسخته چها سازد و هر که از آن حب برگ تمبول بخورد از مطیع او
 گردد **للمحب** دندان زافع سیاه و صمغ و قسط و زعفران با خون خود آسخته در پیشانی
 بمالد نظر هر که بر او افتد مطیع او شود و **للمحب** شرف و فضل گردد و باشد شرف
 بر اندام خود بمالد و باز نشوید و قدری در پیشانی بمالد هر که او را بنده مطیع او

و اگر بخورد از سر قنیه
 منوت و زین
 غنیمت و قنیه از زمین
 میان دهن و سر
 پا خنیه نماید بعد از آن
 از زمین بر آورده همراه
 خون بدن خود آسخته
 هر کسی را بخورد از سر
 او شعله

او گرد و لحب گل منقوشه بای نگ ابرو آتش خاکستر کند سرگاه و چشم کشد و چشم
 به غیر نرسد و دوست گردد و لحب پنج هیکل روح در قوم سفید بسیار و صبا ساز
 و هرگاه او را بچنگ سائیده بریدن خود ببالد هر که او را بیند دوست او گردد و منه
 لحب منسل و ناکسیر در روغن گاو و باب بزرگ سائیده صبا ساز و و هرگاه
 عوسته از آن قدری در چشم کشد محبوب همه کس باشد و لحب زهره گرگ و
 روغن گل بر آتش آسینده سازد و هر که ازین بهر دو ابرو و خود ببالد هر زن که
 او را بیند متلاسه او گردد و بی او ساعته نتواند بود اگر همین زهره گرگ را باشد
 آسینده هر که بروقت مجامعت بر قفسیب ببالد و بهر زن که جماع کند ازین بکست
 از وجد است نتوان کرد و طبع و فرمان بردار شود و منه لحب اگر پنج هیکل را
 در دمان بخاید و آب آن در چشم کند و چشم غلای غریب باشد و همه محب او
 گردند و لحب عجم چو حکیم کمال الدین حسین شیرازی سرگین زراغ سیاه و عسل
 آسینده بر قفسیب طلا نموده جماع کند مغول محب مغر و گرد و منه لحب بگیرند
 ناخن انگشتان دست و پادار و روز شنبه و نیک بسایند و آنرا بخورد و هر که بد طبع
 و فرمان بردار گردد و منه و آسان ترین تدبیر آنست که آنرا در آبک برگ بتغول سلیم
 تا فرم کند و لحب چنانست که شب شنبه ناخن دست و پادار بشویند و تو
 و بد که تا شب شنبه دیگر شمارا با سید و عا جت می پرورم چون شب
 دیگر آید این ناخن را را بچیند و بر سفال آتش نهند و خاکستر سازند و هر که از طعام
 و شراب بگردد بدیند طبع و راسم و فرمان بردار گردد و منه لحب بگیرند و آنرا
 بریده در قمر متصل معطارد و آنرا در سفال آب ناپایده کرده مسوز و جفتی بنویسند
 و مفرج سازد و مقداری ازین خود و قدری از عسل صفت و بهر که مطلوب است
 که از دوستی بفرار گردد و من اسرار قاسم لحب حب کتان و و خروشمه

و اگر با شست عدد

همراه خن خود آید

سوزاند و بر آید

خود آسیند و سر نرسد

خود آسیند و سر نرسد

و اگر با شست عدد

همراه خن خود آید

سوزاند و بر آید

خود آسیند و سر نرسد

خود آسیند و سر نرسد

و اگر با شست عدد

همراه خن خود آید

سوزاند و بر آید

خود آسیند و سر نرسد

خود آسیند و سر نرسد

موجب یک جزو کوفته در طعم است که هر که مطلوب است بخوراند که از محبت صبر
 و آرام تواند کرد **الحب** عشق یک جزو میوه جاف است که یک جزو صلایه کرده هر که
 بخوراند محبت عظیم هم رساند **الحب** تخم آگ سفید و بخت سرنگین که بختیک خانگی و منتظر
 بلست خود میسازد ساخته بهر نیت که بدو مبتلاست او شود سر **الحب** قصب
 بوزینه سیده کرده با خود بیاسیز و سفوف سازد و وقت حاجت در آن چکاند
 هر که این را بوی کند خواه مرد خواه زن طبع و منقول و منبر و ارا و گوشت و اندام
لذت نسبت و پیچ و زوکر بعض فوائد غریبه و منافع
عجیبه از هر باب فائده و ادویه که بعد از جماع خوردن
آنها نافع است باید دانست که آشناسیدن شیر که نفسش بچشیدن
 کم شده باشد و در آن قدری خولجان و داسی رختیه باشند بغایت نافع است
 و همچنین عسل که یا عراقی که در آن قدری دارچینی رختیه باشند و همچنین
 سفوف خولجان با نبات و آشناسیدن مادر العسل و همچنین آشناسیدن گلاب
 و صنعت آن یک جزو عسل و و جزو آب شیرین بچوشاند تا شکر جزو و دو ثلث
 بماند ببالانید و اگر خواهند که گرمی زیاده گردد مصطکی و زعفران و زنجبیل و
 قرقل و دار فلفل از هر یک قدری در صره سبته با و سبچوشاند من اعتیاد است
 و صاحب رساله مفتح النفس میگوید این حب را بعد از جماع تجربه نموده است که
 بسیار مفید است بیارند و میسازد سه جزو صمغ عربی یک جزو نصف جزو
 نبات را بگلاب حل نموده حب بیند و شربت میں نیم شقال است و اگر با کباب
 شراب صرف خورد نافع خواهد بود و با مادر العسل نیز که الک و صاحب گنج باب
 و دو صاحب قرآن نیز گفته که انغوا من عجمه و میسازد آنست که اگر بعد از

اگر کسی را ضعیف خورده

بوزینه سیده و آشناسیده

در دست خود کرده

نموده

بسیار

بسیار

بسیار

جماع بقدر و نحو متداول نماید مستحسنه و صنعتی که بعد از جماع مانده شود در بدن
 شود و بقوت اصله باز آید که گویا از جماع واقع نشده است و این از اسرار است
 و مجرب است و محمد زکریا نیز در کتاب باه گفته که اگر کسی را منی خرج شده باشد
 و خواهد که در حال بحال اول باز آید و در آخر حرکت و دوز و موسیائے و پیچیدم
 غسل سفید حل کرده بخورد و اگر محروسه منی باشد با شراب بنوشد نافع بود
 من جامع اللذات فائده اگر سه روز تخم کرفس پستانه را کوفته بخشد با
 شکر و روغن گاو بخورد هر چند جماع کند تا از او ضرر نیاید فائده در سماع و تلخا
 اگر پاره از آن در دهان گیرند نفوذ تمام آورد و اگر نیم شغال از آن کوفته بخشد
 و تخم رطل شیر گاو تازه ریخته بیاشامد قوت باه بقایت دهد من کتاب طب
 بطیار فائده اگر کسی زهره خروس بر بدن راست خود بمالد شهرت او زیاد
 شود و چین اگر زهره گرگ نیز بر بدن بمالد تقویت شهرت نماید فائده شرب
 گوید که روغن عاقر قرحا نافع است در نقوه و استرخای اعضا و فاج ایضا
 سفید است و چون پیش از جماع بر تنبیه بمالد شهرت برانگیزد و اعانت نفوذ کند
 صنعت او آنست که مقدار کمی قیاق قرحا بخورد و در او یک رطل آب آنقدر
 بچوباشند که دو دقیقه از آن بماند و در آنقدر آب روغن زیت بر آن ریزند و
 آنقدر بچوباشند که آب بسوزد و روغن بماند آنوقت برواشسته نگاهدارد و در وقت
 حاجت بکار برد که نفع تمام دارد فائده اگر کسی خواهد که بسیار جماعت کند
 و هیچ آزار و تشویشی بوی نرسد متواتر تخم کند با شیر بیاشامد قوت تمام یابد
 حنظل المینوس که پشت را قوت دهد و مغز را غشاک که در وقت بخت
 گرفته باشد و شغال صحرای تخم سیاه سفید و کش خرا اخرا است و
 کوفته و عسل بهر شد و هر وقت که خواهد استعمال کنند باید که شیر حل کرده

و اگر کسی که در وقت
 و شکر و روغن گاو
 ترکیب بنده مقدار
 و در وقت بحال بخورد
 و در وقت بحال بخورد
 و در وقت بحال بخورد

باشد که فو ق تمام آورده قوت بخش فائده دو انگه کنده بعل ز آتش کند گیر
 تو تیار و طریقه بر آتش گذارد چون گرم شود قدوسه گلاب بر آن ریزد تا
 شود و چنین دو سه مرتبه گرم کند و گلاب سرد سازد بعد از آن قدری کافه
 جودانه بان ضم نموده استعمال نمایند فائده در جوشانیدن شیر که بهتر از
 انواع است و بسیار مصلحت است و مطلقاً نفع ندارد و گوارنده تراز و شش
 و گیر است بستاند شیر گاوسیه یا زرد یا سرخنگ که باشد بقدر و سیر و در طریقه
 کند و یک تولد و لجنان و در نیم تولد و بخیل کوفته در صره سبزه درین شیر اندازد
 و جوشانده آهسته آهسته بقلای مسکوره باشد تا اتمام بیند و آنقدر جوشانده که
 سرد بر شیر بماند بعد از آن یک شیشه گلاب بر آن ریزد و بار جوشانده تا زمانی که یک شیشه
 بماند و در آور و بر قدر که شیرین که طبعیت بان عسل نماید و اصل کرده و جمع نماید که بهتر از
 شیر است من گنج بود آورده صاحبقرانی فائده تسهیل شرب نیلوز که سعال و آفتاب و
 ذات الریه و در صفا و ای برافین است و دل بر اوت و در شنگی نشاء خصوصاً شنگی
 بعد از جماع را گاهی که محرومی فراموشند و بخوانی که از حرارت باشند نفع دهد و ساند گل بنویسد
 شنگ یا ترکیب رطل در چهار رطل آب جوشانده چون یک رطل و نیم باز آید صاف نموده
 که شنگ و اصل کرده بقوام آورده بکار بند شیرینی از وی پانزده درم است فائده و نافع
 سکه از آن سبزه می رسد و گویند با کف نمک و ترین آن حجاز است مقدار که استعمال آن از چهار تا
 ده درم است و نافع و بسیار است از آن جمله که درم آن با سه درم شکر بخورد قوت
 با صبر و یقین و شست اتوی کرد و اندو اگر با قند بخورد و بهر جنب حرارت که در بدن باشد و
 ششانه و گونه را صاف کند و اگر باشد که گوشت بخورد و چند آن قوت بخشند که شصت غلاب شود
 که در شش چند عورت را از خود شوخ شود و اندک در و اگر باشد که گاود بخورد رنگ روی را روشن کند
 و معینه قوت دهد و اگر باشد بخورد و ایم تند رست و با قوت باشد و اگر عورت بخورد چون

و گنجینه
 بماند و در صفا و ای
 بستاند شیر گاوسیه
 کوفته در صره سبزه
 درین شیر اندازد
 و جوشانده آهسته
 آهسته بقلای مسکوره
 باشد تا اتمام
 بیند و آنقدر
 جوشانده که
 سرد بر شیر
 بماند بعد از آن
 یک شیشه گلاب
 بر آن ریزد و بار
 جوشانده تا زمانی
 که یک شیشه
 بماند و در آور
 و بر قدر که شیرین
 که طبعیت بان عسل
 نماید و اصل کرده
 و جمع نماید که
 بهتر از شیر است
 من گنج بود آورده
 صاحبقرانی فائده
 تسهیل شرب نیلوز
 که سعال و آفتاب
 و ذات الریه و در
 صفا و ای برافین
 است و دل بر اوت
 و در شنگی نشاء
 خصوصاً شنگی
 بعد از جماع را
 گاهی که محرومی
 فراموشند و بخوانی
 که از حرارت باشند
 نفع دهد و ساند
 گل بنویسد شنگ
 یا ترکیب رطل در
 چهار رطل آب
 جوشانده چون یک
 رطل و نیم باز
 آید صاف نموده
 که شنگ و اصل
 کرده بقوام
 آورده بکار بند
 شیرینی از وی
 پانزده درم است
 فائده و نافع
 سکه از آن سبزه
 می رسد و گویند
 با کف نمک و ترین
 آن حجاز است
 مقدار که استعمال
 آن از چهار تا
 ده درم است و
 نافع و بسیار
 است از آن جمله
 که درم آن با سه
 درم شکر بخورد
 قوت با صبر و یقین
 و شست اتوی
 کرد و اندو اگر
 با قند بخورد و
 بهر جنب حرارت
 که در بدن باشد
 و ششانه و گونه
 را صاف کند و اگر
 باشد که گوشت
 بخورد و چند آن
 قوت بخشند که
 شصت غلاب شود
 که در شش چند
 عورت را از خود
 شوخ شود و اندک
 در و اگر باشد
 که گاود بخورد
 رنگ روی را
 روشن کند و
 معینه قوت دهد
 و اگر باشد
 بخورد و ایم
 تند رست و با
 قوت باشد و اگر
 عورت بخورد
 چون

ذکر می شود و اگر خدای شفا بخش خود ندوی دهن دور کند همیشه دهن او شنبوی بوده اگر
 باشیر و منبک و خور و هر چند بسال در آید سیری بوی نماید و با قوت باشد موی سفید نغود
 من جمیع الفوائد یافته و دانست که بوی بغل را دفع کند اگر تخم سپندان و خون شتر در بغل مال
 بوی را دفع کند من گنج باد آورد نوع دیگر در سنگ با سر که گند بسیار در بغل
 مال و مابستید موجب است نشسته عرق چین که بوی بغل و شحات
 فاسد را از ایل کند بیکه قوی که موی بغل را دور کرده باشد طلا کند و یا هرگاه
 رخت بپوشد بغل بمالد و اگر هر روز طلا کند نیز خوب است اما حب مذکور را بر ابرو نغود
 است باشد بایکلاب صلا می کرده بر بغل بقدر حاجت طلا نماید که از نوادوست و طر
 ترتیب آن بدین نوع است ابتدا مردار سنگ و چار توله مشک یک توله غیر بنویس
 سوده صندل زنج توله غیر باریع توله اخبرای مذکور را صلا می کرده بابر فندی حب
 سازند نوع دیگر بگشتا که گفته در بغل بمالند و بعد از آن بایک نشینند نام
 است نوع دیگر در سنگ مالد بگلآب و وشتقال و توتیای مغسل و وشتقال
 هندی و برگ سوخته است از هر یک یک شتقال شب یانی نیم شتقال چیاره وخته
 ورق گل سرخ پوست نار از هر یکی نیم شتقال صندل صلا می کرده چار شتقال کوفته
 در بغل طلا کند نافع آید نوع دیگر صندل سلجینگ صندل شب مرافح هندی
 گل سرخ ختاروی توتیامردار سنگ سفید کرده از هر یک سه خور کافور نیم خور نیمه کافور
 و ختیه بگلآب بپوشند و قرص کرده در سایه خشک کنند و بقدر حاجت قدری سوده کافور
 که بوسه بغل نماید نوع دیگر مردار سنگ سفید را بپایند و بگلآب و کافور برورند
 بماند و دفع بدوی بغل کند نوع دیگر حب مجرب است که بغل بپاید و بپیکری در سفر
 سفال یا در ظرف سی یا آهنی انداخته بر آتش بگذارند چون خوب بریان شود و در
 اگر این سه توله باشد نیم توله مشک و نیم توله خور و نیم توله اگر هم نموده بگلآب حب بمید و بر او نغود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سید احمد علی

کتابخانه عمومی
شماره ثبت کتابخانه
تاریخ ثبت کتابخانه

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

نافع است منه فاعلم و دوائی که چون زنان بررو اندام بالند براق و خوش خنده شود
و صفا گردد و این اکثر زمان بنزد وقت اقصای بخودی مالند که نجاست نیکو نماید و بار
خفگیش زد و چوب برگ چندی علف هربانی معندل کچی بکند و بپزد اما نه معندل ساتیده بر سو
و اندام مالند فاعلم و دوائی که گل چشم از ازل سازد اگر تخم بلبس باشد ساتیده
در چشم کشد گل چشم را بر طرف کند نه نوع دیگر اگر شیر بز با مسکه گاویش آسخت و در چشم کشند
گل چشم ارفع کند نه نوع دیگر گیاه پیروی سر آدمی بسوزد و خاکستر آن را با مسکه گاو و کرورد
چشم کشد گل چشم را از ازل سازد و فاعلم که انضی را سودمند بود یعنی اگر هر دور از
یکی شود بسیارند مغشاح گاو و کات صلا لیک کرده و موم سفید قساوی موم را در ظرفی
کرده بر آتش گذارند و او بسوزد و درین ریخته جوشی بدینند بعد از آن فرو آورند و فاعلم
از آن زن بخوبی گوید و متواتر تا دوسه هفته استعمال نمایند که بحال اول گردید نوع دیگر
بیار و موم و زال و صمغ سرخ و مرهم ساخته زن بخوبی گرد و بحال سابق شود و نموده نوع دیگر
بیار و برگ پلوتی و موم و مغشاح گاو و کات چنانکه گفته شد مرهم ساخته از آن بخوبی گرد
تا چهار هفته استعمال نماید که نافع است فاعلم و در سمنات یعنی بدن را فربه گردان
گیرند آرد با قلا و آرد خود و کک معقوق همه را در شیر و شکر جوینی مثل آتشنگ سازند و
سجده رونند و مسمم بسیار و خود مقشر پاک کرده و یک شبانه روز در شیر چنیا ساینده و سیاه
خفک نمایند و بکوبند و فروی آرد با قلا و آرد گندم و آرد ماش و آرد عدس و مغشاح
و خنکاش و مغشاح و مقشر و مغزانه کدو و کک مدقوق از هر یک نسبت ورم معقوانه
دیار و بادنگ و تخم تورک و کنج و مقشر و کثیر از هر یکی شست ورم کوفته و خسته با یکدیگر ریخته
تا پانزده روز با شیر گاو تازه و سوزده خورند با دود و شبانگاه که سمنه سفید است
بیار و پیس و سحر و اسکنه و روغن ستون بار و سید غلو که کند و هفت ماکیان آنخورد
و و منته و پیر و زکی از آن پنج کرده در روغن بریان کند و خورده که نجاست بفسد است و

و فریبشود مسکنه مغز بادام مقشّر و فندق مغز پسته مغزین حلقه زده مقدار سبب نرم
سجود مسکنه مغز بادام فندق مغزین کجند ششاش از هر یک سبب درم کیلا ده درم
فانید مثل مجموع کوفته و بخیه سبب درم تناول کند مسکنه که محروم را بنفید بود سجود را
یک شبانه روز در شیر گاو چوشانیده سی درم و برنج سفید شسته و ششاش و گندم و
جو مقشّر بکبابات و قند از هر یک سی درم تا چهل درم از آن در شیر چوشانند و بخورند و
سجود درم مسکنه سجود با قنادا نخود از هر یک دو درم کیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل
یک درم بکوبند و با شل همه آرد سیده مخلوط ساخته نان بپزند و با شیر و قند و سوسمار مسکنه
که بر سرچ و نان تنگ حیده کرده با قطیر و اکیان به هفت روز بار و عن کاچیا را بخورند مسکنه
اسکندر و کجند سیاه مقشّر بکوبد و شکر سنج بوزن برابر قدری ادرک نیز آن یار کند و
ساییده بقدر مرکب درم غلو کند هر روز یکی از آن بخورد و فایده فرزند مسکنه
اسکندر و زبانه شیر چوخ و فریبشود مسکنه سنج و چیر و سنج آله سیاه خشک بسایند و
سجود درم با شیر گاو و شکر سنج بخورد و فایده فرزند مسکنه تربیلا انقل در آن سوده
باشند آینه بوقت طعام خردن بخورد مسکنه مغز بادام مقشّر ششاش سفید مغزین
مغز بادام کوفته با شکر و روغن گا و گداخته بشیرند و هر بار ادرک و قند و ده شقال تناول
فرمایند و شبانگاه همین مقدار مسکنه مغز گندم و آرد و نخود از هر یک سبب و قیه نو در
رزد و سفید و سنج از هر یک ده درم مغز بادام مقشّر و فندق و منق از هر یک یک
اوقیه شکر سفید سبب و قیه مجموع کوفته و بخیه بر روغن گا و گداخته که غسل بشیرند و باید ادرک
یک اوقیه تناول نمایند مسکنه بکوبد و نوز مقشّر و فندق و ششاش و حب الصنوبر
و حب انخرا بر روغن گا و شکر همچون کند و شکر که در آب گداخته باشد صبح و شام
از آن بخورند منق شتره کاله صاحب گنج باد آورده مسکنه قندیک من با چهار یک آب
نیز نوزام مقشّر و یک اوقیه مغز بادام در آن بپزند و بنفشه و بنفشه همین کرده خشک کنند

و کبریا و خدای عالم که خدایان
باشد و از او علی صلح ابرار
با و از او بخود و بیک کلام
شیرازه فهم می یابند
بیان را بسیار فرمود
و حق را بفرموده اید

و بخورند من کفایه مسمنه سخو و سفید در شش غنیا سیده خشک کرده چاه درم برنج خشک
 کرده سی درم نان سیده خشک کرده شصت درم مغز بادام سی درم کشک جوسی درم
 کشک گندم سی درم ششاش سفید سی درم نبات نیم من با هم پاشیزد و بر معج و سفوف
 سه درم با شیر تازه بنیزد و بخورند مسمنه آرد برنج شسته روغن بادام قد سفید از
 برنجیل زیره کرمانی ششاش ششاقل مصری خولجان کوفته و بخت با هم آمیخته و اسازد
 مسمنه سخو و سفید در شیر غنیا سیده آرد سازند و بار و باقلاد آرد برنج و آرد گندم و
 نبات و روغن بادام و تخم تورک و کنجد و ششاش و زنجبیل و گلاب حلوا سازد
 مسمنه موصلی سفید و اسکندر در سایه خشک کرده کوفته و بخت بوزن برابر بشکر سرخ
 آمیخته هر روز نه گان درم با شیر گاو بخورد و بغایت فربه شود و فائده در تهر لاث
 بدن را لاغر گرداند بگزید سداب و ناخواه و تخم ازیا نه و کرفس و زیره کرمانی از هر یک
 پنج درم بوبه مسخ و مرزنجوش از هر یک یک مثقال و نیم بهر اکوفته و بنیزد شربت
 از ان مثقال آب سرد یا سرکه استعمال نمایند **مهرل** بگزید فلفل و راز و فلفل
 ناخواه و انیسون از هر یک سه درم تخم کرفس زیره کرمانی تخم ازیا نه از هر یکی دو درم و
 سه درم قمر بنیک درم کوفته و بخت و بعسل میزند شربت از ان هر روز یک مثقال
مهرل ببلید زرد و سیاه و دار فلفل و ناخواه از هر یکی ده درم سداب سه درم و
 یک درم بهر اکوفته شربت از ان یک مثقال **مهرل** که بدین خشک و لاغر گرداند
 بگزید از فلفل کوچک سه درم ایاره قیصر ایک درم مسرشتند مسرکه و آب سرد و حب
 سازند شربت از ان یک مثقال بهر بخت یکبار تا چند بار استعمال کنند **مهرل** که روزه
 بدین لاغر گرداند بگزید زیره کرمانی یک شانه روز و سرکه انگور سی غنیا سیده دو درم
 کرفس سه درم تخم سداب دو درم ناخواه چهار درم بوبه مسخ و مرزنجوش از هر یک
 سه درم بهر اکوفته و شربت از ان هر روز یک مثقال استعمال کنند **مهرل** بگزید

و گلاب از ششاش
 و نیم حبه القیصر را با جلاب
 و ششاش با جلاب که در ده چاه
 از بعد از جام که خورند
 تخم مرغ نیم ششاقل خورند
 با ششاقل و حلوا در ششاقل
 عجیب الفلفل سداب

تا نخواهد خشم آب و زیره که ملنی از هر یک یکمیز و منر خوش و بوبره از هر یک ربع خربوبه
 یک جزو شربتی از وی هر روز یک مثقال با گل شکر یا در شکر مثل نباتند و روز
 یک شسته از هر یک چهار دانگ منر خوش نمیدرم ز آوند گیر و خطیان از هر یک دو
 و نیم وقت حاجت شربت یک دانگ تا دو دانگ و فائده در ملخحات تبخیر
 کشا و انجان و آواز بسته بگیرد و منقرطیلد نمک سنگ فلفل و از کوفته و بخت با عسل
 تا یک هفته یا دو هفته متواتر بخورد آواز صاف شود و گرفتگی رو که درت دفع گردد
 ملحن بسیار و پنج کسوفندی که سه چهار ساله باشد و در زیر زمین مانده باشد بوقت شب
 و در بین انداختن شب بیدار ملحن سده و رم ادرک و پنج دم قند که نه مهر و زنا
 بخورد آواز بسته بکشد ملحن آله سوده یا شیر گاو و روغن گاو بخورد و گرفتگی گلو برود
 و آواز بکشد ملحن فلفل سهوی کوفته با ادرک هر چه خواهد و سدر و صمغ کبابی اگر در زیر
 مته و میان سر که سندی بکشد یا در زیر پند و بیرون آورده خشک کرده ناشتا بخورد
 آواز بجای صاف گردد ملحن انگوزه بآب حل کرده بخورد و آواز صاف شود ملحن اگر
 حلیه یا تخم و زبانه و آب صاف آن بگیرد و با عسل مقوم سازد بقوام معوق و معطر
 کند و قهقهه و آن و تلخین حلق نماید و تلخ غلیظ شود و پاک کند ملحن آله پنجه را با یک
 سائیده و پنجه وی که بکشد یا بکشد و باشد و روغن گاو و بخورد و ملحن ملحن
 بگیرد آب سپندان و بدان غوره نماید ملحن قدری نوشادر یکاسه و آب مل کند
 و بدان آب غوره نماید بکشد ملحن فلفل را از چتر که رنجبیل قسط زیره سفید
 تریج قرقل و وزن بر ابر کوفته و بخت باشد یا آب گرم بخورد ملحن فلفل که در کافور
 و در دل مساوی کوفته و بخت با عسل معجون سازد و هر روز بوزن نیم درم بخورد و بخورد
 فلفل نمک سنگ رنجبیل فلفل در از کوفته یا روغن یا سبر که سندی بخورد ملحن فلفل
 در از گره دو که رونا و آن کوفته و بخت با سدر و بوزن یک درم خشک است

و اگر ملحن آله سوده یا شیر گاو و روغن گاو بخورد و گرفتگی گلو برود
 و آواز بکشد ملحن فلفل سهوی کوفته با ادرک هر چه خواهد و سدر و صمغ کبابی اگر در زیر
 مته و میان سر که سندی بکشد یا در زیر پند و بیرون آورده خشک کرده ناشتا بخورد
 آواز بجای صاف گردد ملحن انگوزه بآب حل کرده بخورد و آواز صاف شود ملحن اگر
 حلیه یا تخم و زبانه و آب صاف آن بگیرد و با عسل مقوم سازد بقوام معوق و معطر
 کند و قهقهه و آن و تلخین حلق نماید و تلخ غلیظ شود و پاک کند ملحن آله پنجه را با یک
 سائیده و پنجه وی که بکشد یا بکشد و باشد و روغن گاو و بخورد و ملحن ملحن
 بگیرد آب سپندان و بدان غوره نماید ملحن قدری نوشادر یکاسه و آب مل کند
 و بدان آب غوره نماید بکشد ملحن فلفل را از چتر که رنجبیل قسط زیره سفید
 تریج قرقل و وزن بر ابر کوفته و بخت باشد یا آب گرم بخورد ملحن فلفل که در کافور
 و در دل مساوی کوفته و بخت با عسل معجون سازد و هر روز بوزن نیم درم بخورد و بخورد
 فلفل نمک سنگ رنجبیل فلفل در از کوفته یا روغن یا سبر که سندی بخورد ملحن فلفل
 در از گره دو که رونا و آن کوفته و بخت با سدر و بوزن یک درم خشک است

یگان حب در زمین دارد و از سبته بکشاید محسن عرق الکوس قرفل سلاسل کجا
 آینه مقدار خود حب سار و یگان و در میان دارد و از سبته بکشاید فائده و
نقصان اللمین اگر شیرین افزونی کند غایبند که باز نایستد آرد گندم و آرد با
 باب دروغن آب بر شند و ریختن نماد کنند و همچنین مردار سنگ بر دهن گل آب شند و
 نشان نهاد کنند و اگر سخت مجرب باشد بالعباس است قبول طلا کنند و اگر عدس و انیس
 زیره بنیز خود اند شیر باز گیر و زیره سداب نیز شیر باز گیر و فائده در قاطع شربت زنا
 هر نسبی که که شربت غلبه کند نیم انگ زهره افتاد بخورد شربت قطع گردد و نوع دیگر
 از مجربات حکیم کمال الدین ولد حکیم احمد شیرازی خود خام زیره کرانی مصطکی از بر یک
 یک مشتقال بجهج بر آلود و لعسل خام شسته بخورد و قاطع شود و نوع دیگر یک درم
 کافور و نیم درم سنا که با تنبول بر عورست که بخورد شروش یکی منقطع شود و نوع دیگر
 قنطیر و خضیه کاکوس رخ خضک کرده و سائیده یک درم ازان با شراب یا
 یک قبول بر عورتی که بخورد اند شربت او بکلی برود و عورت بنده نشد و نوع دیگر گندم
 حساب یک شتر باد و خوراید و با سبته بنامد و بر عورت بنده دل او از شربت باز آید
 نوع دیگر اگر مغز طلا و کافور و قند یک درم و نیم و عورت و دهن شربت او
 یکبار برود و همچنین اگر بخورد و بر عورت بنده شربت او بکلی منقطع شود فائده و عقده
 فتح زنان بسیار خضیه که بخیاه بیان کرده بسیار و بوقت مباشرت قد بر
 باشد و آینه بر قنطیر یا لایس زهره که نزدیکی کن بر آن زن مرد دیگر قادر نشود
 کج باد آرد و عقده زن سپایگان و مردار سنگ بر قنطیر مالیده هر نیکه جای
 کند و دیگر بوسه قادر نشود و **سبته زن** که درم خراطین در سایه خشک کند
 سائیده بر قنطیر مالیده هر نیکه مجامعت کند شربت او بر مرد دیگر نشود و عقده
 فتح زنان روز یک شنبه بخورکی آورده خون او بر قنطیر طلا کرده عبور فرام

و کمره خورشید به پیر
 خورشید درام سنگا بیا
 مستعد است یک درم چو
 جمع سرشت بزرگ مالود
 چون رنگ شستو قش
 بیا بیا زن و بچا را زانو
 ۱۱

آید بسته گرد و چون مبر که بهندی یا دود ترش بشوید کیشاید بستن زن سها که با خود
کنجشک بر خضیب بالید و بورتیج آید بسته گرد و عقد و فتح زن بسیار صدفی که بنفشه
اکثر آید بسیار دود و فرج حور شود و الی چس بر و قادر نشود و ادام که دود ترش فرج را نشوید
بستن زن زمره شیرین خضیب بالید به نیکه نیکه زکی کند مردی دیگر برکت و نشود
راحتت انسان بستن و کشادن زن چون خواهد کرد زبانی کند که مردی دیگر بر
قادر نشود و مذکبه یا دود گوی که کشان او را افتاده باشد و یکی بکشد و باشد انشاخ افتاده را اندک کم نماید
و شاخ ایستاده را اندک داده یا بدید پس آن شاخ افتاده را ساقیه خضیب بکشد زن آنکه بگوید که هر وقت افتاده
آن شاخ ایستاده را ساقیه بر خضیب ملا کند و با او فراسم آید کشاده گرد و صاف کش
با و آورد چنین ذکر کرده که ستور که بکشد شاخ او ایستاده و یکی افتاده سر با
هر دو شاخ بریده نشانی کرده پیش خود دارد و چون خواهد که بر عورت را شہوت بندد
شاخی که افتاده باشد بوقت جماع در سبب آن زن آهسته بر بند چنانکه او نداند هیچ مرد بر آن
قادر نتواند شد و اگر خواهد که بکشد پیش از جماع سر شاخ ایستاده را اول در سبب او زند
کشاده گرد و اگر چنین نکند هم قادر نتواند شد تا زن تا ابد بسته بماند و هر چه هست
و عقد و فتح مردان بسیار استخوان بر زیر و سوراخ کند و استخوان آدمی در میان
او کند و در زیر بالین مرد و نمیدانکس را بر جماع قدرت نشود و من راحت انسان عقد
فتح که حال منه مرد در جامی سنج معصفی کرده بنید و در زیر وخت لک پتاز
دفع کند و آنرا آورده در زیر چار پائی و دفع بهار و مرد بسته گرد و در گاه از انجا بیرون
آورند کشاده گرد و اگر چنانکه دفع کرده اند نباید باید که یک دانه مرد را بیجام زرد کرده آب در
و س کرده بدان سر بشوید کشاده گرد و اگر جام زرم زرد گوشواره زرد یا مزارید
در آب بگرداند و مردان بشوید کشاده گرد و من راحت انسان فتح ربا
سرگین شیرین بر خضیب بالید در حال بکشد فتح شہوت رجال و نسام

و گویا در دود پیمبر
بگشتن تنی را چون زن را
خوبه اند بعد پیمبر
مسک جلع کشته
مرد گنج نوت از دست

دل دهد را خشک کرده باقند خورند بکشاید و چنین گوشت دهد بر بیان کرده باود و درم سیاه و
 سوده خورند بکشاید فائده در بیدار خواب و داشتن اگر زهره خورند گوشت
 شراب بخورد کسی دهند از خواب سیرنگ و دو چون خواهند که بیدار نشد کند قدری سرکه
 بخوردش دهند منومه اگر کشیز در زیر بالین کسی نهند که در خواب باشد و بیدار شود
 منومه چیک گوش خرا چون در نصف رطل شراب حل کنند و بنوشند خواب بسیار
 آور و مجرب است منومه هر که استخوان دهد از بر خفته نهد از خواب سیرنگ و دو چون
 استخوان را دور کنند بیدار شود فائده در دفع خواب اگر در وقت خواب غفل
 کرد و سوده لعاب دهن اسب در چشم کشند اصلا خواب نیاید منومه هر که غفل کرد
 و نمک سنگ در زرد چوبه بمشاید کوفته و بنجیه چند روز متواتر بخورد و غلبه خواب دفع
 کند منومه و بنجیه گل نیلوفر و ناگسیر بر آب سوده ناس بماند خواب بر دو سهر چشم
 راست اگر گشت ساند و چون سر بره بسیار که از آن سر بره و چشم کشد و خواب نرود
 منومه چون شکر را بر سر که کفخته باشد بیاورند اصلا در خواب نرود فائده
 در کل ناخیم قلب بوم بر سینه نهند هر چه در دل دارد بگوید و اگر زن باشد بهتر
 و اگر مرد که بر کف دست بر ناخیم نهند از او استفسار کنند هر چه بر سر است بگوید و او
 خبر باشد و همچنین زبان و چند چون بر سینه زن نهند کفخته باشد کل ناخیم اگر شاخ
 نیکو بر زیر بالین عورت نهند هر چه کرده باشد و در دل دارد بگوید و او را خبر باشد
 من گنج باد آورده فائده در امتحان محلات به سیر و خوش و آب و هوا
 و عقیقه فائده من شفا خانی در معرفت قرار یافتن است در چشم نشاندن عورت
 و اگر استند اندام و کم اشتهای و تشنگی بیشتر و اصلاح اندام و خوی کردن پیشانی
 و چون یک ماه بگذرد و سر پستان سیاه شود و موی سینه اش با سید و سوزش دل
 و پراب شدن و مان و آرزو و عودن چیز ناکند که عادت او نباشد و چنانچه اگر

و کچین و منومه بزرگ

سفره بزرگ و دیبا

باجا به عفت او نماده

نیز چایانی او در کنگ

در غیبت و عورت دیگر

کند و چون بکشاید شود

و کچین که او فیکه

خواب کند و بزرگ و من

شود ۱۲

اگر نطفه بریناج باردتر گرفته باشد بر تری می آید و کند و غیر پلای گرم و چرب خواهنش زارد
 و اگر بر پلای معتدله گرفته باشد بر تری پلای گرم نیز آید و کند و خواب بسیار کند و حکایت گفته اند
 که چون عورت از حیض پاک شود بعد از غسل چشم او بر سر که افتد صورت فرزند آن را
 مانند پس باید که چون زن حامله از حیض غسل کند و چون از خواب بیدار شود و در وسع
 خود یاروی مشغول بر ایند تا فرزند همان صورت بر آید من گنج باد او و فایده که فرزند را
 از مادر و پدر و اندام با چه نصیب است بدانکه از پدر روی و دندان و ناخن و استخوان
 باشد و از مادر گوشت و خون و چربی و مغز و دلی و عروق و مصلحه فایده اگر
 عورت را در حال حمل جانب چپ گر آن باشد و حرکت بطبی بود دلیل بر آنست که
 فرزند او نرینه باشد و اگر جانب راست گر آن باشد و حرکت سریع بود دلیل است بر
 آنکه فرزند زنینه باشد و بقرا گفته که ان المرأة ان کانت بائنی کان لونها سمنی یعنی هرگاه
 روی زن حامله تیره تر باشد دلیل بر آنست که حمل دختر باشد بخلاف آن بسیرت شفا
 خانه امتحان حمل چون خواهند بداند که عورت حمل دارد یا نه بیارند پس
 سفید و تیره و در و در و خور و زن دهد اگر شکم او درد کند بدانکه حامله است و اگر شکم او
 درد نکند حمل ندارد امتحان حمل پسیر و دختر شیر عورت حامله در جامه اندازد
 اگر زرد و زرد و چکر و دختر شود اگر و رنگ زرد بسته بماند پسیر باید ایضا آئینه را در آفتاب
 گرم کنند و بشیر جامه بر آن زنید اگر شیر چوم و آید بآبیت پسیر شود و اگر پسیر و
 پاک شود و دختر بود ایضا اگر گهای حامله بسیر باشد پسیر تولد کند و اگر تیره باشد
 دختر شود ایضا اگر بزرگ چقدر بر خشک کرده درین فن نفخ کند از عطسه کند دختر
 باشد و الا پسیر ایضا تجربه حکیم کمال الدین حسین شیرازی شیر زن حامله اگر بکفت
 دستش بدو شد و سپینه از سر در میان آن اندازد و اگر بکفت بر آمد و دختر است
 و اگر توانست بر آمد پسیر ایضا اگر کسی خواهد بداند که در شکم حامله چیست مقدور

و گویین بر تری
 یکجا از جانب زن و دیگر
 از جانب مرد و امتحان
 چنان است که شیر در دهان
 جدا کند و آب اندازد
 بر که کتاب بآید
 عذر نه جانشین باشد

خاکستر توده کنند و پیشی در آنجا اندازد و اگر از بالا بیرون تواند آمد سپرد بود و اگر نتواند
 بر آمد دخترین عجب آب المخلوقات فی خواص العمل المصنایا چون عورت از حیض پاک
 بشود و اگر روز اول مرد با او جمیع آید و نطفه در رحم قرار گیرد و سپرد شود اگر دو مده و صحبت کند و دختر
 و اگر سوم روز فراجم آید باز سپرد شود و همچنین چهارم روز و دختر و پنجم روز و همچنین ششم
 تا دوازده و غیر رحم کشاده می باشد و صورت پذیر است پس باید که در روز ناس
 طاق نزدیکی نین نماید اگر نطفه در رحم قرار گیرد و سپرد شود در **اول** سپر گل ناکسیر و
 گا و بعد از هر سه و عورت بخورد و غذا شیر برنج بخورد و شیر از گاوی باشد که گوساله از او
 باشد و با مرفراجم آید انشاء الله تعالی سپرد می شود من گنج باد آورده و نوعی
 و قتی که حمل و ماهی باشد بسیار و عورت پنج گدائی سپرد و مقابل آفتاب نشیند و شیر
 رو بر روی خود بنشاند و پنج مذکور را بیکدیست باب برنج ساسی بسیار و نایب
 ماده گا و که گوساله نداشته باشد بخورد و حق تعالی سپرد روزی کند نه نوعی دیگر چون
 زن حامله شود و شوهر او کوئل مگس را باب دهن خود ساتیده و عورت بخورد
 بوقت هیچ گاه بفراوان خدا تعالی سپرد آید نه نوعی دیگر زهره گلک خشک و
 با مشک و زعفران آسینده سافه کند و مرفراجم آید چون حمل یابد سپرد و من
 نوعی دیگر گوشت سرطان یک درم و قتی که عورت از حیض پاک شود با شیر گا
 که گوساله زینده داشته باشد ساتیده یا شامد و با مرفراجم آید بفراوان خدا سپرد آید من
زادون دختر اگر کسی خواهد که دختر بسیار و توری بنهر تلخ پیست و می رود و کند و
 ساتیده بعد از هر سه روز عورت ستواتر و درون سرج بمالد و نشوید و نشوید و عورت
 کند چون بار گیرد و دختر آید بفراوان آفریدگار **استحان زن عقیقه** بد آنکه استحان
 زن عقیقه چنان است که آنروز که عورت را حیض آید قدری خون حیض او در ظرفی
 کند و آب شیر و سنگره با او یار کند اگر مرد و باجم آسینده شود بد آنکه عقیقه نیست او را

و کیمی از قشیر
 روزی که در شب دارد
 شب اگر سبب طهر
 و بیانت نماید و آنست
 و الا حامله است ۱۲
 و کیمی و قتی که در
 حمل باشد و در زن
 طایع نماید انشاء الله تعالی
 سپرد آید شود ۱۲

فرزند شود و منه نوع دیگر که چنان که زن عقیقه میبایستد و نیز عقیقه می باشد و استخوان
 مرو عقیقه وزن عقیقه چنان است که پنج کاهو یا پنج کاه و دو در دو کاه کند مرو به یک کاه وزن
 بر یک کاه دیگر بول کند از بول هر که آن پنج بر آید آب بچیه باشد از آن آب باشد من

فائده در طلا با تیکه دفع هبوق و کلف و تش و قوبا و

برص و جرب و غیره نماید طلا که بهی سیاه و سفید را که بهیست
 سیم گویند زائل کند فائده دیگر تخم ترب و ده درم کندش شست درم مس که کهنه حل کنند و
 طلا نماید طلا که برص و هبوق سفید و سیاه را زائل کند کندش رو ناس شیطی
 خردل تخم ترب باز یون تخم خطل خرق سفید رو نیج افاقیا سقونی از هر یک جزو قنار
 و خرب و مس که بسیارند و طلا کنند طلا بهرین باب بگیرند طلا در غسل سفید درم عاقر قرقا
 سداب فریون شیطی از هر یک یک درم همه را غسل و بلاد و بجزرند و طلا کنند
 طلا که هبوق سفید و سیاه را سو و دار و دیگر ندر نیج مس یک جزو کندش شیطی سه
 از هر یک نیم جزو بکوبند و روغن زیت بچشانند و طلا نماید طلا که جرب است از بر
 دفع برص و هبوق ابض بگیرند شیطی خرق سیاه شو نیز خردل حنظل شقایق و عرق
 یانی جزو فضل زرنج احمر افاقیا همه را کوفته و بخیته مس که کهنه بپوشند و طلا کنند طلا
 بهمدین باب بگیرند پوست نیج کسیر خرق سیاه شیطی از هر یک یک جزو بخار نیم جزو
 کوفته و بخیته آب و حق مود و مس که انگوری بپوشند و طلا نماید طلا بهمدین باب بگیرند
 و حق خنیره پنجاه درم بکوبند و یک رطل روغن زیت بچشانند و صافی کنند و بهر رطل
 موم در آن بگذارند و میندازند در آن کبریت سخی کرده ریح و قیحه ببالند بر موضع مسک
 در حمام یا در افتاب که نفع است طلا که تش کلف را که بهندی حیاتی گویند
 زائل کند بگیرند تخم ترب خرق آن و با طلا مس که تر نموده و خشک کرده مغز بادام قشقط

و اگر بخواهد که برص و جرب و غیره نماید
 میباید آن را در آن زمان که طلا
 از طلا انداخته شود
 و اگر بخواهد که برص و جرب و غیره نماید
 باید در آن زمان که طلا
 و اگر بخواهد که برص و جرب و غیره نماید
 باید در آن زمان که طلا
 و اگر بخواهد که برص و جرب و غیره نماید
 باید در آن زمان که طلا

طلایا بعد از این باب بگیرند و چون گذشت صمغ اجماع از هر یک خبری کوفته و خیمه کشند
و مسکه که گفته غسل طلا کنند **طلا** که کلفت را با لکویه نخل گردانند و محرب حکیم نورالدین
محمد ابن عبد الله حکیم عین الملک است بگیرند پوست بار و خشت بیل خشک و پوست
بیرون بادام هر دو را با آب صلایه کرده بر کلفت طلا کنند که محرب است **طلا** که آثار قروح
از بدن و آثار جد بر سر از نخل گردانند بگیرند پیسه گور خروپیه بطبیکه بگردانند طلا کنند
طلا بعد از این باب بگیرند زیره گاو بدان موضع طلا کنند **طلا** بعد از این باب بگیرند
سنگ پرورده و بر وزن و اسفیداج بر صاحب سر که گفته کشند و طلا کنند **طلا**
که آثار جد بری و قسمی را از نخل گردانند و در سنگ پرورده روغن گل و بنفشه خشک
کرده و آرد خند و استخوان پوسیده و آرد برنج و پوست خرنبره و پوست انار شیرین و قسط
تلخ اجزا را با سرهمه از نرم کوفته باب کشند و طلا کنند **طلا** که آناس پستان را آسود
دارد بگیرند نان گندم خشک کرده و کوفته و آرد و جود آرد با قلا آرد حلیه خطمی اجزا است و
زعفران نصف خربزه را کوفته و زیره بیضه مرغ کشند و طلا کنند **طلا** که خیمه
توباکه در دست و پایا باشد و در سر و روی هم بر دوا از اسهندی و آوگونی و عصاره نقد
که خواهند و در ظرف مس کنند و زیت بر آوندند و بر آتش بنزد تا شق شود و نرم کنند و با
سل نموده مانند طلا است بر قیدن یا سایه کرده بر یک خبر و خمیر طریک خبر و مخلوط
کنند و با آتش بگیرند و میگویم بر آن موضع نشاند **طلا** که خیمه خشکی زیر پاست و شقاق و
و خشونت بگیرند چهار درم تخم حمال کوفته و با شیره تازه سرشته و در سوز جان که مسکه
طلا که خارش و درشته که در پوست باشد نخل گردانند بگیرند مومین جز مرغ سیاه
کشته اجزا مساوی کوفته خیمه بر روغن زیت و روغن گل سرخ شب و روز بمانند
بر بخود و حمام **طلا** که محرب که گرد خارش را آسود و دیگر بنفشه زرد و آوگ
تلخ است و دم تخم زیره با س کوفته است و دم نمک طعام و دو درم مغز زرد آوگ

کوفته همه را بیاستیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم مسکه که تر کنند با دو صیرغرات
آمیخته و در حمام طلا کنند و یک ساعت بگذارند و اگر بشویند و بسیار بیش حاجت
طلا کنند طلا بحد رین باب بگیرند و گذارش و درم زر آوند طویل چهار درم شش
شماره درم زر دو پیسه درم سیاه کشته دو درم همه را کوفته و بنفشه نیم ساینند
و مسکه که تر کنند و برغن گل حل کنند و در حمام طلا نمایند طلا بحد رین باب بگیرند و خطبه
شحم حنظل را در آب بپزند و آب آنرا صاف کنند و طلا نمایند طلا که خوبار اسیرد
بگیرند و خردل زبر الفجل و تخم خربزه و گذارش از هر یک سه درم حرث ده درم خر قوس
ببشت درم کوفته و نرم کرده باب بشبند و طلا کنند طلا که خوبار از ازل گرداند
آرد و ترس اشق از هر یکی یک درم بورک سنگ شش درم صغیر درم مسکه که تر شد
بسایند طلا کنند هفت روز چنانچه شبانگاه طلا کنند و با دو در حمام بشویند طلا
که قاطع برین نماید پوست بخ کبر شیطیح خرق سیاه از هر یک شقال زر نگار زرخ
سرخ و زرد و افراش شروق الرجل و ابجناح فوزه و نوشادر از هر یک یک شقال
کوفته و بنفشه بشبند و خنجر و طلا کنند طلا که در سبت رو نه برص را از ازل کند
بگیرند شیطیح نیل و ناس شب یمانی گل سرخ کوفته و مسکه که تر کنند و با طبع
فوه بران موضع طلا کنند طلا که سوخته آتش را سودمند بود و بگیرند خطمی بلوغیا
از هر یک خربزه سیاه صاف تر تا مهر اشود پس اینهار از زوب حد اسارت
و بسایند و بگیرند و در سنگ پیورده بر و غن گل سرخ و اسفیداج و آب کشتیه
و آب غلب همه را با هم بکشد و طلا کنند طلا بحد رین باب بگیرند
گل مفسول آب سر و صفت با بر خشک کرده سبت درم موسم سفید شدیم
روغن سبت درم موسم را بگذارند و آب که در وی بشبند و طلا کنند طلا بحد رین
باب بگیرند عدس مقشتر اسفید اس را بجا صفت از هر یک قدری که خواهند و مسکه

و سنگ مندرل سنگ گاه
 از بیلک سر سادی
 شیرین و دلیان در قبا
 طلا خانی دایم که اول قبا
 بیایک و شمع مجاز و دود
 دعا استعمال نمایند در
 اتفاق باشند از دوا به
 زیاده اصاب کنند
 و این دوا را فرقی آید
 که اگر است را به
 طایفه باغبان ختم
 گویند ۱۱
 چون که اگر گویند ۱۲

سببند و طلا کنند **طلا** که خنایر را ففع کند آنگاه وز رخ سبزه از هر یک ده درم صمغ
صنوبرست درم روغن گل شصت درم صمغ را در روغن حل کنند و ادویه را کوفته بدان
سببند و طلا کنند **طلا** که همد رنیاب سودمند بود دیگر نذر گن گاو خشک مسبر که
بپزند و طلا کنند **طلا** که خنایر را آرا مگرداند دیگر نذر رخ سبزه کوفته و بختی
درم کشته سبب درم همد این پزند و طلا کنند و اگر در حلیه را با عسل بپزند و طلا کنند
نفع دارد و **طلا** اسپیدی که بر ناخن واقع شود از ازل کند دیگر نذر رخ شنب پاشی
کبریت از هر یک خروی زفت را مسبر که و انگبین حل کنند و دیگر دارو را کوفته بدان
سببند و طلا نمایند **طلا** صحبت قوت باه نافع است بگیرند هلیله زده صمغ الکوه صمغ
از هر یک خروی کوفته غلط نمایند مسبر که نذر روغن گل سبزه و طلا نمایند **طلا** همد رنیاب
ملک البطم حل کنند با قدری شمع سفید و زیت و میند از نذر آن قدری کبریت زده
صمغ اجاص و غلط نمایند آن قدری سبکه تیز و طلا نمایند **طلا** همد رنیاب بگیرند و زده
سور و معات از هر یک خروی نیکو کوفته مسبر که سببند و طلا کنند **طلا** که بشره را
پاک گرداند و شوری که دروس پیدا شده باشد بر وجود مقشر نیم کوفته و بکنند در پاشند
بر نذر بر روی شیر تازه در او بچاشند چنانکه شیر برود و بیرون آورند خشک کنند و بگیرند
و از زده و کثیر از هر یک سه درم و جو خشک و صمغ بر نذر و سببند سفید و تخم مرغ و
طلا نمایند بر روی و هر بار دو ساعت طلا نمایند و بعد از دو ساعت بشویند با آب بخار
گندم **طلا** نسخه قانون که از برای قویا تر من سفید است بگیرد و مانا سونج از هر
ده درم ایرسا کبریت زده از هر یک پنجم درم نخود پشگل از هر یک شمشدر نیم
نرم کوفته مسبر که تیز سببند و طلا کنند **طلا** که صحبت قویای روس نافع است
بگیرند شطرح را یک کثیر از تخم خرنده از هر یک خروس هم کوفته سببند مسبر که
طلا کنند **طلا** که سبب خشک خاریدن را نافع است بگیرند شنب و همد رنیاب و امر وار

و حکایت اینچنین است که
یکدیگر تمام اینها را
سببند و طلا کنند
بیکدیگر نذر زده و کثیر
و بختی درم کشته سبب
درم همد این پزند و طلا
نفع دارد و طلا اسپیدی
کبریت از هر یک خروی زفت
سببند و طلا نمایند
از هر یک خروی کوفته غلط
ملک البطم حل کنند با قدری
صمغ اجاص و غلط نمایند
سور و معات از هر یک خروی
پاک گرداند و شوری که
بر نذر بر روی شیر تازه
و از زده و کثیر از هر یک
طلا نمایند بر روی و هر بار
گندم طلا نسخه قانون
ده درم ایرسا کبریت زده
نرم کوفته مسبر که تیز
بگیرند شطرح را یک کثیر
طلا کنند طلا که سبب خشک

رز و چوب از هر یک قدری بگویند و میسهند مسبر که در روغن گل و طلا نمایند **طلا** بعد ازین
 باب بگیرند از قاقیا میسهند مسبر که طلا نمایند **طلا** بعد ازین باب بگیرند تخم خرنیزه و گوشت
 خرنیزه و نشانشته مصفر و آب کزنس و طنج حله با هم آسیه طلا نمایند **طلا** بعد ازین باب
 بگیرند تخم حنظل و عکاب الانبات را آب نقاع طلا نمایند **طلا** بعد ازین باب بگیرند
 کندش خرق سیاه از هر یک سه درم که بریت رز و قنبیل از هر یک چهار درم فیروز
 نیدرم همه را کوفته و بختیه میسهند بر روغن گل و مسبر که کهنه بر موضع حریب طلا کنند
طلا که کرے و غارش را بر دیگر تخم حنظل را از هم کوفته مسبر که در حمام طلا کنند
طلا که مرق سیاه و سفید را بر دیگر تخم حنظل بوبه کندش اجزاء مساوی کوفته و بختیه
 با مسبر که میسهند و طلا کنند **طلا** که برص را سو و مند و دیگر مغز بادام تلخ تر مسبر
 از هر یک تخم جبرگیر کرب حرف زرد و خرق سیاه شیطیح خطیای نامی روی فریو
 از هر یک خربوی مساوی بگویند و طنج ناز ریون میسهند و طلا کنند **طلا** پوست
 باس که بر اطراف ناخن بر خیزد و سودمند بود دیگر در حرف و نمک مساوی کوفته
 با کیدگر آسیه بر آن موضع طلا کنند **طلا** بعد ازین باب بگیرند مسطکی سه درم نمک و دو درم
 مسطکی را در روغن گل بپایند و میل کنند بدان نمک را و میسهند و طلا کنند
طلا که منی زنمان را که بے اختیار از لثیان روان شود باز دارو بگیرند و صندل
 سرخ و سفید و گل سرخ برگ نیلوفر نقشه گلبرگ آرد و تخم تخم گشت مساوی
 کوفته و بختیه طلا نمایند **طلا** نقطه های سرخ که بر روی باشد زایل گرداند بگیرند و نظیر
 زرد آوند مرچ تخم خرنیزه تر مس شامی از هر یک یک مثقال آرد و با قلا آرد و خود آرد و جو
 از هر یک سه درم کوفته و سفیدر تخم مرغ میسند و شب طلا کنند و با دوا بانی که تخم خرنیزه کافیه
 در آن جوشانیده باشد و شب **طلا** اموات حکیم کمال الدین بن شیرازی جهت بوقا بگیرند و باده
 کندش گوگرد و خرنیزه چهار درم طلا میل مسویا که اخبار را کوفته و بختیه بر روغن گل و

و دیگر تخم سیاه
 مسند و اندون و در
 نش باشد سیاه نیز طلا
 نمایند و خود مسوق
 جبرگیر و از قاقیا و
 با کیدگر و در وقت خرنیزه

گفته و سید هر که اهرم بوزن یک جلدی کوفته و بختی مجموع را حب بندد و تا سه روز هر روز
یک حب را باب شنبه حل کرده بر جرب بمالد و تا دو سه ساعت در آفتاب بماند
بعد از آن بدن را باب سرد نشویند که در سه روز مطلقاً اثرش از جرب نمی ماند که جرب
حکیم نورالدین محمد است و این دو اب بسیار شده است حال و اوضاع هر کس را
ملاحظه نموده و اگر **طله** بحدیرین باب جرب حکیم نکند و یک سیر خیرات را
در آفتاب افتد رگبار و که بچو شد و ترش گردد و بعد از آن بقدر دو سیر شاهی گوگرد
سوده در آن آمیخته بمالد که دفع جرب است **طله** است جرب خشک بگیرد
بوره و بلخ و قسط و کندیش از هر یک یک درم سید سالد شش درم حل نموده بخورد
کل بقدر کفایت و **طله** کند ماین بدن را در حمام و سلفه صبر نموده نشویند که دفع
است **طله** که دفع کلف کند بگزیند ترس تخم جرب قسط بادام تلخ بوره
فلفل مقل مساوی حل کند مقل باب زوق که آن زردی معصفت گوشت
و بختی بچون کند و باین ادویه **طله** کند من عشره کامله سوخت گنج باد آور **طله** جرب
بگیرند تخم پنیر کج بیا سه شرف قسط ماسیخه زرد چوبیدار بلند ادویه مساوی کوفته
و بختی سه روز در دفع ترش گاو بخیستد بر جرب **طله** کند که بسیار جرب است
طله است کلف و تیرگی رو بگزیند گل چنپام برگ و پوست باب ساندل
بر رو **طله** کند کلف و که در دست روی هر طرف شود **طله** که برق و کلف را
زایل کند بگزیند روغن بلاد و رو بر آن موضع **طله** کند و چون اثر زخم و خستگی بر آنجا
ظاهر شود چارولی چارر را باب صلایه کرده هر روز در سه مرتبه بر آن بمالد و آن
بر طرف شود و رنگ او بزرگ بدن شود و جرب است من تحفه نظام شاهی
طله بحدیرین باب بگزیند نشیره برگ ترب و تخم ترب و تخم پیاز من بلبل در آل
بخ حیرک مساوی و قدر سه سنبل که با ربان مخلوط ساخته چون منحل صلا

و بختی بچون کند و باین ادویه
طله کند من عشره کامله سوخت گنج باد آور
طله جرب
بگیرند تخم پنیر کج بیا سه شرف قسط ماسیخه زرد چوبیدار بلند ادویه مساوی کوفته
و بختی سه روز در دفع ترش گاو بخیستد بر جرب
طله کند که بسیار جرب است
طله است کلف و تیرگی رو بگزیند گل چنپام برگ و پوست باب ساندل
بر رو **طله** کند کلف و که در دست روی هر طرف شود
طله که برق و کلف را
زایل کند بگزیند روغن بلاد و رو بر آن موضع
طله کند و چون اثر زخم و خستگی بر آنجا
ظاهر شود چارولی چارر را باب صلایه کرده هر روز در سه مرتبه بر آن بمالد و آن
بر طرف شود و رنگ او بزرگ بدن شود و جرب است من تحفه نظام شاهی
طله بحدیرین باب بگزیند نشیره برگ ترب و تخم ترب و تخم پیاز من بلبل در آل
بخ حیرک مساوی و قدر سه سنبل که با ربان مخلوط ساخته چون منحل صلا

بزرگ شود بیا نذر قروح عرق آرد و بکوفته و بخیته با یک دیگر بیا نذر و با سر که کشند
 و متواسن نما و کنند در بر راه سه بار ضحی و پنج و ماسیل را مقل کوفته و صاف نموده
 در قدری آب جیدان بپزند که بقوا سم آید بعد از آن بهر و ماسیل و بادامی سخت خرد
 نمایند که نفع کند **ضماد جرب بادام تلخ سناسکی مر و اسنگ از هر یک سه**
 درم کنبه ده درم کوفته و بخیته با سر که گشتا خسته با روغن گل در سائند و صاف نموده
فانده در بعضی مر و اسنگ مر و اسنگ گوشت فاسد را بخورد و گوشت
 بر ویاندر اکثر جراحت بکار آید مر و اسنگ نیم رطل روغن زیت یک رطل
 سه موم ربع رطل زفت رومی سبب درم علك پنج درم علك و موم و زفت
 را با زیت بگذارند و مر و اسنگ بر آن ریزند و در بلان بماند تا منعقد شود **مر و اسنگ**
جرب بگز علك یک جز و نوشادر و زنجار و زنج و کبریت از هر کدام
 بهر وزن کوفته و بخیته با موم و روغن زیت مر و اسنگ دو درم جام بکار برد که جرب سبب
مر و اسنگ بخور نفع می دهد مر و اسنگ که نفع نیافته باشد چون هزارید و مرطانات بستانند
 مر و اسنگ پنج درم لبان و کروتیه اشق و دو درم علك لعلم شد زخم بزرگ
 چهار درم موم سفید ده درم جمع کنند و دوی و دوی بپزند آنچه باید کوفته و بخیته را با
 روغن و گل سرخ در مادن بماند تا یک سان شود **مر و اسنگ با سلقون** که
 گوشت بر ویاندر مواضع عصبیه سودمند بود و جراحت که در آن حرارت نباشد نام
 آید بگز زفت رومی را پنج موم سفید از هر یک سبب شتقال علك اساطیوت
 شتقال قند چهار درم روغن زیت بقدر حاجت زفت و شمع را در روغن بگذارند
 و دیگر ادویه را با هم مخلوط ساخته یک سان سازد **مر و اسنگ**
 که جراحت را خشک گردانند بماند مر و اسنگ سفید را چ خست الفضة
 اقلیم یا قند هر یک یک درم دم الا خون طین قیر از هر یک دو درم و اندر

مر و اسنگ کوفته و بخیته با سر که کشند
 و متواسن نما و کنند در بر راه سه بار ضحی و پنج و ماسیل را مقل کوفته و صاف نموده
 در قدری آب جیدان بپزند که بقوا سم آید بعد از آن بهر و ماسیل و بادامی سخت خرد
 نمایند که نفع کند
 مر و اسنگ کوفته و بخیته با سر که گشتا خسته با روغن گل در سائند و صاف نموده
 مر و اسنگ نیم رطل روغن زیت یک رطل
 سه موم ربع رطل زفت رومی سبب درم علك پنج درم علك و موم و زفت
 را با زیت بگذارند و مر و اسنگ بر آن ریزند و در بلان بماند تا منعقد شود
 مر و اسنگ بگز علك یک جز و نوشادر و زنجار و زنج و کبریت از هر کدام
 بهر وزن کوفته و بخیته با موم و روغن زیت مر و اسنگ دو درم جام بکار برد که جرب سبب
 مر و اسنگ بخور نفع می دهد مر و اسنگ که نفع نیافته باشد چون هزارید و مرطانات بستانند
 مر و اسنگ پنج درم لبان و کروتیه اشق و دو درم علك لعلم شد زخم بزرگ
 چهار درم موم سفید ده درم جمع کنند و دوی و دوی بپزند آنچه باید کوفته و بخیته را با
 روغن و گل سرخ در مادن بماند تا یک سان شود
 مر و اسنگ با سلقون که گوشت بر ویاندر مواضع عصبیه سودمند بود و جراحت که در آن حرارت نباشد نام
 آید بگز زفت رومی را پنج موم سفید از هر یک سبب شتقال علك اساطیوت
 شتقال قند چهار درم روغن زیت بقدر حاجت زفت و شمع را در روغن بگذارند
 و دیگر ادویه را با هم مخلوط ساخته یک سان سازد
 مر و اسنگ که جراحت را خشک گردانند بماند مر و اسنگ سفید را چ خست الفضة
 اقلیم یا قند هر یک یک درم دم الا خون طین قیر از هر یک دو درم و اندر

چوب خنجر و شغال کشنیز سرور از هر یک چهارده شقال نبش نقره هفت شقال سوار
 و صم الاغین چهار از هر یک ده شقال نبش شقال و نیم قنیل و شقال و نیم روغن
 گل بقدر آستین فامده و بعضی از موم روغن باور و روغن
 موم روغن جهت قوا از مریجات حکیم بعد از آنکه صنعت آن سفید آب تو بیاورد اگر
 نوشا و از هر یک یک قلیه نیم شقال از هر یک نیم شقال روغن بوم و که بطریق موم که روغن میا زنده
 و حکم الم را بشوید و بخورد و شست مکرر بماند انگاه موم روغن مذکور بماند که نافع است
 موم که روغن شقاق و اورام لبها و سفل بگیرد موم صاف در روغن گا و روغن
 از هر یک و قویه در پاشیکند و بخور باشد با موم تا گداخته شود و همه یک شود و بهنگام جفا
 بکار برند موم روغن بخر استخوان قلم یک جزو موم صاف یک جزو آستین نیم یک
 بر شقاق نهند بعد ازین باب که شقاق دست و پا زاده سودا هم رسد بگذرد و گاو
 موم مساوی با هم گداخته بچنان گرم بر خورند موم روغن جهت شقاق رو
 و لب و بالای بینی بگیرد موم زرد و روغن گل و قار و تخم قطب و صفا و نشاسته و سیر
 و لعاب حب سفید حل بگذارد و موم و روغن و تخم را و باقی چیز را در آن اندازند و در
 مادن بماند تا خوب مریخ شود پس بکار بر و یا داخل حمام شود چون جای شقاق نرم
 شد و در و کثیر است حوض را مثل گل نپاشد موم روغن جهت فمیری بماند
 روغن بادام کثیر تخم کاهو با شیر تازه بغیر موم روغن بادام موم روغن
 جهت شقاق دست و پا در وی و لب بماند تخم کتان شمع صاف روغن بادام
 شیرین پود جاج مغز ساق گا و ظمی کوفته کثیر صمغ آکو و بطریق متعارف موم روغن
 مبارک موم روغن از جهت ناخن که کج شده باشد از ماده سودا و ترقی او را
 بماند روغن بنفشه و موم صاف از هر یک بپزند در منقشه گل خطی کثیر از هر یک
 یک درم و نیم بپزند و چاکه رسم است بپزند بناخن روغن آمل که موی

و حکم الم را بشوید و بخورد و شست مکرر بماند انگاه موم روغن مذکور بماند که نافع است
 موم که روغن شقاق و اورام لبها و سفل بگیرد موم صاف در روغن گا و روغن
 از هر یک و قویه در پاشیکند و بخور باشد با موم تا گداخته شود و همه یک شود و بهنگام جفا
 بکار برند موم روغن بخر استخوان قلم یک جزو موم صاف یک جزو آستین نیم یک
 بر شقاق نهند بعد ازین باب که شقاق دست و پا زاده سودا هم رسد بگذرد و گاو
 موم مساوی با هم گداخته بچنان گرم بر خورند موم روغن جهت شقاق رو
 و لب و بالای بینی بگیرد موم زرد و روغن گل و قار و تخم قطب و صفا و نشاسته و سیر
 و لعاب حب سفید حل بگذارد و موم و روغن و تخم را و باقی چیز را در آن اندازند و در
 مادن بماند تا خوب مریخ شود پس بکار بر و یا داخل حمام شود چون جای شقاق نرم
 شد و در و کثیر است حوض را مثل گل نپاشد موم روغن جهت فمیری بماند
 روغن بادام کثیر تخم کاهو با شیر تازه بغیر موم روغن بادام موم روغن
 جهت شقاق دست و پا در وی و لب بماند تخم کتان شمع صاف روغن بادام
 شیرین پود جاج مغز ساق گا و ظمی کوفته کثیر صمغ آکو و بطریق متعارف موم روغن
 مبارک موم روغن از جهت ناخن که کج شده باشد از ماده سودا و ترقی او را
 بماند روغن بنفشه و موم صاف از هر یک بپزند در منقشه گل خطی کثیر از هر یک
 یک درم و نیم بپزند و چاکه رسم است بپزند بناخن روغن آمل که موی

و چون بر سر ریش مالند بوی سیاه گردانند و مالنجیو یا در دوسر و دود گوش و در کوه سیاه
سودمند بود و شکنج اندام سر و گونه روی را سرخ سازد و روغن بلبا در بسیار و ببلاده
هر قدر که خواهد و گلکهای او دور کند و بیتال جنبه روغن یک شدر و هبت تنقیه ارواح و احیا
و استنراج بغایت کارگر است و دفع برص و بیهی و باد و اوجاع منفاصل و تر قیر
پای پاشند و کف پاکند من گنج باد آورد صاحب تر آن فائده منفرد و
صاحب گنج مذکور ذکر کرد که این منفرد از هر یک چندین است تجربه کاران باستانیان
هندوستان است و منسوب است به بین ناته جلی که سگی از چو رانی شده است و
موسوم است به یکپه که بیشتر که مولف این گنج بلبا رنج در مضافات و میان بگا لطلح و عمار
اساس نهاده بود و جهت استوار می بنابر زمین تا مسجد آب کنده بعد از کندن بسیار گشت
از کنکاشات هندوستانی که از قلم آهین بر اوراق درخت تار بر قلم آورده بودند و بلبا
همان زمان که در آن زمین از سر روان مدت مدفون بود و بدست افتاد و تقیر نبات
و آن و انشور فرا هم آورده ترجمه آن نمود و محقق گنج بود کثیر المنفعت که از باب
جراید محلو بود و این ترکیب از آن جبریده بر آورده چنانکه نقل نموده که مهادیو که یکی
از کمل تر با صان صنادید هندو است بغایت کثیر الجماع او بود و پارسه که زن او
باشد از او استفسار کثرت جماع نموده باین ترکیب پانچ انگنی خشید که از اندام است
این مرکب نیروی این قوت مجامعت بهم رسانیده اتم صنعت آن بسیار و جلی
ورق النشا طهشت بل که هر بل در وزن هشت توپچه است و در یکپه نیمه
به یکما سیک ماه در منزل شره باشد و آن تحویل قدر در برج سر طاسنت و شکر سفید چپا
بل غسل و بل در روغن گاو سه بل بایک و گریه میزد و هر روز یک کر که مانزه که
و ه ماشه باشد مرکب مذکور تناول نماید بلا فاصله چون دو ماه تمام بخورد و قوت با صر
از حد و غایت افزاید و شکنج بدن و علامات پیری را نافع آید و بسیار و بلبا و افیل

[illegible]

و امساک و نفوذ تمام آورده تقویت باضمه نماید و فستاده و خشکی هر از این کشف
 و اصله قبض درو نباشد و مقتضا صاحب نسخه آنست که مداومت این معجز طبیعت
 رساند و تجرب بر این مولف نیز رسیده است که اشتباهی طعام و قوه باه امساک بل
 نظیر است و محرب من مفرح مختار حکیم سعد الدین که از مرکبات مولانا
 قطب الدین شیرازی است که جهت تقویت بنظیر است صنعت آن ورق انشا
 شصت درم هم یا میزند یا شش من شیر تازه و بچوشانند تا دوسن باقی ماند و صفا
 نمایند بحریه و اضافه کنند بر وعسل یک من و چند آن بچوشانند که بقوام برسد و آرد
 مذکور کوفته و بختی داخل ساخته معجون سازند گل سرخ لسان الثور پوره با و زرد
 از هر یک یک مثقال جوز بو آفاقه زعفران ب با سه خیر بو طباشیر عنبر اشوب از
 هر یک دو مثقال مصطکی دو درم مشک نیدرم شربتی هر روز یک مثقال منه
 منشط اکبر از ترکیب مولانا قطب الدین شیرازی است مانند دار چینی قرقر
 و خجیلین هر یک سرخ و سفید از هر یک یک درم مصطکی جوز بو از هر یک دو درم
 مندل سفید چهار دانگ ب با سه زعفران قرقر زرد باد قاقه در دانه زهره یک
 یک درم سنبل کشنیز درونج عقرب قشر اترج از هر یک نیدرم مشک و وونک
 عنبر یک مثقال نیم ادویه را کوفته بنجیه بپزند و قق انشا طخالص منشا و مثقال
 و بنجیه سازند و شش من شیر گا و تازه تا یک شبانه در این بسجوشانند و صاف نمایند
 و بقوام آورند با شکر سفید چون روی به پروت آرد ادویه مذکور را در آن بنجیه
 معجون سازند شربت یک مثقال منه مفرح بهی شستنی مقوی بدن و آلات مجا
 که بغایت نافع است و محرب صنعت آن پوست اترج زرنب عود خام از هر یک
 دو مثقال بادرنجبویه گا و زبان خولجان قرقر سنبل بودا رچینه سعد کوفی کباب
 سنبل فلفل و زان فلفل گرد و مندل عنبر از هر یک یک مثقال جوز بو از زعفران از

کوفته را در آن شیر تسقیه نماید و در ساینشک سازد و بعد از آن اندک بر باد
 کرده سیده ساختن کر از پارچه سفید بگذرانند و بقدر طاقت و مصلحت هر قسمی که خواهد بود
 از این مخلوط ساخته خواهد بی آید است اول نماید که طرب افزا و سفید است طریقی
 میروند و آن خبر و اعظم بگیرند از ورق المنشاط سبز تازه هر قدر که خواهند و از خوب
 پاک کرده برگ و تخم را در یک کرده آب بر سر آن کنند و آتش نموده تا مهر شود و از
 در ماهی سنگین نیم بگویند و در غر کرده بکارند تا پنج شش روز احتیاط نمایند که
 که یک سفید از میان آن نظر آید بعد از آن از خر سرون آورده در شست گرفته
 بفشارد تا اگر آب بماند باشد بر آید و آنهارا در آفتاب خشک کرده بکار دارد
 و بوقت حاجت بکار برد که قوتش نیاده از آنچه پیشتر است خواهد بود و بعد بکار دارند
 بپزند و آنکه از بالای سر او بزند و مغز او را با دانه ها بر آورده و اسرار را در دل جان
 بپزند و سرش را بهمان پاره بپزند و آنکه مسدود سازند و پاره بر آن پیچید و بگل بپزند از نو
 آتش بگذرانند تا بقدری سیاه بپزد و آنرا بر آورده خبر و اعظم را از آن میان بر گیرند
 و خشک سازند که از نو درست و بسیاری مقوس میشود و منطوق خوشبو
 ساختن منشط الکبر نشط یک دانه زیره بریان کرده نمیدانم نبات چهار دان
 بهر کوفته و بختیه سفوف سازند خواه همین طور بکار برند یا داخل معجون کنند و بعد
 منشط کبری ربع سیر زیره بریان کرده سه توله و شکر طربزد یک سیر کوفته و بختیه بکار برد
 نوع دیگر منشط الکبر یک سیر گل سرخ که آنرا بپزند که دو گونید یک سیر شاسه هم
 رسیده کرده و از پاره صفت گذرانیده داخل ترکیب نمایند و منطوق منشط
 حکیم محمد الدین محمد الدین عفران پنج توله مصطکی سه توله گل سرخ ده
 توله جوز بیا سه از هر یک پنج توله مشک ختیه یک توله نارجیل یک توله
 ورق المنشاط است توله او تیه تا تمام بگلایب خیساییده بعمل مصفی میسرند

منافع و خواص و اهای هندی و منافع گیاه هبنگره

اگر تخم هبنگره در نیم من عصاره تخم بلا درختیا نند و در زمین بهوار صلیح تخم مذکور هبنگره
 کجا و بجای آب آب بلا درسداده باشد و یک پرسفید یا کوبیده یا بوی آب در آن
 کوفه و برود آب بلا درسداده تا بزرگ شود چون بر آید نریز که سیاه شود و آن بوی هبنگره
 از پنج بر کند و در سایه خشک سازد و بسایند و آنچه سبب انگشت بر آید بستاند و در کلاه
 انداخته بخور و موسی سروریش سیاه شود و هرگز سفید نشود و نیز اگر گیاه هبنگره را در
 یک شنبه بستاند و در سایه خشک کند و بهفت مرتبه بمین یا بشیره هبنگره تر کند و
 باز خشک کند و بسایند کسی را که می باشد هر روز یک کف دست بخورد و اندک بالکل
 زایل گردد و بریس را نیز برود و اگر نیز تخم هبنگره کوفته یا کوبیده سیاه و شکر مخلوط ساخته
 بخورد و هم باشد و قوت با صره و سامعه روز بروز زیاده گردد و بسیار قوت بخشد و
 از پیری نگاهد و نیز اگر در چهار ماه بر شکال هبنگره و تر بپزد یا ر کند و رفع اول فلک را
 یک جا کرده بخورد و در چهار ماه تا بستان هبنگره با کاسته بخورد و هیچ علت گردد و
 نگرود و دست راستی تمام آورد و شکم بدن و روی برود موسی سیاه بماند و در خشک
 چشم بفراید و اگر بخ هبنگره با تنبول یکس بخورد و طبع و فرمان بردار او گردد
 شیخ سهدیومی بر که سائیده بر قضیب مالیده بر زنیکه محاسنت کند و فرقی
 گردد و شیخ مورسکه کوفته خلوط نند و در افتاب خشک کرده کاهد او و
 بوقت محاسنت یک در زمین اندازد و انزال بشود و لهره سائیده بر چیز نریخته
 بند و در میان ده روز صحت یابد و خواص حب یعنی که می و آن چهار نوع است
 سبغ و سفید و زرد و سیاه اگر کسی را نند کرده باشد چون یک دانه از هر سیاه
 نریز و نند و زرد و خلاص شود و اگر تخم حب سفید و دانه باخود و او محبوب و لمان گردد
 از آسیب و بوی و پیری و گفتار صحتون ماند و در صاب غنیمت فزیابد و اگر کور است

اگر تخم هبنگره در نیم من عصاره تخم بلا درختیا نند و در زمین بهوار صلیح تخم مذکور هبنگره
 کجا و بجای آب آب بلا درسداده باشد و یک پرسفید یا کوبیده یا بوی آب در آن
 کوفه و برود آب بلا درسداده تا بزرگ شود چون بر آید نریز که سیاه شود و آن بوی هبنگره
 از پنج بر کند و در سایه خشک سازد و بسایند و آنچه سبب انگشت بر آید بستاند و در کلاه
 انداخته بخور و موسی سروریش سیاه شود و هرگز سفید نشود و نیز اگر گیاه هبنگره را در
 یک شنبه بستاند و در سایه خشک کند و بهفت مرتبه بمین یا بشیره هبنگره تر کند و
 باز خشک کند و بسایند کسی را که می باشد هر روز یک کف دست بخورد و اندک بالکل
 زایل گردد و بریس را نیز برود و اگر نیز تخم هبنگره کوفته یا کوبیده سیاه و شکر مخلوط ساخته
 بخورد و هم باشد و قوت با صره و سامعه روز بروز زیاده گردد و بسیار قوت بخشد و
 از پیری نگاهد و نیز اگر در چهار ماه بر شکال هبنگره و تر بپزد یا ر کند و رفع اول فلک را
 یک جا کرده بخورد و در چهار ماه تا بستان هبنگره با کاسته بخورد و هیچ علت گردد و
 نگرود و دست راستی تمام آورد و شکم بدن و روی برود موسی سیاه بماند و در خشک
 چشم بفراید و اگر بخ هبنگره با تنبول یکس بخورد و طبع و فرمان بردار او گردد
 شیخ سهدیومی بر که سائیده بر قضیب مالیده بر زنیکه محاسنت کند و فرقی
 گردد و شیخ مورسکه کوفته خلوط نند و در افتاب خشک کرده کاهد او و
 بوقت محاسنت یک در زمین اندازد و انزال بشود و لهره سائیده بر چیز نریخته
 بند و در میان ده روز صحت یابد و خواص حب یعنی که می و آن چهار نوع است
 سبغ و سفید و زرد و سیاه اگر کسی را نند کرده باشد چون یک دانه از هر سیاه
 نریز و نند و زرد و خلاص شود و اگر تخم حب سفید و دانه باخود و او محبوب و لمان گردد
 از آسیب و بوی و پیری و گفتار صحتون ماند و در صاب غنیمت فزیابد و اگر کور است

جب سفید گردن بند جانگیر تالابن باوی باشد اگر پنج جب سفید با خود بسیار و هر کرا باطفا
 خود و هر کس و هر سفیدان وی شود و اگر پنج جب سفید در آسین گرفته با خود و در زمان
 بیگوان بر دست بگردد و در زمان مار نیز بسته شود که بزخم زدن اوقاف نشود و پنج جب سفید
 عورت شانه کند حیض کشاید و اگر پنج جب سفید را سوزاند و جامه بردارد و هر کرا بیشتر
 درونیتند و اگر جب سفید با آب سائیده بر سر طلا کنند و در سر برود و اگر پنج جب سفید
 با آب برنج سائیده بر بدن انداخته از کرم و از دگر گنج و از نا شکر بخورند و در عانه و عین و از
 مرد و اگر پنج جب سفید او بدست گیر و پنج مرد و عا و ز و اندر شد و حاصل **خست**
 و ما که گل او سفید یا شکر مگر که تخم گل و پوست او بخورد و گل او را
 روی زمین بر روی سنگ شست و با برنج بکشد و یکی کند آن جوان شود و اگر بول
 بر بس بریزد و زرد و باید که غذا از آن وقت آرد و لیه سوگ کند و یک و نیز نم گردد
 و حافظه افزاید و حاصل **گیاہ کثانی** که گل سفید دارد و که انجبین کثانی
 در روز یک شب که نمک بکشد و با برنج شستن او را بکشد و پنج انداخته و نیک و اگر
 از انجا کادو و در اجبار نام است کثانی بر بستی انگلی سنگی اگر عورت عقیده بعد از پان
 حیض این را با شیر ماده گا و که رنگ گو ساله اخس بر رنگ باشد و روز بخورد و نیک
 مرد و و حاله گردد و اگر پنج این عورت یا مرد با رغون بر سر مالد و در سر و نیم سر برود و
 اگر و پنج او کسی را که تب باشد بتاندا ایل گردد و اگر پنج این و پنج نیمه و پنج انگور کرا
 که زهر داده باشند بخورند و تریاتی تمام است و پنج او را در سر و اندیش خلایق غرزد
 محترم گردد و اگر پنج او را گردن کسی که خرد است باشد بید و دفع کند و اگر پنج این
 با حفظ از و بول گاو میش بر سر بپزند که بخورد و در مستهل ولادت نفی عظیم و اگر پنج این
 با شیر عورت و مرد بپزند که ناس بتاندر صبح مرد و پنج این را اگر با شیر گو سفند زنی
 بخورد از و زهر راست یابد و اگر پنج این را مرد و نکر بسته مجامعت کند و در

امساک عجیب بنید و این را اگر با صندل بسیار بکشد ازین برنج و ببالد بکشد اوب
 اورس و سحر و طبع او گردد و خواص **تخم خربزه** هر دو نوع است یکی آنکه گل سرخ
 دارد و این عام است و دیگری گل سفید دارد و آن نادر است خاصیت هر دو برابر است
 اما گل سفید هرگز بیخ او با خود دارد و تخم تیره و تیره و تنگ باز نکند و این را پسندید و پودر
 گویند که بخت خون فاسد بیخ او باب سائیده قدری خجور نفع دهد و اگر عارضه با
 مغز است و شکر تری خوردن و پند صحبت یابد و استخوان این است که اگر این را
 در خوردن اندازد و خون را آب سازد و کسی را هر روز از چوب خربزه تازه مسواک کند
 باه و جابه او بفرزاید و در دندان دور کند و گرم و چنبدن دندان دفع کند و بوی
 دمان خوش گرداند و اگر آب برگ او از چوب یک کرده و چشم بچکاند تا سبک
 وضعیفی که باشد برطرف شود و مجرب است و اگر برگ و تخم او را کوفته یک توله با یک
 سیخ شیر خجور نذقی بسیار آرد و اگر بیخ و تخم برگ او با گانجی آمیخته و کوفته هر روز چهار توله
 خجور نذر برگ و غیره او را کوفته گرم کرده بر بولم بریزد و که خون از آن آمده باشد دفع شود
 تا سبب روزه بکشد و مجرب است **سحاح** لوفیج لام اول و جیم و الف و ضم لام ثانی و سکون او
 و طعم تلخ و بخت و طبع سرد و نجاسیت و دفع ملغم و صفرا و رکت است و اسهال و
 فروج زنان **خواص موصلی سیاه** اگر موصلی سیاه را با جوزهندی خجور نذر
 دشت بفرزاید و کرده را قوت دهد و در کس رفع کند و اگر بار و عنین کنجد خجور و زکام و
 ملغم دفع کند و اگر با نمک سنگ خجور و گریس آرد و اگر با تخم گداز خجور نذر شہوت
 زیاده کند و اگر بار و عنین ستور خجور نذر صد و هفتاد علت که از یاد بود دفع کند و اگر
 با کمیز خجور نذر و سرش شود و اگر آب سرد و خجور و تب سرد و دفع شود و اگر با پهل
 خجور و حمله باد با سه مخالفت دور کند و اگر باشد خجور نذر گرم بکشد و اگر با کمیز ستور
 خجور نذر تب پیوسته دفع کند و شہوت زیاده گردد و اگر باشد خجور نذر فروبی آرد

و اگر با صندل بسیار بکشد ازین برنج و ببالد بکشد اوب
 اورس و سحر و طبع او گردد و خواص **تخم خربزه** هر دو نوع است یکی آنکه گل سرخ
 دارد و این عام است و دیگری گل سفید دارد و آن نادر است خاصیت هر دو برابر است
 اما گل سفید هرگز بیخ او با خود دارد و تخم تیره و تیره و تنگ باز نکند و این را پسندید و پودر
 گویند که بخت خون فاسد بیخ او باب سائیده قدری خجور نفع دهد و اگر عارضه با
 مغز است و شکر تری خوردن و پند صحبت یابد و استخوان این است که اگر این را
 در خوردن اندازد و خون را آب سازد و کسی را هر روز از چوب خربزه تازه مسواک کند
 باه و جابه او بفرزاید و در دندان دور کند و گرم و چنبدن دندان دفع کند و بوی
 دمان خوش گرداند و اگر آب برگ او از چوب یک کرده و چشم بچکاند تا سبک
 وضعیفی که باشد برطرف شود و مجرب است و اگر برگ و تخم او را کوفته یک توله با یک
 سیخ شیر خجور نذقی بسیار آرد و اگر بیخ و تخم برگ او با گانجی آمیخته و کوفته هر روز چهار توله
 خجور نذر برگ و غیره او را کوفته گرم کرده بر بولم بریزد و که خون از آن آمده باشد دفع شود
 تا سبب روزه بکشد و مجرب است **سحاح** لوفیج لام اول و جیم و الف و ضم لام ثانی و سکون او
 و طعم تلخ و بخت و طبع سرد و نجاسیت و دفع ملغم و صفرا و رکت است و اسهال و
 فروج زنان **خواص موصلی سیاه** اگر موصلی سیاه را با جوزهندی خجور نذر
 دشت بفرزاید و کرده را قوت دهد و در کس رفع کند و اگر بار و عنین کنجد خجور و زکام و
 ملغم دفع کند و اگر با نمک سنگ خجور و گریس آرد و اگر با تخم گداز خجور نذر شہوت
 زیاده کند و اگر بار و عنین ستور خجور نذر صد و هفتاد علت که از یاد بود دفع کند و اگر
 با کمیز خجور نذر و سرش شود و اگر آب سرد و خجور و تب سرد و دفع شود و اگر با پهل
 خجور و حمله باد با سه مخالفت دور کند و اگر باشد خجور نذر گرم بکشد و اگر با کمیز ستور
 خجور نذر تب پیوسته دفع کند و شہوت زیاده گردد و اگر باشد خجور نذر فروبی آرد

و اگر با سنگد و روغن کتان و شکر تری بخورند زهر مار کارگر کند و اگر بچرخ و زهر کس
 که گنگ باشد بدو گویا کرد و باید که ماده هفت بخورند و اگر با فلفل و زهر و خضیه که بزرگ
 شده باشد و گیزاده نشود و اگر با آب ذاک بخورند و ششانی خشم زیاده کند و گویا دو
 ماده گاو خورند زهر مار و زردی روغن اندام و کند خواص **سهاگه** که بزرگ
 سهاگه یک سیر و زهر کند و سه بار با آب ماش بشوید و تمام پاک کند و خشک سازد
 و با زهر آب جو تر بشوید و نگا دارد و اگر چهل روز هر روز یک ماشه بخورند و غده
 صاحب تناول نماید حفظ زیاده شود و عقل بنفیزاید و اگر دو چله بخورد و گریه و عورت گردد
 و بسیار سخن بگوید و اندیشه خیری و بخی کند و از مردم نامان عذر کند عقل و حفظ و
 بپوشد یاری زیاده گردد و دماغی الصنیه بر کس و یابد و اگر صد ساله باشد باز قوت
 جوانی آرد و پخته نوع پیسی و مرض دفع گردد و جوش چون زرتاننده نماید نقل از
 طب جوگی رتنامی خواص **مالکنگنی** انجلیکای تجربه کاران هندوستان
 نقل کرده اند چنین است که مالکنگنی به این طریق باید خورد روز اول یک دان و روز
 دوم دو دان و همچنین هر روز یک دان و زیاده سه کذا هفت دان و بزرگ دواز
 تر شش و خجرات و کنج و ترب و نیم و غول و فغان پیر نیز کند و تا چهل روز جماع نکند
 دل آرد روشن گردد و دست نشود و پخته نوع پیسی دفع شود و اگر از
 مالکنگنی روغن بکشد و در کف یا مالد خشم آرد روشن شود و اگر یک شنبه که
 چهاردهم باشد در آن شب روغن کشد و بوقت حاجت و خشم کشد و هر جا
 که خوابیده بود او را که نه بید و اگر از مالکنگنی روغن کشد و چهار شنبه ماه
 صفر و مباح چندی نام بخورد اند و بر اندام او نیز مالد و تا است و یک روز
 زین نزدیکی نکند و شوخ و مجرب است و اگر درست دانه مالکنگنی را در غول
 گاو خالص بریان کند و نگا دارد و هر روز یک کف از آن بخورد و چنان قوت

و اگر با سنگد و روغن کتان و شکر تری بخورند زهر مار کارگر کند و اگر بچرخ و زهر کس
 که گنگ باشد بدو گویا کرد و باید که ماده هفت بخورند و اگر با فلفل و زهر و خضیه که بزرگ
 شده باشد و گیزاده نشود و اگر با آب ذاک بخورند و ششانی خشم زیاده کند و گویا دو
 ماده گاو خورند زهر مار و زردی روغن اندام و کند خواص **سهاگه** که بزرگ
 سهاگه یک سیر و زهر کند و سه بار با آب ماش بشوید و تمام پاک کند و خشک سازد
 و با زهر آب جو تر بشوید و نگا دارد و اگر چهل روز هر روز یک ماشه بخورند و غده
 صاحب تناول نماید حفظ زیاده شود و عقل بنفیزاید و اگر دو چله بخورد و گریه و عورت گردد
 و بسیار سخن بگوید و اندیشه خیری و بخی کند و از مردم نامان عذر کند عقل و حفظ و
 بپوشد یاری زیاده گردد و دماغی الصنیه بر کس و یابد و اگر صد ساله باشد باز قوت
 جوانی آرد و پخته نوع پیسی و مرض دفع گردد و جوش چون زرتاننده نماید نقل از
 طب جوگی رتنامی خواص **مالکنگنی** انجلیکای تجربه کاران هندوستان
 نقل کرده اند چنین است که مالکنگنی به این طریق باید خورد روز اول یک دان و روز
 دوم دو دان و همچنین هر روز یک دان و زیاده سه کذا هفت دان و بزرگ دواز
 تر شش و خجرات و کنج و ترب و نیم و غول و فغان پیر نیز کند و تا چهل روز جماع نکند
 دل آرد روشن گردد و دست نشود و پخته نوع پیسی دفع شود و اگر از
 مالکنگنی روغن بکشد و در کف یا مالد خشم آرد روشن شود و اگر یک شنبه که
 چهاردهم باشد در آن شب روغن کشد و بوقت حاجت و خشم کشد و هر جا
 که خوابیده بود او را که نه بید و اگر از مالکنگنی روغن کشد و چهار شنبه ماه
 صفر و مباح چندی نام بخورد اند و بر اندام او نیز مالد و تا است و یک روز
 زین نزدیکی نکند و شوخ و مجرب است و اگر درست دانه مالکنگنی را در غول
 گاو خالص بریان کند و نگا دارد و هر روز یک کف از آن بخورد و چنان قوت

باده افزاید که بزرده عورت را خوش شود تواند ساخت و اگر مالک لنگنی را در شیر گاوس یا بچه چو شانه
 و عجزات بسته مسکه بستاند و مقدار هشت درم ازین مسکه با شیر برنج بخورد و مسکه
 سیاه شود و موسی سفید و بجزیره وید مجرب است اگر مالک لنگنی از شب سیاه شده با
 روغن گاو بریان سازد و چهل و یک روز بخورد و برپیش نکند اگر عینه باشد و گردد
 و اگر مالک لنگنی را در کثیر شیر یا شغال تر کنند و سه روز بتواند بخورد عورت و پدر شهوت
 او بسته گردد و مردی دیگر بروسه قادر گردد و اگر مالک لنگنی در غره ماه که روز یک
 شنبه باشد روغن کشند و از آن روغن و دوسه تا مذوق وقت حاجت در حقیقت
 کنند و هر جا که مال و فینه باشد و نظر آید و اگر مال لنگنی را در چوبه غوک تر کرده
 روغن از او کشند و بر قضیب بمالد قوت اسماک زیاده از حد شود و اگر عینه
 باشد و گردد و اگر مالک لنگنی را چهل روز بخورد عورت تر کرده بعد از آن روغن کشند
 و کسی را که برص سفید باشد بدرد که در اندام بمالد و نسبت و یک روز نیکو
 شود و مجرب است و اگر مردی را از میان سبزه باشد بیارود و شیرش را یک و انگشت
 مالک لنگنی در او بچو شاند چنانچه تمام شیر در چند روز هفت و اند بار روغن شود
 تا نسبت و یک روز بخورد و در یک عورت نرود و بفرمان آلهی کشاوه گردد
 مجرب است و اگر روغن مالک لنگنی را در جاسکی که بپخته باشد یا چیده باشد باقیش گرم کنند
 خنک کرد چنین کنند صحت یابد **خواص مندرجی** و آن دو است هفت
 و خرد و هندی جای دیگر کم یافته باشد و آن برگی دارد چون پودنه و گلی و در هندی
 چون نگه گلگون بوی دارد چون گلاب خواص آن دقتی که موندی باز گرفته باشد
 با من بیارود و با پنج و برگ در سایه خشک سازد و با سیده گندم در روغن گاوس و شرک
 بخورد و منافعی آن بسیار میند و مویهای سفید شود و چون دانه که مویهای
 خشک خواهد چید آنکه دانه خشک کرده و گاه در او و بخورد یا من که بسیار است

اگر مالک لنگنی را در شیر گاوس یا بچه چو شانه
 و عجزات بسته مسکه بستاند و مقدار هشت درم ازین مسکه با شیر برنج بخورد و مسکه
 سیاه شود و موسی سفید و بجزیره وید مجرب است اگر مالک لنگنی از شب سیاه شده با
 روغن گاو بریان سازد و چهل و یک روز بخورد و برپیش نکند اگر عینه باشد و گردد
 و اگر مالک لنگنی را در کثیر شیر یا شغال تر کنند و سه روز بتواند بخورد عورت و پدر شهوت
 او بسته گردد و مردی دیگر بروسه قادر گردد و اگر مالک لنگنی در غره ماه که روز یک
 شنبه باشد روغن کشند و از آن روغن و دوسه تا مذوق وقت حاجت در حقیقت
 کنند و هر جا که مال و فینه باشد و نظر آید و اگر مال لنگنی را در چوبه غوک تر کرده
 روغن از او کشند و بر قضیب بمالد قوت اسماک زیاده از حد شود و اگر عینه
 باشد و گردد و اگر مالک لنگنی را چهل روز بخورد عورت تر کرده بعد از آن روغن کشند
 و کسی را که برص سفید باشد بدرد که در اندام بمالد و نسبت و یک روز نیکو
 شود و مجرب است و اگر مردی را از میان سبزه باشد بیارود و شیرش را یک و انگشت
 مالک لنگنی در او بچو شاند چنانچه تمام شیر در چند روز هفت و اند بار روغن شود
 تا نسبت و یک روز بخورد و در یک عورت نرود و بفرمان آلهی کشاوه گردد
 مجرب است و اگر روغن مالک لنگنی را در جاسکی که بپخته باشد یا چیده باشد باقیش گرم کنند
 خنک کرد چنین کنند صحت یابد **خواص مندرجی** و آن دو است هفت
 و خرد و هندی جای دیگر کم یافته باشد و آن برگی دارد چون پودنه و گلی و در هندی
 چون نگه گلگون بوی دارد چون گلاب خواص آن دقتی که موندی باز گرفته باشد
 با من بیارود و با پنج و برگ در سایه خشک سازد و با سیده گندم در روغن گاوس و شرک
 بخورد و منافعی آن بسیار میند و مویهای سفید شود و چون دانه که مویهای
 خشک خواهد چید آنکه دانه خشک کرده و گاه در او و بخورد یا من که بسیار است

و تفتع دو اباست و اگر تخم موذی جمع کرده باشد شکرتری بخورد و هر طبعی رسد چنانکه مرد
 سوگند یاد کرده میگفت که بسیار ضعیف شده بود و یک سال مداومت باین دار
 نمودم از سر نو جوان شدم و دو سبب پنج سال اکنون عمر دارم و حکما گفته اند
 نویسید که در پنج موذی آب حیانتست تا آن زمان که باز نگرفته باشد یک جا کرد
 بسیار و بر وزن گاو شمد یک جا کرده بخورد و در چله تمام موی پیاه شود و اسرار
 بر کشف شود و این گیاه از اسرار حکماست که بسیار مفید است و در ماده قوت
 و جوانی و اگر گل موذی یک چله بخورد و چیز پاست مخفیات در نظر او در آید و در
 زمین پیش او پشته سیده نماید اگر پنج او یک سال بخورد و کامل شود و در آتش نسوزد
 و آب عرق نشود و چون پنج و بزرگ او را خشک کرده و ساقیده باشد و شکر
 بخورد تا سه روز قوت باه بسیار افزاید و وقتی از گیاهات عظیم الهفت
 میزد و است و طریق گرفتن آن آنست که وقتی که پخته باشد که روز یکشنبه
 واقع شود و رفته بر نهی که سایه بر نهفتند با پنج و شاخ و برگ و گل وید از زمین بکنند و تا پنجم
 شب در شنبه و قضای آسمان نگاه دارد و بعد از آن در سایه خشک سازد و نگاه دارد
 و هرگاه خواهد خورد از هر یک مایک بانبات و غسل آمیخته که بسیار مفید و مقوی
 باه است و هر که بپزد و در و شیره درخت کیلیه بپزد و سبب یک است از
 شیره مذکور داده که ل کند و بعد از آن هفت است از عرق موذی بدو نگاه دارد
 و هر قدر که این باشد مضاعف نبات مصری در شیره پنج کیلیه انداخته و تقوایم
 آورده و حباب سازد و بعد از آن روختی مذکور را در قدری روغن گاو برشته
 و در حباب نبات مذکور با شیر کیلیه انداخته مخلوط ساخته و الا چه
 قرض از هر یک یک توله و نیم توله خشک و کافور داخل ساخته و بعد بر سر انگ
 گدازد و بپزد و با شیر پنج و شیره شیرین کرده بخورد که بسیار مقوی باه است

و اگر بخواهد از پنج موذی
 سبب اصل که گفته اند
 و در پنج و یک قوت بسیار
 علم بسیار و در پنج و
 و در پنج و یک قوت بسیار
 و در پنج و یک قوت بسیار
 و در پنج و یک قوت بسیار
 و در پنج و یک قوت بسیار

وزنگ و روی را سنگ گردان و نوع دیگر محراب حکیم حیدر علی
 رو دست دو ماشه شکر دو ماشه آسخته بخورد که بسیار نافع و مقوی باه است خواص و
 رخت سرس اگر پنج سرس سفید و درهن گیند اسماک شود پنج کدو و
 تلخ یعنی تو نبری که در تخم او تلخ باشد بماند در کسوف چون آنرا در کمر بند
 اسماک شود گل مهندی چون او را بچو نشانند و باقیه سیاه آسخته حب
 فرو بند اسماک شود تا وقتیکه آب لبو بخورد خلاص نشود و برک که سوخته
 باریک ساتیده و بقیاس بنیدرم حب سازند و اگر حب از آن بخورند نطفه مرد
 و زن یک جا بجهت نهس مولی چون در سایه خشک کرده کوفته و بختیچان
 شکر تری یار کرده چهار درم بخورد و با نیم شیر خام بخورد و قوت باه و اسماک شود و نه
 و رخت نیم تلخ او شباهه السیت که هر که در زیر سایه او باشد همه چیز او
 تلخ شود و ذائقه تلخ گرداند و هر چه بخورد و بنوشد همه در طعام تلخ شود و کمترین پخت
 مولف محمد رضا الدین در پخته تبرکام از مضایفات خاندین در زیر سایه انجبین درخت
 مستصفی صفات مذکوره رسیده که یک ضلع آن نیم خاصیت داشت هر که
 و زیر سایه او می شد همه چیز او تلخ میگردد و در ضلع دیگر سیج اثری از تلخ نشود مثل سبزه
 مستعار بود و از آن درخت بلسان می تراود و کار آگهان آنرا طر فهار و اند
 و در عمل با و و با خصوصاً و است خدام کار بند من گنج یاد آورند نوع دیگر
 مقوی و مجرب بسیار و قدری طلق نازک و با شکر سیاه در سرگین گاه شمر
 داده بعد آورده چرم آنرا آهسته صاف کرده طلق را از نیم جدا کرده و ورق
 ورق نموده شورده و در وسط ریخته در کولیه کلی نموده با گل حکمت سبزه خشک کرده
 زمین را حفر نموده قدری سرگین اسپ بخیته کولیه را گذارده روی آنهم سرگین انداخته
 آتش داده گذارده تا خشک شود بعد بقدر که بخت در تباسه که نیم شکر بوده باشد گذارده

و دیگر سیاهی را با روغن
 کند و در کدو با روغن
 نماید خارش را دفع سازد
 و تلخ آن مقوی طبع و
 بسیار بچشم داده کند

مرف نموده از تشنه اجتناب نموده که قوت باه و اسماک خواص را آورد

حب ابن حارث نافع است بر صر از مخرجات

حکیم کمال الدین حسین ولد حکیم احمد شیراز

بلید کالی منقی بلید سیاه صبر قوطی اندوزت مثل اهر کینج عفضل تخم خنفل حوت
اسمین سقر قاسم شونیز نیره کرمانی ملح اندرانی عکاک رومی از هر یک یک تولد اخرا
کوفته و بخیه تاب نظرون سحر شسته جها ساخته هر شب وقت خواب بخورند شربت
دو شقال بگل قند سرشته فرو برند طلا که منع روئیدن هم کنند در شیت زمار و شیب
منسل مدت مدید بگیرند قیولیا و اسفنداج رصاص از هر یک جزوی شب بمانی جزو
سحق نمایند جابر البنج الرطب طلا کنند طلا احمد رین باب بگیرند زبر البنج و سحق نمایند
سبر که و طلا کنند بکن موضع و مداومت نمایند عرق کل بیدانخیر بر که
نخیرم از ان خوبند انقدر باه افزاید که چهل عورت را در شب خوشنود تواند ساخت
مرکب اهل بند حبت قوه معده و اشتها و ما صمد و قوت باه و نشاط و قوا
سیار و منفعت تمام دارد و بگیرد لایچی و شقال جزو و شقال سیاه و ده شقال جو بچین شقال
نخفران پنج قیوب صد شقال کوفته و بخیه با دو حیدان عمل معجون سازند شربت
از وی پنج شقال یا دو شقال **مرکب و گیکر** نیم از ایشان این معجون چهار
داروست جمله تمارادفع کنند و شیم را نفع رسانند و اشتها آرد و آب سنی زیاده
کند و بلغم را زایل سازد و بگیرد و املی بلید بلید حیر مغز از هر یک برابر سه وزن عمل کف
گرفته تقوایم آرد و ده معجون سازند فایده اگر در کینکتر کند و نده با گل و بار و بر
و بخ سبانه و سایه خشک کند و کوفته و بخیه از نخیرم شروع کند و هر روز بخورد
زیاده کند چون بهشت در هم رسانند ازین زیاده کند تا شش ماه بخورد و سوی سیاه

و گیکر نیم از ایشان این معجون چهار
داروست جمله تمارادفع کنند و شیم را نفع رسانند و اشتها آرد و آب سنی زیاده
کند و بلغم را زایل سازد و بگیرد و املی بلید بلید حیر مغز از هر یک برابر سه وزن عمل کف
گرفته تقوایم آرد و ده معجون سازند فایده اگر در کینکتر کند و نده با گل و بار و بر
و بخ سبانه و سایه خشک کند و کوفته و بخیه از نخیرم شروع کند و هر روز بخورد
زیاده کند چون بهشت در هم رسانند ازین زیاده کند تا شش ماه بخورد و سوی سیاه

بادام تلخ منقشر و پودنه تلخ لفظی و انسنتین رومی و سداب خشک و نامخواه
 کوفته و خجسته و درم بابک و ازین چهار بخورد اگر حرارت باشد بر پهن کند
 بر طرف ساختن بوی شراب از زمین بیدار و غوره پنبه
 وانه که نیم رس باشد و به خجسته باشد و آنرا در ساینه گاه در دو بهر گاه خواهد دفع بوسه
 شراب نماید این را بنجاید بوی شراب جملگی منقود گردد و همچنین اگر سعد و کبابه و درم
 بنجاید و سنون کند من گنج باد آورده بود که شتقاق زبان را سودمند بود
 طباشیر سفید و کبابه و نشاسته و کشتنیز خشک و عدد منقشر و تخم خرفه از هر یک
 قدری کوفته و خجسته و در دمان افشانند و زبان بنیک بدان مالند و بعد از آن پیله
 و پیله مرغ بکار برند سنه صفوف که اشتها را طعام آورد و تقویت معده
 کند استاننج از خریک و درم سنبل صفت و درم کوبندوبان سرد نباشند
 سنه صفوف از مخرجات حکیم نظام الدین گیلانی
 قوت معده میدرد و دفع رنج نماید و باطبع کاسر لطیف است و پیش از طعام
 و بعد از طعام میتوان خورد و گیند نفع خشک و ده متقال سیاقی بختقال فلفل و متقال
 نمک کیمتقال کوفته و خجسته سفوف نماید شربت یک متقال یا دو متقال صفوف
 که کس نفع کند بگیرد امنیون و تخم ازبانه از هر یک سه درم نامخواه یکدرم
 مانند دارو یا حمله کوفته و خجسته بر باد او قدری از آن صفوف سازند صفوف
 که سیلان سنه و درمی باز دارد و برای آن تخم خشتاش و وض و تخم فعد از هر یک
 یکدرم پنج مملک سی درم ورق گل سبغ و گلنار از هر یک یک درم مجموع کوفته
 و خجسته با یکدرم گریبا منیز و بهر باد او بقدر یکدرم از آن باوه و درم آب ماست یا
 دوغ یا آب قبله از حصار باز خورند فائده اگر تخم پنجه کشت و ریش و پست
 بگستر اند منع احتلام و سقوط کند من اختیارات پهنیک و گریاشتها آورد و قوت

و به توبه با ۱۲۰

مانند و هدیاشیر و درم بابک سیر نبات یا شکر یک جا کرده باشد سفوف نماید
 سبکی و دیگر درین باب بهنجیل ناسخوای بلبله بلبله فلفل در از فلفل گریخته طریح
 بنج کنگر که بزرگ بقول نمک سوده نمک سیاه نمک سنگ افرای متاوس
 کوفته و بخیته هر روزه باشد تا سه درم بخورد و سفوف که چون زمان استعمال
 نماید از عرق اعضای ایشان بوی خوش آید یار و برگهای کاسه کوسه که بهنجینه
 باشد از پلاس که درگاه گویند و فارسی تپه دان غنچه های برگ را بریده در سایه خشک
 کنند و گویند و از پلاس بپزند آنرا اگر دو سیر باشد این سفوف باشد یک سیر شاک
 قند یا نبات یا شکر تری باید که ضم نموده زنان بکار برده سفوف بهدرین باب گل آبه
 شگفته که آنرا سول گویند هر قدر که خواهد و در سایه خشک کرده کوفته و بخیته از پلاس
 بگذرانند و دو حصه ازین تا یک حصه بپاشد آن سفوف بپاشد و در صبح و شام یک
 کف یا کم نراده ازین نان بخورده باشد که از عرق و عروق ایشان بوی خوش خوا
 آمد و بخت و دوست نماید روز و اثر را بخیزد و بدست هر چند بیشتر سفید تر و سفوف
 عمو و اصلاح رطوبت معده و بیاض غلیظ بکند و صفت آن به صطک کبابه فلفل
 از هر یک پنج درم عود بندی است و درم مشک سه شقال شکر طرز دست
 درم کوفته شربت سه درم بهیبه استعمال کند سفوف حلیه که نافع است جهت
 دفع معده و بخیته طعام قوی شکم و قیاس سریع النفع است بگزیند از اجزای بلبله بهنجیل
 نمک سیاه از هر یک کوفته و بخیته سفوف کند و اگر قیاس شکم بیشتر باشد تر بر و باویان
 مساوی افرای دیگر بپاشد تا نیکو بپاشد تا نیکو دهد و پیش از طعام میتوان خورد
 شربی بوزن نیم سیر شاهی بجزون تریاق کبیر که شخ در قافون ذکر نموده و سفوف
 خود ساخته و صاعب و خیره نیز ذکر کرده مشوب بشخ ساخته خواص و منافع بسیار
 دارد و از آنجا به قوت باه افزاید و دفع سموم کند و در و مگر و سپر و فغان فایز

سود و در مجرب است اخلاط آن قشور اترج خطیاست تا صاحب لبسان برگ باد رنجوبه
 زرباد و در پنج عقر بے از هر یک چهار درم مشک عینر از هر یک یک مثقال عود
 هندی و دو مثقال قطره دار سیبیه و ج زعفران نارون استثنی افیون از هر یک درم سه
 درم فوّه قطره سالون از هر یک دو درم و نیم تخم چتر تخم گندنا لسان العصاره ^{لفظ} حب
 از هر یک دو درم عمل دو وزن و نیم ادویه شربت یک مثقال پس از شش ماه
 استعمال کند مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در اول سه درجه من میزان الطبع
 قطب شب حب البهجت از نسخهای میر محمد باقر
 و اما وصف آن فلفل سیاه سبب مثقال فلفل سفید پنج مثقال دارچین
 زرباد از هر یک دو اذره مثقال سنبل الطیب مثقال دار فلفل شش مثقال سعد
 کونف و دوازده مثقال در پنج عقری نه مثقال زنجبیل چینی مصطکی از هر یک یازده
 مثقال زعفران و پانزده شری سه مثقال عود قاری قرقل میل لب از هر یک نه مثقال
 تخم کرفس است و دو مثقال زعفران سانج هندی کباب چینی اسارون حب لقا
 مرصاف از هر یک شش مثقال جد و اخطائی پنج مثقال مشک خالص سه مثقال
 روغن لبسان هفت مثقال افیون خالص هصری سه مثقال صمغ و گلاب
 بقدر احتیاج مزاج گرم در اول درجه دوم خشک در دو درجه و منس منس
 حب جد و از منقول از حکیم ضیا خاں آن غریبانیست
 آنچه رسیده است اینهاست صمغ بلخ را فانیه اوید و بادراشکند و فرج تمام
 آورده با بر انگیزد و رنگ و روی کسرخ گرداند در مجامعت و دفع سرعت
 انزال سبب نظیر است در چشم را نیکو است و روشنائی بفرزاید و اشتها
 تمام آورد و بضم طعام کند و معده و دل و دماغ را قوت دهد پیش از طعام و
 بعد از طعام توان خوردن صفت آن زنجبیل و در پنج عقر بے راس انیسون

پوست بپایند و همین از هر یک چهار مثقال نذر البیض کباب یعنی عاقر قریح قریح
 عربی گاو زبان سعد کوبه تخم کدو و اسبند لسان العصاره کشنیر از یانه از هر یک
 سه مثقال سنبل قاقله فریون رندا و نذر یونجه صندل و صندل و ام صندل و نذر
 از هر یک دو مثقال مشک عنبر و اریدنا سفید و سدر و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل و زنجبیل
 یک یک شفتال خصیته العشب مسد یک نیم مثقال آله
 مقشر شفاقل از هر یک شش مثقال فلفل و سار فلفل از هر یک ام مثقال حنظل
 پیتر نمد انگه افیون مسد و پنج مثقال بطریق معمول حب ساندل حب جدا
 قفل از حکیم نظام گیلانی افیون که در مضم طعام و اشتها آوردن و قوت دادن
 سعد و دفع غشیان و دفع تب ربعی و تب بلغمی و دفع بعضی اندرون و بعضی اسهال
 و بر آگهی تن و موادی و با فروشن خسار صیاف کردن رنگ بی نظیر است اخلاط
 جد و پنج مثقال فلز میریک مثقال زعفران دو مثقال بادرنجبویه یک مثقال مشک
 نیم مثقال و پنج یک مثقال کافور و دو انگه افیون و جوز بو اسبابه از هر یک
 یک مثقال صندل نیم مثقال عصاره زرشک تقویم گلاب بقدر حاجت اجرا
 کوفته و خجته و آب زرشک سرشته حب ساندل هر یک ام بقدر نحو پیش از طعام
 و بعد از طعام میوان خوردن گنج باد آورده حب جدا و از حکیم عجم و الدیوب
 محب جدا و ایندی سنبل طیب و قفل و رندل و پنج عطر به حب البافار عاقر قریح
 و ایندی از هر یک دو مثقال فلفل نذر البیض از هر یک نسبت مثقال صمغ عربی
 زعفران از هر یک پنج مثقال تخم کدو پوست بیرون پسته مسد از هر یک سه
 مثقال کوفته و خجته افیون پانزده مثقال گلاب بپوشند و حب ساندل و در سایه
 خشک نمایند و یک حب جدا و از زعفران ده مثقال عاقر قریح
 فریون از هر یک دو مثقال سنبل با فریون شیک خالص از هر یک یک مثقال مسد

صفت شتال در پنج عقر به حساب افکار و از طفل عود و صراف افیون از هر یک
 پنج شتال تخم کرم من شست شتال و بجای آن از هر یک سه شتال ادویه کوفته و
 بخیه بوی در این پخته شده حب سازند بمقدار نخودی منه **معجون اشرف**
 متفق جمود حکما سببی است وقت ساعده افزاید و اگر خواهند قدری افیون نیز
 کنند صنعت آن بلبله زرد بلبله آله از هر یک شصت درم طباشیر نیار چنبر از هر یک
 یک درم مغز باد و طفل در از طفل گرد و جمود از هر یک ده درم کوفته و بخیه درم
 درم نبات اجلاب کرده و بطریق علو اسجود سازند و سید و شصت غلو و نیک
 و هر روز ناشتا از آن کی بخورد و **معجون سلطانی** برای اساک و باده میباید
 صنعت آن موصلی سیاه بنجیل جوز بواقر فضل قاقله تخم مذوک و ارغنه و آن
 فستقاش تخم خیار باد رنگ تخم نیار تخم ترب سعد بلبله کوکنا آله از هر یک شش
 درم و غسل کف گرفته معجون و بمقدار طبیعت مزاج و تناول نمایند **معجون**
فشاط العاشقین که تقویت باه کند و دفع ضرعت انزال نماید صنعت
 آن ب باسته نشاد و درم جوز بواقر پانزده درم قاقله صغار و کبار دو درم و طفل دو
 درم زعفران پانزده درم مشک و فاشه عود و ده درم تخم ده ثوره یک ماسته
 نذر البیج چهار درم مالک گنجه سه درم خرب و عظیم خیدرم و ارغنه نه درم باز و ده درم
 موچرین خیدرم تخم نمند سوک ده درم کرفس ده درم تخم گل سرخ و دو درم
 دار شیشمان خیدرم کا کرا سیبکی خیدرم طباشیر سه درم بنج نهنگره پانزده درم
 موم یک درم فوفل پانزده درم شرفه اطراف پانزده درم حبث بلوط خیدرم قسط
 ده درم حب الاس پانزده درم قشور نان ده درم بلبله زرد پانزده درم پوست
 بنج کنار بنجکی ده درم پوست بنج مولسه ده درم زنجبیل ده درم صمغ عربی
 ده درم حبل و پنج درم گوگرد خیدرم عنبر اشوب و دو درم و رقی طلا چهار پاره

ورق فخره پنج ماشه غسل بقدر کفان بطریق متعارف معجون سازند معجون

نشاط المعشوق

صفت آن جوze بوده درم سیاسه دو درم و نیم پند
نخیر رم قرقل و ارچینه طباشیر خار و شک از هر یک نخیر رم افیون خالص ده درم
بنج موته محر است دو درم روشن با دام ده درم خصیه الشکلیت نخیر رم با لکته

نخیر رم اجو این خراسانی نخیر رم شیر یک درم زعفران نخیر رم جزو اعظم ده درم جند
بیت فرغیون از هر یک نخیر رم اصل السوس دو درم رگ یک باسی نخیر رم ورق طلا

چهار ماشه ورق فقره شش ماشه مرورید نامفته ده درم کرباب یک درم یا قوت رسان
یک درم فلفل چهار درم معطر که روی عده درم شک شکر کی یک درم عاقره چهارده درم

گاو زبان سه درم و غسل صغری بطریق متعارف معجون سازند منه قند سیر کند
افیون آنست مثلا شخصی که یک روز در وقت یک سبغ افیون می خورده

باشد که دو سبغ افیون را در یک شقال اجو این سبغ سبزو بن دست و چهلوز
خوراک افیون را که هشتاد و سبغ بوده باشد چهل شقال اجو این مزوج ساخته هر روز یک

شقال اجو این خالص را داخل یک شقال نموده اجو این که با افیون مزوج ساخته
نیز گیرد و دو صحنه نموده هر وقت نیم شقال بخورد تا چهل روز بدین دست و عمل کند اگر صفت

تخار فلبه کند هر روز نیم شقال اجو این خالص داخل نماید یونانی یا اجو این خالص را
سازد تا یک شقال رسد تا با الکلیه افیون بدل اجو این خالص باشد معجون

گذاشتن افیون

جوze بود یک سیر قرقل یک سیر اجو این خراسانی نیم سیر
شیره درخت کنبه یک و نیم سیر کچوب او را بطریق مندل ساتیده گرفته باشد ادویه

کوفته و بقیه باقی شیره شسته غلو لهانند و دو یک ماه تا یک نیم بی تشویش افیون
خواهد گذاشت زیرا که در کینه قوت قاضیه فوق احد است و اسباب و عوارث
دارد معجون گذاشتن افیون بنج کثیر سفید طریق مندل ساتیده

سردرم با بچی آس کرده شد سردرم سینه سوزش و دانه درم برگ کنار سینه
 و چهار درم طبعه چهل و هشت کوفته و نیمه نقد در یک درم حب بنفشه و یک سیاه کدیر
 افیون بخورده باشد درم ازین دارد بخورد البته خلاصی از افیون مسیر گردد و سینه
وال سجا پوری که در آن مشهور است در آن ملک و از آنجا با طراوت
 شخصی بنده و نسخه این را مخفی دارند قرقفل فلفل و زعفران فلفل سیاه فلفل گند و پاپون
 و بنفشه الایچی پوست ترنج مندل کچرگل و ناله کله کل سیول عاقر قرقا گل صندل برگ
 ترنج سلیخه هر یک خولجان کنایه احمد و مودنه سینه سوزش و دانه درم عود
 پیچیدرم این اخبار اگر کوفته و نیمه یک سیورق النشا طریح سیرج و یک سیرغن یا و
 سیر سیده و روغن بریان کند و با ورق النشا طبیا بنیزد با دویه آسینه و نشه و شکر چای
 گرفته شش سیر بمالد تا مثل پشته شود و بعد از سرد شدن مشک و زعفران بقدر
 حاجت انداخته خلوه کندی بنزد مقوی که مزاج با بعدا موافق است و در
 اسکا نیز و غلی دارد و بتاند سه عدد و جوز بوا و اندرون آنها خالی کرده نیم تولد
 افیون را سه حصه کرده در هر جوزی یک حصه کند و سر آنها را محکم نموده برشته بندد
 و دو سیر شیر گاو در ظرفی کرده چوبی بر سر آن گذاشته جوزهای مذکور بان چوب بوی
 میا ویزد که جوزها در میان شیر آویزان باشند پس سر آن طرف پوشیده بآتش نرم نقد
 بپوشاند که جوزها شیر را در خوردند میان آن نمایان شوند بعد از آن بر آتو رویم
 تولد زعفران و یک تولد و این چینی بان پاک کرده با غسل خوب صلایه کرده و مقلد
 حبه سرخ جبهانند و نقد بر داشت طبیعت از آنها تناول نمایند که بسیار
 مقوی است مختار چه یک کدیر و نیمه جوشی مقوی که صفرای مزاج را
 شامیت است بتاند کافور و دانه سها که سوخته مندل مشک از هر کدام
 ماسته دار سینه قرقفل فلفل و از آن هر یک یک تولد زعفران مروارید با نسخه

مر جان از هر یک چهار ماشه اگر نیم توله بسیار یک ونیم توله اخبارا کوفته و نیمه غسل
 غلوه باند که نجاست مقوی است **لشخه گندک** چهار ملبولی گندک
 در شیر صاف سازند و گندک را از شیر بر آورده خشک کرده بکوبند و نرم سازند
 و در ظروف خرد آهنی کرده زیر آتش کنند چون نرم شود آب گیسوی از سه وزن ملبولی
 در آن ریزند و وزن یک ماشه بخورند اما بر وزن گاو حب ساخته باید خورد که
 جمیع چیز با نهایت خصوصاً قوه باه را در فصل حیثه و اساده نباید خورد و به فضل و کمال
 موافق است **منه شتر آب** انجیر قوه کرده بدیده با بغیر اید و غوطه تمام آورد
 و مننه زیاده کند و شانه از ریگ و بلغم پاک گرداند و قوت مجامعت بدید
 بستاند انجیر سیاه و یاسفید و دمن در پنج من آب بپزند تا یک من و نیم بماند و با
 یک من نخود و پنج من آب بپزند تا یک من و نیم باز آید آنگاه هر دو را بدست بماند
 و صاف کنند و کمین و نیم غسل بر سر وی کنند و در چینی و خولجان و قرض و قرض
 از هر یک یک درم و زعفران بخورم مجموع نیم کوفته در قهر بسته در آن اندازند و
 بقوام آورند شربتی پنج مثقال لغو کنند پیش از غذا و بعد از غذا نیز شاید و اگر
 گرم خوردیم شاید **منه شتر آب** عود و هندوی معده را گرم کند و دفع
 سر وی نماید و گروه را قوت دهد و با بغیر اید بسیار و عود خالص سه درم و نیم و قرض
 از هر یک ده درم و غلغل در آن ده درم حمله باریک آس کند و در یک من گلاب
 بپوشاند چون نیم من بماند صاف نموده و نیم من غسل صاف در او کنند و باز بپوشاند
 تا بقوام حباب رسد آنگاه فرو آورده شربت نه درم تا بیجده درم است
شربت مونیوه سیه پاری یک سیر و گلی ده سیر تا نونه غلغل مونیوه از هر یک
 جو کوب کرده با سه من آب بپوشاند تا یک من آید آنگاه بستاند و صاف نماید
 و در ظرف چرب کند پیش کتری قند کهنه غسل خالص از هر یک پنجه گل و ده تکه

سینه سیر جو کوب کرده در آن داخل کنند و دانه لاسیخه فلفل گرد و اچینی تریج تر فلفل
از بزرگ چهار درم فلفل در از نیم سیر خولجان و آگنی سیر برگ قنبول کنه صد عدد و آن جلوه
اس کرده در جامه بنبد و در سبوی مذکور اندازد و هر یک سو مهر کند و در زیر گزین
نهد و بعد از هفت روز باز کند و بنجداند و باز مهر کرده هفت روز دیگر بدارد و سبوی
بیز کرده و قریبه بدارد و بعد از سه روز استعمال کند شربت یکسیر نبات مقوی است

قائده در دفع فی شرمی عورت رخ بجالو هر زن که شرم
باشد سحر اندازد و شرم پیدا شود **قائده** و **طوطی** دفع احتلام باید که روز
یکشنبه پیش از آنکه سایه برگردد دستا زد و رخت آگ سفید و باخود نگاهداری و باران
خود بنهد و یاد کند که کرده با خود دارد و از احتلام باز دارد و الهی این نریم خلوت که کنار
مقربان طالع را بگلهای عیش نواخته و حبیب باریا و تنگان بر چند ابرویش شاه و سوسه
محل جلوه تلخ و فوی حور زادن و منزل ترک تارنی گلخیزان باد

و کبریا و قنبر
صفت عورت
نخستین سحر
احتلام نشود

بود از من سر ام گلخیزان	شده این نریم پر گل چون خیابان
تلفگی نهوشان سحر جالاک	که سروستان شده از سایه شان خاک
بیای از قدر عتاف بر دارند	بگستان نهال از جلوه سبز بند
کنند این دلبران که جلوه بنیاد	و در خط غلامی سرو آزاد
سرو عشاق را اینجا زنا سوز	چو اشک شود بنشان خون چکید شور
که داده عمرشان تیغ سیه تاب	زهر قتل عاشق از نمک آب

نریم سوم موسوم نریم راحت و آن این مهت
بریک آسایش و صحبت آسایش و بیان حمام
و فوائد آن منقول از رساله حکیم ولی گیلانی

در شری

پیش پدید نهانند که حمام و اعتدال اندام ظاهر و باطن ابدان از فضلات و اوساخ
 پاک و پاکیزه گردانند و سبب تحلیل و تحلیل و بهترین حمام آنست که قدیم البیاض و بعضی
 و عذب الماء معتدل الدمازی که اگر بنای وی جدید باشد بر آئینه بخار آبی که از آن
 مرتفع گردد و گرمی را بجا بیاورد بنابر مخالطت آن کیفیت کج و نوره و این کیفیت سبب
 سفوت دل و بوی گرم و دواب و هوای حمام را نیز به نسا و گردانند و سبب زیاد
 تحقیق گردد و پس بدن نیز از وی متضرر گردد و بر خلاف بنای قدیم نهانند که بواسطه
 طول عهد صورت کیفیت کج و نوره شکسته شود و این بضرر تا خالی ماند و اگر فضائی و
 تنگ بود و هوای آن زود متغیر از کثرت انقباض مروم و شکست که آن سبب
 فضلات قلوب مختلفه الکلیفیات و آن عجز نیز که از اوساخ حمام و نجاسات آن
 مرتفع گردد و معاون این تغییر بسل گران بود و استنباط نماید جوهر دل و روح
 فاحش بیدار و چون فضائی حمام وسیع باشد هوای آن از سرعت تغییر محفوظ ماند و
 اگر آب عذب نباشد بر آئینه مخلوط خواهد بود و بجهت بی اثری کیفیت معنی مثل
 گوگرد و زنج و نمک و مطرون و امثال آن و شک نیست که اینها موجب بضرر
 بدن گردد و بنابر کثرت تحقیق و تحلیل برخلاف آن عذب که آن موجب طیب
 شود و اگر هوای حمام معتدل نباشد و حرارت و برودت ظاهر است که غرض
 از حمام مطلوب است بر آن تنفر نخواهد گشت چه اگر بسیار گرم باشد موجب کثرت
 تحلیل و تحقیق و کرب گردد و اگر بسیار سرد باشد سبب ترید و شکست شود
 بیاید و آنست که بنای حمام مشتمل بر چهار خانه بود بر ترتیب خانه اول سبب است
 که در آن خانه برهنه شوند و لباس آنرا بگذارند و آنجا نهار و عوب مسلح گویند و آنرا
 قوس جامه کن و خانه دوم را سردخانه گویند و اطباء آنرا بیت طیب نامند و
 آن شرب و ترطیب مراح نماید زیرا که آنجا از محل آتش دور است و در آنجا

در این حمام از اوساخ پاکیزه
 و سبب پاکیزگی و سبب
 در این حمام از اوساخ پاکیزه
 و سبب پاکیزگی و سبب
 در این حمام از اوساخ پاکیزه
 و سبب پاکیزگی و سبب

بگوید که پیش از مقدمه غشیان و صدراع شود علامت افراط است پس و طبیعت
 که از حمام بیرون آیند و الا منعفت فحالب گردد و موجب مرضهای گلی شود و
 لائق آن است که هرگاه از حمام بیرون آیند پیش از بدین برآید و سار و از اسنجه
 بوده مخصوصاً در رشتگان و هیواناتی سرد و بنابر آنکه برودت ناشی خارج در بدن
 بواسطه انتقال بسامات نفوذ در باطن نماید یا حرارتی آبی که در حمام مشتق شود
 بواسطه هوای خارج زائل نگردد و سبب سردی بدن و موجب سده و نزل شود
 کسی را که در عضوی از اعضای وی درمی باشد یا تفرق اضمالی مثل باجه است
 از حمام اجتناب باید نمود زیرا که حمام مواد را حرکت دهد آورده و تفرق سازد
 و طبیعت آنرا بوضعی بریزد که در آن وضعی باشد و آن فرید علت است و همچنین
 که اجتناب نماید از حمام کسی که تب عفونی داشته باشد پیش از دفع مواد زیرا که
 حرارت حمام موجب زیاده و تفرق شود و باعث شدت تب گردد اما اگر
 مواد دفع یافته باشد حمام منفعت رساند زیرا که حرارت حمام و تفرق آن
 مواد را آب منی و سرعت از بدن دفع نماید اما در تب غیر عفونی مثل قضا و حیا
 بویچه بخورید حمام نموده از شرط اعتدال و شک است که حمام بعد از طعام
 و طعام بعد از حمام هر دو موجب فربهی بدن گردد زیرا که درین دو صورت موجب
 غذا پیش از آنکه طعام می نماید بواسطه شدت حرارت لیکن خوب سده است
 بنابر عده کمالات مضمم پس از سده اجتناب باید نمود و استعمال سکنجبین و بازو
 بمقتضای اختلاف امر در صورت ثانی فربهی کمتر باشد از صورت اول بنابر آنکه
 درین صورت جذب غذا کمتر است نسبت قوت حرارت اما غن سده نیست
 بواسطه کمالات مضمم در وقت و لطافت غذا و استعمال حمام بعد از اتمام نخ
 و کمالات انضمام طعام نیز همین حال دارد که فربهی می آرد و بخوب سده اما از

سبب شدت دفع اول
 سبب دفع سیم و چهارم

سبب دفع اول
 سبب دفع سیم و چهارم

سبب دفع

فربه انصورت اول کثیر باشد بنابر نقصان طوکار کمال انضمام حاصل شده است
 و از صورت ثانی زیاده بر کثرت حرارت در مصیورت و شک نیست که استعمال
 حمام در وقت خلوصه از طعام بدن را خشک و لاغر گرداند زیرا که در مصیورت
 تحلیل است و بدل با تحلیل نیست و منرا و آنت است که مردم آسوده قلیل الکیاست
 در حمام استعمال بود این نیز نمایند از آب و گرم عرفانه نکش فرمایند تا عرق کنند
 زیرا که بدن این جماعت از فضلات خالی نیست پس احتیاج دارد و نیز پس
 که دفع بطوب و فضلات نماید و مردم محنت بواسطه کثرت ریاضت حاصل
 شده با استعمال آب تعدیل باید و چون بدن این جماعت خالی از فضلات است
 در گرم خانه عیدان توقف نمایند تا اخلاط صاحه تحلیل نشود سشن اندام آب
 سرد موجب تازگی قوت بدن و طراوت بشود که در دو حرارت غرضی است که در
 و مایه تضرع و نشاء اول شود و غنفت افزاید و قوی و شمع سازد زیرا که کشف مسامات
 و تعدیل حرارت نماید پس قواد حرارت روح همه در باطن مجتمع گردد و باعث این خواهد
 شود اما لایق آنست که این عمل در میان نور باشد که برودت آب و هوای سبب هوا تا
 اشعه آفتاب باشد و حرارت بدن غالب گشته و لیکن این عمل مناسب آنانی است که
 گرم است بشیر طراکه گوشت بدن ایشان در مرتبه اعتدال بود زیرا که در بدن سرد و
 آب بود و با حاق سرد و موجب قدرت گردد و بدن خزه و مردم پس بواسطه برودت و
 احتمال برودت آب نتوانند نمود و بنابر اینست که اطفال محروم پس را از این منع کرده
 بواسطه ضعف حرارت ایشان از مقابله سردی آب و همچنین اصحاب اسهال و اسهال
 نزله و کسیکه طعام در معده وی فاسد است منع کرده اند آب سرد زیرا که آب سرد و شیف
 اعضای ظاهر نماید پس هر متوجبا ملن گردد و صاحب اسهال و نزله را مزید
 علت اسهال و نزله شود و صاحب معده فاسد را طعام فاسد و معده متشنج گردد

و از آن بجهت فاسد متصاعده شود و علت و اردو در کمر گرد و غسل نمودن
 تاب چشمهای که غالی از کیفیت معدنی نباشد مثل کبریت و بوق و نمک و نظرون
 و امثال آن تحلیل فضلات نماید و دفع شیخ کند و مفلح و در نقش اسود و منبسط
 و حکم و حریب را بر طرف سازد و عرق النسا را فائده دهد و شستن اندام تاب و یا
 و دفع جمیع امراض فرسوده نماید و در هر عضو از اعضا که باشند مضموم و اعضا
 و صیغ استنراج را بعضی اوقات موجب ترطیب بدن شود و اگر بدان
 مدار است نمایندگی افزاید و حریب و حکم آرد و حریب صحبت اول
 و ر قوی گردانیدن باه و سبب نقصان مبین در
 مقدمه فصلی و خاتمه در بیان انتشار آلت
 و میل مباشرت پوشیده نماید که سبب انتشار است و مصب قضیب است
 در طول و عرض و محقق سبب انصباب ریح و روح و خون بسیار بآن عضو که
 چون روح حیوانی بجانب عضوی متوجه شود و هر آینه با وی مقداری خون میرساند
 روان شود که غذای روح دهد و حفظ صحت او نماید چه در حکمت مقرر است که او
 حصول روح حیوانی خون است و ازین جهت است که هنگام انتشار رنگ سرگشته است
 رخ گردد و در حیرتش تقیل و آن انتشار در وقت خواب بیشتر بود از بیداری
 بنا بر کثرت ریح و روح شریانی در آنوقت بواسطه قلت تحلیل که در خواب باشد و در
 خواب انتشار بیشتر باشد از اول خواب بنا بر کمال مضیم طعام سبب طول مدت
 تاثیر حرارت در غذا و باعث انصباب ریح و روح در بطن عضو شهوت مجامعت
 سبب کثرت حصول تنی با جدت آن زیرا که چون ماده در بدن آدمی بسیار گردد
 یا از حالت طبیعی بواسطه عارضه تغییر یا بطبیعت دفع آن مشتاق گردد و چون در

و کجاست که چشمها را
 باز و عرس است
 چایابی نشسته بر کعبه
 جالند و معین شکفتن
 مجامعت کنند از آن شود
 و زنیان از آن شود
 و به خطه خطیاده شود

محرای منی بیک دیگر منطبق است و منی خالی از لزوتی و غلظتی نیست پس طبیعت سردی
که در کمال لطافت باشد بر انگیزد تا درین مجرا نفوذ نماید و آنرا محسب و غرض خود گرداند
و محسب متوجه صنع سازد تا آنکه منی مسرعت و آسانی از آن مجرا منقطع گردد و اندوگاه
سبب انتشار و میل شهوت بواسطه تحلیل صورت باشد زیرا که چون قوت تحوّل
صورتی نماید بر وجهی که مغرب طبیعت باشد قوت شهواتی سحرکت و راید و است
کار را از غایت شوق بر انگیزد چنانچه امور و هیبه را در امر مباحثت قوتی عجیب
باشد زیرا که بنای این بر محبت میل نفس است و محبت و هیبه را از امور و هیبه است
چنانکه پیش ازین مذکور شده و تناول هر چه در وی رطوبتی غریب بود که بواسطه آن
غلیظ و عروق متولد گردد و اعانت انتشار نماید مثل خود با قاع و تحلیل و لوبیا و مثال
این باز زیرا که مضم اول را قوت آن نیست که آن رطوبت را تحلیل برنجند و آنرا
و مضم دوم نیز همین چال دارد پس این رطوبت در مضم سوم که عروق می باشد
مستحیل برنج غلیظ گردد و بواسطه غلظت نبودی تحلیل نتواند یافت پس با نفوذ
ماه انتفاع قضیب گردد و کثرت استیصال این سبب بزرگی آن گردد زیرا که فضلات
و رطوباتی که موجب منفع حرارت است سبب کثرت حرکت تحلیل یا بدست
حرارت غریزی درین هنگام بر جذب غذای این عضو قوی گردد و بر سرعت استمال
آن قادر و حصول بدل یا تحلیل را از تحلیل زیاده سازد و این سبب بزرگی گردد و
همچنانکه در کثرت تراشیدن عانه همین عمل کند چنانکه مذکور شد و ترک استمال بر
عضو موجب کوچکی و لاغری وی شود زیرا که بواسطه عدم حرکت برودت بر یک
غالب شود و وقت با صمنه و جاذبه بدن سبب منعی گردد و مقنول و رطوبات
سیار شود پس در نوقت اشتهای طبیعت بدفع اخلاط زیاده باشد از جذب غلبه حرارت
غریزی نیز سبب این مرجع است که باید تعریف در غذا نماید و این سبب نفاقت لاغری عضو شود

و اگر چه دوست سرکار حق تعالی
دود و سجده و تحسین و تهنیت
کلیه مسلمانیان و سادات و اعیان
موجب سازد و یکی از آن
برای سب کافری است و با
شیرین و لذت و اقبال شود و
قوت بسیار به دفع و دفع نماید
شود ۱۱

فصل در قوی گردانیدن باه و سبب نقصان آن

بدانکه نقصان باه سبب قلت نمی است پس تمدید او عیب نتواند بود و یا بجهت عدم حد
آن پس اندر وسایلی که باعث بروز ماده باشد حاصل نگردد و یا سبب اشتراکیت
که در عضو عارض شود پس نشو و نما حرکت نتواند شد یا سبب قلت تولد ریح و روح مانده
است پس اعتدال نتواند پذیرفت یا بواسطه ضعف قوت شهوات سبب سو
مزاجی یا بواسطه جمیت روشن مثل بعضی قابل یا افراط مصبت او و یا اعتشام
صلابت او یا بواسطه توهم نمودن فاعلیت عجز خویش را از امر مباشرت تخصیص
صورتیکه فاعل یکبار خود را عاجز یافته باشد پس هرگاه خواهد شروع درین کار
نماید صورت واقع سابق در نظرش ملو به نماید و اعتقاد آن کند مگر این مرتبه نیز همان
صورت خواهد داشت و از وحشت این توهم شهوت منقطع گردد و آلت ازین
نشدید و علاج این دشوار زیاده باشد زیرا که موقوف است بدفع این توهم یا بواسطه
ترک مباشرت است پس طبیعت بنابر بعد مدانیکار فراموش کند و اهتمام تولد
و حصول اسباب انتشار نماید چنانکه درین فاعل اهتمام مقلد شیر نماید علاج
و احب آنست که چون قوت باه ضعیف گردد و تقویت جمیع بدن نمایند بقدر
ضعیف مثل زرده تخم مرغ نیز شربت و گوشت مرغ جوان خیره و بزغال یک ساله و شال
انگه اگر بدن ضعیف باشد زیرا که این غذاها مسجرت بهضم شود و بدن از قوی تغذیه
یابد و خون منضج که ماده منی است از قوی حاصل شود و تقویت دل نماید و مغزها
مناسب مثل دوا المسک تا سبب تولد ریح و روح گردد که باعث لذت
و موجب تمدید شراستین و تقویت حکم نماید تا ماده منی بسیار گردد و تقویت دماغ
نماید تا اعصاب قوی شود و محل نفوذ ریح و روح انتشار تا تمام بدو روح نفسانی که

و اگر در یک سبب
فرد در تمام این سبب
بجز ضعف و سستی
و در وقت که در وقت
از قوی که در وقت
سختی و ضعف
و در یک سبب
باز به سبب

سبب حس و حرکت بجانب قضیب می آید هنگام بسیار گرمی و قوت
 قوت شهوانی کند زیرا که باعث بر حرکت قضیب است و در ترتیب قوت شهوانی
 عطریات مدخلی تمام است زیرا که باعث قوت دل و دماغ میگردد که بنای جمیع
 بر آنست و اگر نقصان شهوت بسبب قلت ریح باشد ملاحظه باید نمود که قلت
 آن یا بسبب کثرت برودت است یا کثرت حرارت زیرا که غلبه برودت مانع تولد
 ریح است بنابر آنکه حصول ریح از حرارتی ضعیف ممکن باشد چه حرارت صرف نماید
 رطوبت بسیار تا بخارات کثیر مرقع گردد و چون حرارت ضعیف است بر دفع و تحلیل
 آن بخارات مفاوت نماید تحلیل ریح مانع نگردد و اگر حرارت غالب بود
 نگذارد که ریح مانع نشود که در سبب قوت تحلیل بنابر صورت اول دلاکی منها
 یا بسبب حرارت ضعیفی که از دلاکی حاصل شود ریح مانع نشود که در بعضی در میان
 گرم که قبل ازین مذکور شد بدن را خرب نمایند و بعد از آن غلظت در شکم و در
 رطوبت غریز باشد میل نمایند چنانکه گدشت مثل نخود و پیاز بارنجبیل و سایر معنی
 بنابر صورت ثانی که قلت دفع بنابر کثرت حرارت بود تعدیل آن حرارت نماید
 بآب نبات بارود و تناول سرداتی که در روی رطوبت غریب غلبه باشد و صفت
 آبرین بار و چنانست که حوضی از مس یا از نقره یا غیره با سبازند هر قدر قوامت نسازند
 و باید که بطریق کرسی چری باشد در آن حوض که بر بالای آن توان نشست برود
 که سر و گردن از آن حوض بیرون باشد و سر و بینی بحیث حوض بسیار مذکور است
 و در نصف توان ساخت و باز یکی گردد و در میان وی سوراخی باشد بقدر سه
 گردن آدمی پس اگر احتیاج تری باشد حوض را بر آب سرد کنند و در
 روند اگر خواهند بیای بابیتند و اگر خواهند بر آن کرسی نشینند و سر و
 بیاورند و نصفی بر جانب یک سیر حوض کنند و نصفی بر جانب دیگر و آنرا هم

اینکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی
 ریح بنابر آنکه در وقت قوت شهوانی

مستقل سازند بوجهی که گردن در میان شورانی باشد که در میان سرپوش است و سرپوش
 سرپوش و بدن در میان نخوت و اگر نقصان باه سبب سوختن راجی باشد تعدیل
 آن مزاج باید نمود و با وید و اخذیه که مناسب آن باشد و باید که طالب قوه باه احتیاج
 نماید زهر چیری که مغز باه رساند مثل تخمیر و فساد و طعام در معده زیرا که در بحالت
 خوبی که صلاحیت آن داشته باشد که تسخیل نمیشود حاصل نشود همچنین از کثرت
 آتش اسیدن آب اجتناب نماید زیرا که سبب برودت و رطوبت اعضا گردد
 تحفیس قنصیب و نواحی آن بنابر آنکه آب در میان مجتمع شود پس احتیاج است
 گرداند و با وجود اینها سبب ضعف معده و هضم نیز گردد و این ضرر علت شود
 و از کثرت استفرغ و فصد و حجامت نیز احتیاج باید نمود زیرا که سبب قلت
 روح و خون گردد و زهر چیری که سبب خشکی منتهی گردد و یا موجب تحلیل ریان از
 نیز احتیاج لازم است مثل زهره و ناخواه و حریل و خرنوب و قوتنج و عدد سرو
 ترش که جمیع این امور منی را خشک بیاورد و ریان را فخر تحلیل دهد و همچنین
 اجتناب باید نمود از جمیع محرراتی که موجب اعدا برودت بسیار باشد
 مثل کافور و افیون و گل سبغ و زرقطونا و استال اینها زیرا که گرد و هوشانه و
 خصیه را سرد گردانند و منی را بنجر سازند و تخمیر حواس نماید و بنابر این امور ضرر
 که مطلوب است حاصل نشود اگر نقصان باه سبب بعدد باشد از مبادی
 بازماند بجمع باید نمود تا بتدریج طبیعت بآن متعادل شود و بقوت باز آید و اگر
 نقصان بواسطه ورمی باشد چنانکه تفصیل آن در سابق گذشت علاج آنست
 که بوجهی که ممکن باشد از آن ورم نماید اما این امر خالی از خشکالی نیست و بهتر
 تدابیر درین باب شرب شراب است چه با خاصیت از آن ورم نماید و می تواند
 کار را دلیر سازد اما بشرط آنکه از مرتبه اعتدال تجاوز نماید چنانکه بوعالی سنیا گفته اند

و سبب
 در وقت باه و شام دارد
 نقصان باه و شام دارد
 مغز و سرپوش
 عروق و ریان
 سبب برودت
 سبب رطوبت
 سبب خشکی
 سبب ضعف
 سبب فساد
 سبب تحلیل
 سبب اعدا
 سبب فصد
 سبب حجامت
 سبب زهر
 سبب محررات
 سبب سردی
 سبب بنجر
 سبب ضرر
 سبب مبادی
 سبب ورم
 سبب خشکالی
 سبب تدابیر
 سبب شراب
 سبب خاصیت
 سبب از آن
 سبب ورم
 سبب کار
 سبب دلیر
 سبب بشرط
 سبب از مرتبه
 سبب اعتدال
 سبب تجاوز
 سبب نماید
 سبب چنانکه
 سبب بوعالی
 سبب سنیا
 سبب گفته
 سبب اند

آنچه در ماسه مستقر است به نصف آن در شهاب انگور است
 و آنچه زمین برودت شود حاصل به درسته و سیر آب انگور است
 و باید دانست که عمده در باب تقویت باه و قوت مجامعت محافظت اعتدال
 مزاج است و تقویت طبیعت و مدار این بر اخذیه مناسب است نه بر ادویه زیرا که
 حصول خون و تولد بی و کثرت ارواح و حدوث ریح و وجود انتفاع و قوت اعضا
 و صلوات اعصاب و انتعاش قوا و دکاهی حسن که علت مادی قوت بها شتر است
 همه بقدرانی مناسب معتدل حاصل شود و در ادب این امر پیش ازین مدخلی است
 که اصلاح مزاجی نماید چه اگر مزاجی بجانب حرارت منحرف شود و آتی بار و تعدیل آن
 بنماید اگر بجانب برودت منحرف شود و واسطه عارضه تعدیل نماید و برین قیاس
 مگر و واسطه که عمل او بخا صیت باشد نه کیفیت که در آن صورت است
 تواند بود که دوا ی یافته شود که با خواصیت تقویت باه نماید و بالمزاج تعدیل
 خاتمه در بیان قوت انطا و شدت امساک و

سرعت انزال پوشیده نماید که سبب قوت انطا کثرت نیست
 بشرط اعتدال آن در وقت و غلظت و حرارت و برودت و رطوبت و یسوت
 و سایر کیفیات و کثرت خون صالح متین و ریج نافه و صحت اعضا می تناسل مثل
 گروه و نشانه و غیرهما و قوت پشت و کمر و دل و دماغ و مگر بچاپ که گوشت و دانه
 همه بر حرارت است و سبب امساک برودت منی است با قلت مقدار آن عیاض
 و خفاف آن زیرا که خون منی بار و بود هر آنکه کثیف و غلیظ باشد و در وی حدت کد
 که موجب سرعت و نعست نباشد و چون قلیل بود و به امساک ظاهر است و سبب
 خشکی با کثرت برودت باشد برومی که آنرا خنجر ساز و چنانکه از خایت سر آب می بندد

و مرض چهارم را با استعمال اسهول قاضیه تذکر باید نمود **صحت دوم و ر**
علاج بعضی امراض و اسقام که اغلب از جماع حاصل و خواهر
 میوه ها و دیگران که قوت مرهم پادشاه شاه می ماند منقول از گنج باد آورده مرهم
 زخم آتشک محب بشیر و اس از زدن مصلکی الی هم می رسد
 از هر که ام دو جزوی سیاب یک جزو در روغن گاو مرهم سازد مرهم با و در
 روغن گاو و موم متساوی آمیخته بچوب شاند یک سان سازد و بکار برد که خوب است
 مرهم زخم قضیب مصلکی مروارید سنگ شترخ کاه بندی موم کافور
 از هر یک یک مثقال زرباد و دو برابر برگ انجیر یک کف برگ کند کور اسبوزا شود
 از خرقة بگذرانند و ادویه دیگر اکوفته و بخیه موم را در روغن بگذرانند و اجزا را
 مخلوط سازد مرهم زخم قضیب محب بگید روغن پانگ مصلکی و دو
 نیم طماگ سیاب خام روغن گاو و آنقدر که در موم توان ساخت یا ادویه را
 مخلوط ساخته و در سنگ صندلیه تا سته پاس حق نموده کجی سازد که بسیار نافع است
 و موجب مرهم عدس از برای دیرم کرم که در قضیه و نواهی آن بمرهم
 فاند عدس متقشر پوست انار خوب چوب شائیده و آب غلیظه آنرا بار روغن گاو
 استخیه طلا نماند و اگر جرم هر دور العبد از طبع بکوبند و روغن گل سرخ داخل نموده
 مرهم نمایند و اف بود روغن سورنجان که در و مفاصل و
عرق النساء اسود و مندر نو و صفت آن سورنجان بر سر
 ده مثقال نیکو بکوبند و نیم روغن گل سرخ بار روغن گاو بکوبند تا آب سرد و روغن بماند
 بسیار لایق و بدانند روغن بر حاکه بالند و دو هفته بوی بر و بماند بگیرند
 بینه هر قدر که خواهند و سفید است از دور کنند و زردی آنرا در طماسی بریزند
 بدست پهن سازند و در آتش خشک کنند و بکار روزی سه بار بزنند و در سه

کافور
 بانی شترخ
 کافور
 زرباد
 روغن گاو
 موم
 اسبوزا
 خرقة
 ادویه
 کوفته
 بخیه
 موم
 روغن
 پانگ
 مصلکی
 دو
 نیم
 طماگ
 سیاب
 خام
 روغن
 گاو
 و آنقدر
 که در
 موم
 توان
 ساخت
 یا ادویه
 را
 مخلوط
 ساخته
 و در
 سنگ
 صندلیه
 تا سته
 پاس
 حق
 نموده
 کجی
 سازد
 که
 بسیار
 نافع
 است
 و موجب
 مرهم
 عدس
 از برای
 دیرم
 کرم
 که در
 قضیه
 و نواهی
 آن
 بمرهم
 فاند
 عدس
 متقشر
 پوست
 انار
 خوب
 چوب
 شائیده
 و آب
 غلیظه
 آنرا
 بار
 روغن
 گاو
 استخیه
 طلا
 نماند
 و اگر
 جرم
 هر دور
 العبد
 از طبع
 بکوبند
 و روغن
 گل
 سرخ
 داخل
 نموده
 مرهم
 نمایند
 و اف
 بود
 روغن
 سورنجان
 که در
 و مفاصل
 و
**عرق
 النساء**
 اسود
 و مندر
 نو و
 صفت
 آن
 سورنجان
 بر سر
 ده
 مثقال
 نیکو
 بکوبند
 و نیم
 روغن
 گل
 سرخ
 بار
 روغن
 گاو
 بکوبند
 تا آب
 سرد و
 روغن
 بماند
 بسیار
 لایق و
 بدانند
 روغن
 بر حاکه
 بالند و
 دو هفته
 بوی
 بر و
 بماند
 بگیرند
 بینه
 هر قدر
 که
 خواهند
 و سفید
 است
 از دور
 کنند و
 زردی
 آنرا در
 طماسی
 بریزند
 بدست
 پهن
 سازند
 و در
 آتش
 خشک
 کنند و
 بکار
 روزی
 سه بار
 بزنند
 و در
 سه

مطین کنند و درخت بر روغن بکشند و روغن که موی بر ویاندا از درخت
 بگیرند و قیوم بر سیاه نشان با بونج از هر یک یک اوقیه و نیز در آب تا مده شود پس صفت
 کنند آب را و داخل کنند به یک رطل روغن غالی و با آتش نرم بنزد تا آب برود
 و روغن بماند من خمیچنی بخور و افع با دفرنگ زنجبیل و غیره شکر
 یک درم عاقر قرحا و غیره پوست بچ کهنه نالی و ونیم درم زغال پنج انگ نهیم
 جمله ادویه را سیده کرده مساوی هشت در پوسی بند و بسیار و انگشت کنار صحر
 در یک انداخته آتشک کند و بر سر و یک سر پوش دهند که سوراخی داشته باشد
 و در آن سوراخ فی مثل سینه متبا کو نصب کنند و یک پوری از آن در آن یک
 بر آتش بدارد و در نصف از آن فی دو دآن بدین کشت چنانکه دود تمام پوری شود
 سر خود را پوشیده دارد که با دور آن وقت با نرسد چون عرق کند سر خود
 پیچیده خواب کند هفت روز متواتر همین عمل کند و از خاک بر پهن نماید بر سنج
 خاک و دود غا و سنج و ضمما و که نافع است فقرس و وجع مفاصل را بگیرند و مندل
 سفید مغارت ظمی نیکو آرد و جو سوزنجان نقشینه خشک از هر جزوی کو نشسته و پیچیده
 بر روغن بنفشه و زرد و بیضه مرغ و اندکی سدر که همه را مخلوط نموده ضمما کنند
 ضمما و که عرق النسا و همه اوجاع مفاصل را سود دارد و بسیارند بوس کنند م با بونج
 شبت آرد حله تخم بکوبند و عصاره کرب سبزشند و ضمما و کنند ضمما و که
 عرق النسا را سودمند بود بسیارند اسب زدن از هر یک سد درم گوگرد
 جادو شیر اسفیل مشوی بوره مونج از هر یک یک درم حب الفار و درم
 موم نیم درم روغن نارون چند آنکه کفایت کند و اسبزشند و ضمما و کنند
 ضمما و که عرق النسا و در دست و پا و جمیع مفاصل را سود دارد و بسیارند
 حله و در سفالی کنند و نیز آن سکه صمغ باب مقداری که کفایت کند

محراب و از مرده است و از شیخ الرئیس در قانون منقول است **طلا که در انقلب**
از آبل گردد اندگیرند فریون تا فیاض الفار از هر یک شش درم گوگرد و خرق سبزه
هر یک دو درم خرق سیاه کنتقال چشمتقال موسم را بر وزن پیدانجیر کنند و او را
گفته بخیه بدان بسپارند و پیش از طلا یک ساعت سیر و استقیل المیدن انفع
بود بعد طلا نماند طلا هم درین باب نافع بود دیگرند شک گویند سوخته سدا
برجی کف بریاسرگین پوشش مغز بادام تلخ سوخته پنج سوخته از هر یک اجرا
ساوی گفته و بخیه بخنل الحمر نسپارند و طلا نماند و باید که پیش از طلا بدین را خرق
کستان یا کف دریا بماند **طلا که در انقلب** سه واتی را از آبل گردانند محضت
شش و نیر بریان کرده سه درم پنج سوخته سرگین پوشش شکل گویند بر پیاده و نشان
عاقه و حایج سوخته خرق سفید از هر یک خردی گفته و بخیه بر وزن بادام نسپارند و طلا نماند **طلا که در انقلب**
و از انقلب را سود دارد دیگرند کف دریا ده درم لوله خردل کبریت تا فیاض فریون از هر یک دو درم
سوزج و زرد این بر وزن نیم کسب نسپارند و طلا کنند و بعد از آن بپایه بمانند و اگر آب پیکر یک دریا درون
اسایش دهند و بپایه بر وزن غلگی و درم سفیداج یا سپیدایر طلا کنند تا نیک شود و آنجا باز طلا گردانند
گیند طلا تجیب بهر ریاضاب گیند پنج سوخته و سرگین پوشش
خاکستر خارشیت و نوشار و بوره و مغز بادام تلخ سوخته و خرق سفید از هر یک یک سوخته
گفته و بخیه بر وزن بیت طلائف اندو بر گ اغیزمی خازند **طلا که موک**
سر و موی ریش از ریش منگاو بدارد و محکم گردانند
گیند لادن چند آنکه سنجو اند و مشبه محض ترک کنند پس گاهی بر وزن مور و گاهی
سایند و گاهی به شراب و نیم وزن لادن و پیرسیا و نشان پاوی مسپارند
و در حمام یا در آفتاب طلا کنند و اگر مزاج آن کس سرد باشد یا فصل برستان
باشد یا در وزن بسپارند **طلا بحد** معنی لادن پس یا نشان حب الفار از

سایه و از انقلب کسب
نیاید و دیگرند کسب
کسب است ۱۰
طایفه از انقلب کسب
سایه و از انقلب کسب
کسب است ۱۰
طایفه از انقلب کسب
سایه و از انقلب کسب
کسب است ۱۰

نقاع از خراسان و قطره زنباد از هر یک نیم درم جد و از نیم مثقال کوفته و بخیته باب
 گندنا سرشته بهای خور و بقدر سبازند و استعمال نمایند سفوف از
 مخریات حکیم کمال الدین حسین حبیب و در مفاصل
 و نفقرس از قرشی صفت آن زیره بخمیل از هر یک یک توله سورنجان
 پنج تکه صبر سقراط برابریه مجموع کوفته و بخیته سفوف سازند شترتی یک توله باب
 کرس تازه نافع بود سفوف نرور از مخریات حکیم مذکور
 حبیب حرقت بول یعنی سوزاک صفت آن تخم بطیخ سی درم تخم خیار
 تخم کدو تخم خرفه خشتاش از هر یک ده درم نشاسته کثیر آب لسون از هر یک سه درم
 نیرالنج و دو درم قند شل وزن او بیه سفوف سازند شترتی ازین سه صباغ و سه درم قوت
 خوابش آب بنفشه با صلاب سفوف سورنجان خداوند نفقرس و
 اوجاع مفاصل را سود دارد و اجزای آن سورنجان هفت درم نیره بریان کرده
 پودنه جو باری از هر یک دو درم فلس یک درم شکریه قدری و دارو ما شربت
 از آن دو درم این نسخه چهار جزء است وزن دوازده درم مزاج گرم و خشک
 در یک درجه و ثلث منه سبب سوزاک سوزاک چیست
 قسم است اول بواسطه مقاربت با زن سوزاک ثانی بواسطه مجالست
 و موااسات با شخص ثالث بواسطه تخلیه کردن در محل تخمیه سوزاک را بوسیله
 خوردن شراب بدون آب پنجم بواسطه حرارت زیاد سفوف علاج
 سوزاک و مخریات شود و اسلین و شیر گاوی و شیر انقدر سبب شامه که
 غلیظ شود بعد از آن شوره بوزن ده سه شاهی و سح کینه نیم تا یک و تریج یک نیم
 تا یک و انکسیر یک تا یک و الاچی و نیم تا یک و نبات نیمه کوفته و بخیته و راز
 شیر انداخته خوب حل سازد مثل خاکستر خواهد شد شترتی هر چه سبب انگشت توان خورد

و اگر در سوزاک
 علی الصباغ
 خورده شود
 سوزاک
 سبب است

آنکه موضع سرخ باشد باد و گسخت دگ قیال کپشاند و مجاست بر زیر زنج فلک
در آن موضع زنند و باد و یوچه خون بیرون کشند و یک ماه است که استخوان بجایست و دفع
گرد و نو عهد گیر مگر یک باب لم یطلکند نو عهد گیر پس انداخته گس باب طلای
کنند موی بر آید نو عهد گیر گیر آید در هر آب تر کند و شست پاس را کند بعد از آن
چالایند و آتش بستانند و در دوسیر روغن کجند با و یا کنند و بچوشتانند چند آنکه روغن
صاف بماند و روغن مذکور بعد از آنکه کردن هر روز طلا کنند دفع گرد و نو عهد گیر
صفت دار الشعلی که از ملغم بود و علاتش سفیدی لون موضع بگیرد ششم حقل و در دم تیر
و در دم یک جامه سائیده باب بخور و تا دوسه دست اسهال آرد تا سه هفته یکبار
و بهفته این دو بخور و بعد از آن موضع علت را بجامه مطرب یا بجالد که کسیر خایه
یا بویچا کند و در آن موضع بجالد اگر آن موضع سرخ نشود بداند که آن علاج مؤ
نیز و مشکو گرد و اگر بجالیدن جامه و پیاز سرخ نشود و پیش علاج نمی پذیرد و هرگز در آن
موضع موی نرود نو عهد گیر گیر غفلت گرد عاقر قره از هر کدام برابر بمانند
و نیز هرگاه سرشته بد آن موضع طلا کنند موی بر آید منه نو عهد گیر گیر کف دریا
و سبوز اند بر روغن نیت بار روغن ستور سرشته طلا کنند نیز موی بر آید
نو عهد گیر سحر و سپیدان قشادوی باب پیاز سرشته بعد از سرخ گردانند
آن موضع طلا کنند موی بر آید نو عهد گیر گیر گش سائیده با خون
بعد از سرخ شدن آن موضع طلا کنند بر آید نو عهد گیر بعد از فلک زدن با
غفلت گرد و پس انداخته گس یک جا کرده بجالد نو عهد گیر گرد و چو بشمار سرشت
فردی بعد از فلک زدن چندان بجالد که آب از او پدید آید دفع گرد و موی
صالح بر آید نو عهد گیر دار الشعل صغری و سوداوی علاتش زردی
آن موضع و خاریدن و موفتن و خشکی آن بگیرد پس از مجاست زیر زنج بلایه

و حکیم سید علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند
در آن اندک مال اندازد از دنیا
سود آن برق است و آفتاب
کنار اوست و در راه
نیامیست غنی است

و صندری را نافع آید نوع دیگر که بیت بر آمدن موی سر و ریش و هر جا که
 خواهد بسیار و سم اسپ سیاه رنگ و طفل گرد و با یک سائیده آشما که خواهد بود
 بر آید در شب با طلا کند موی بر وید نوع دیگر اگر موی ابروی یا موی ریش بختن
 گیر و بسیار روغن کنجد آن مقدار که خواهد و بر آتش بند و پاره گس در آن روغن
 اندازد و مقدار روغن آب نیز داخل کند و بمهره گس بچوشتان چند آنکه روغن
 بماند و این روغن را در آن جایگاه بمالد بهفت روز که موی بریزد و بر آید مجرب
 نوع دیگر که بیت موی رنجیده روغن کنجد در ده تخم مرغ هر دو یک جا کرده که
 بر موضع رنگی موی بر آید نوع دیگر که موی بر وید سیاه دانه آنقدر که خواهد
 بسوزانند و سائید تا آب و بر آشما طلا کنند موی بر وید نوع دیگر که موی را
 از بیخ کن باز داند که لادن سدوم باندیک درم مرود درم مصطکی یک و نیم درم
 قروما دو درم کند یک درم همه دارو را کوفته و بختی در روغن جل کرده در آن
 جایگاه بمالد که بسیار عظیم و عجیب البقیه است نوع دیگر که آنچه منع می کند تساقط
 موی را روغن مور و همیشه بالمیدن نوع دیگر که هر دین باب بگیرد که در
 و جل کند در شراب بنی می کند روغن مور و بر ابرو و لب و رخ موی بمالد و مع
 سهام در آید و غسل کند تا آب گرم است و شعله را بد که خاکستر شونیز را آب
 خمیر کرده بر موضع که موزنه است بمالند خصوصاً ابرو را که سریع می روید نوع دیگر
 خاکستر قصبه بوم باریت نیز سفید است و بومیر و باند و سبب تمام نوع دیگر
 اگر دو جوز را سوخته و یک مثقال تمر بنیدی محرق صلایه نموده بر آن اضافه
 نمایند و نیز پانزده غبغب لعل گرد را صلایه نموده منزع سازد و بار روغن گل مخلوط
 نموده طلا نمایند که در بیت موی سه روید و تساقط مسامات میکند همچون
 شمشیر نفی حکیم شریف این همچون منفعت بسیار و در سو و سبب

و اگر بختن از آب
 تنجاری و شونیز
 با یک سائیده
 سرده بمالد در یک
 انش در روغن
 جلد و منع خواهد شد

در فاصل و عرق المسار و نفوس و صداع و قولنج و در اسهال و قلب و تپان و غمی و خنار
 بار و در و استخوان پشت دگر او منی افزاید و باه انگیز اند و قوت مجامعت بخشد
 و قوت باصره زیاده کند صفت آن زعفران پانزده درم سفید اسپید درم علم
 رازیانه چهار درم حب بلبلان دو درم دارچینی بخیر درم جوز بودا و آرزو درم
 مہبت درم خولجان چهار درم شقائق درم نریان سه درم زنجبیل بخیر درم قاقه
 صغیر چهار درم بخت اترج سه درم غیر اششب چهار درم مشک شکرکی سه
 درم تخم کرفس سه درم ناخواه بخیر درم کبابینی چهار درم همکس سه درم بزر
 سفید دو درم تخم گنداسه درم تورچی کسرخ و زرد و سفید از هر یک سه درم غیر
 نارکیل و دوازده درم اسپست کشش درم تخم جریتر سه درم تخم میاز دو درم
 خصیة الثعلب مہبت درم مغز کجشک چهار درم باد بجنوبیه درم دگر کاوشگر
 درم و آوند بروج چهار درم موسیانی کافی پانزده درم فربانج سفید بخیر درم مغز
 بادام شیرین مہبت درم مغز پسته از هر یک بخیر درم مغز جریتر از هر یک درم مغز
 حب الزلم چهار درم کنجد مقشر و آرزو درم تخم خشتاش شش درم تخم تلخ بخیر
 و رن اخیال یک وزن ادویه رن بادام شیرین بقدر کفایت کعب لغزال
 یک وزن جمل مصفی سه وزن ادویه بطریق تعارف همچون سادتر شربتی از
 یک درم تا دو درم بحسب مزاج و وقت و اگر خواستند که افیون کنند مہبت درم
 قرار داد آنست من گنج معجون سحی ابن خالد و سکه سمیت و جلع
 سفاصل و امتحان نموده و اثر آن ظاهر تر شده احتیای آن سورجان
 ده درم و اسارون زنجبیل زبیره کرماسنی دار فلفل از هر یک ده درم
 عسل مصفی سببند شربت ووشقالی باب نیم گرم این تسبیح خرد
 است و فواید بخیر درم مزاج گرم و خشک و یک درم و نیم صفت

در اسهال و قلب و تپان و غمی و خنار
 بار و در و استخوان پشت دگر او منی افزاید و باه انگیز اند و قوت مجامعت بخشد
 و قوت باصره زیاده کند صفت آن زعفران پانزده درم سفید اسپید درم علم
 رازیانه چهار درم حب بلبلان دو درم دارچینی بخیر درم جوز بودا و آرزو درم
 مہبت درم خولجان چهار درم شقائق درم نریان سه درم زنجبیل بخیر درم قاقه
 صغیر چهار درم بخت اترج سه درم غیر اششب چهار درم مشک شکرکی سه
 درم تخم کرفس سه درم ناخواه بخیر درم کبابینی چهار درم همکس سه درم بزر
 سفید دو درم تخم گنداسه درم تورچی کسرخ و زرد و سفید از هر یک سه درم غیر
 نارکیل و دوازده درم اسپست کشش درم تخم جریتر سه درم تخم میاز دو درم
 خصیة الثعلب مہبت درم مغز کجشک چهار درم باد بجنوبیه درم دگر کاوشگر
 درم و آوند بروج چهار درم موسیانی کافی پانزده درم فربانج سفید بخیر درم مغز
 بادام شیرین مہبت درم مغز پسته از هر یک بخیر درم مغز جریتر از هر یک درم مغز
 حب الزلم چهار درم کنجد مقشر و آرزو درم تخم خشتاش شش درم تخم تلخ بخیر
 و رن اخیال یک وزن ادویه رن بادام شیرین بقدر کفایت کعب لغزال
 یک وزن جمل مصفی سه وزن ادویه بطریق تعارف همچون سادتر شربتی از
 یک درم تا دو درم بحسب مزاج و وقت و اگر خواستند که افیون کنند مہبت درم
 قرار داد آنست من گنج معجون سحی ابن خالد و سکه سمیت و جلع
 سفاصل و امتحان نموده و اثر آن ظاهر تر شده احتیای آن سورجان
 ده درم و اسارون زنجبیل زبیره کرماسنی دار فلفل از هر یک ده درم
 عسل مصفی سببند شربت ووشقالی باب نیم گرم این تسبیح خرد
 است و فواید بخیر درم مزاج گرم و خشک و یک درم و نیم صفت

خصوصاً کسی که از شدت دست و پا از کار مانده باشد یا از خوردن سیما ب و زنجیر و
 طلق و داروهای غیر مکرر و درم در اعضا جا کرده باشد یا در کام و قصبه زخم هم برسد
 باشد سریع التفعیل است از مجربات و معتقد است مولا از مشارالیه و معمول سر و نیا
 جو گیت صفت آن بیارند سم الفار که آنرا از زبان هندی بکیانامند و در شیر
 سبوز نشاند بعد از آن مغز درخت کبیده سائیده خشک سازند با نیا ب لیمو سائیده
 خشک گردانند پس از آن در ظرف گلابین که چوب کرده طرف دیگر همان قدر مکرر
 بر سر آن گذاشته بگل حکمت استوار ساخته بر آتش نرم گذارند چند آنکه
 گردد و بعد از آن یک توله از معد آن گرفته بایک توله قنفذ و یک توله بیا
 جدا گانه نرم صلا کرده همه را با شیر آگ خمیه سازند و مقدار دانه ناشن بهمانند زمان
 یک هفته هر روز یکی از آن چهار با قدری روغن ستور بخورند اگر علت بسیار
 غالب باشد و هفته نهائیش سه هفته و تا سبب و زنی بکام بخورند و الالبان
 و صحنه صاف بقولات تا جلد و زبر پخته کنند و از بانی و جماع تا شباهه هر چند بیشتر
 معجون شیطرح هندی که صاحب آتشک
 بسیار مفید است از مجربات مولانا مازندر کور
 و معمول بال ناس جو گیت بسیار و شیطرح هندی

نیم سیر و فلفل سیاه یک سیر و زنجبیل و سیر جدا گانه کوفته و بختیه و زنجبیل کور کسبه حلا ب
 ساخته بقوام آورده و سرشند و بعد از آن بخت و نیم روغن کنجد بخت و روغن پسته
 خوب سبوز نشاند و چون از کف کردن باز آید معجون مذکور را در آن انداخته
 بچوبچه برنج بریزند و آب آتش نرم پنج شش جوش و مگر با احتیاط و دانه فرو آورند آنکه

نو عذر گیر مجرب حکیم علی ندو مصطکی یک مثقال بنیم در آب خیسایند و شرب ده
 به هنگامه دارند و علی الصبح ناشتا بیاشانند نو عذر گیر مجرب حکیم فتح الله شاکر
 مولف چنانچه را قلم منی تهستلای این بیماری بود و صعوبت تمام می کشید
 در مدت دو ازده روز از خوردن این نفوح باطله زبان بیماری زبانی یافت با آنکه
 بهر نیز نمود و بگیرد که شیر خشک بادیان از هر یک دو مثقال کوکنا یک مثقال
 یا نیم مثقال هر سه ادویه را نیکوب کرده در سفال آب ندیده یک بنیم با و آب
 بنیدازد و شب نگاهدارد و علی الصبح بی آنکه مالش دستی و دراز پارچه
 ناشتا بیاشانند که بغایت مجرب و مفید است نو عذر گیر علاج سوزاکی که پیش
 مائل بزودی باشد مابین خوردن و چوبه جاپهل تیلیا سنا است
 هر صبح بقدر یک مثقال ناشتا آب سرد ابتلاع نماید نو عذر گیر عصاره صندل
 گلرنده ستانده نمک سیند باد را و کرده یک هفته صبح ناشتا بیاشانند
 که دوائی است بس عجیب جهت سوزاک نو عذر گیر تخم زرد
 دو مثقال تخم نیلین دو مثقال تخم بستان افروز و دو مثقال نرم کوفته
 در پیار پیسته در پیاله آب بپوشند و فشرده او را بیاشانند
 و اگر پرسید و شان سه مثقال امضا کنند الفع است و شیات ضل
 بآب یا سفیده تخم مرغ سائیده در طبل چکانند و همچنین است بچکانیدن
 دختران در احوال و تناول نمودن قرص گانج یا شیر و خرده بسیار مفید است
 نو عذر گیر علاج سوزاکی که از غلظه صفرا باشد پوست ابله زرد و کریت بیکان
 سیده مغز تخم خیار از هر یک سه ماشه در شش سیراب بیاشانند تا آنکه یک
 یا دو صاف نموده با یک درم غسل مصفی آمیخته ناشتا تناول نماید نو عذر گیر
 بونی و شیر بهلی ببول از هر یک هشتم حصه سیرابری با هم مخلوط با سانه و یک

در آب خیسایند و شرب ده
 به هنگامه دارند و علی الصبح
 ناشتا بیاشانند نو عذر گیر
 مجرب حکیم فتح الله شاکر
 مولف چنانچه را قلم منی تهستلای
 این بیماری بود و صعوبت تمام
 می کشید در مدت دو ازده روز
 از خوردن این نفوح باطله زبان
 بیماری زبانی یافت با آنکه
 بهر نیز نمود و بگیرد که شیر
 خشک بادیان از هر یک دو
 مثقال کوکنا یک مثقال یا نیم
 مثقال هر سه ادویه را نیکوب
 کرده در سفال آب ندیده یک
 بنیم با و آب بنیدازد و شب
 نگاهدارد و علی الصبح بی آنکه
 مالش دستی و دراز پارچه
 ناشتا بیاشانند که بغایت
 مجرب و مفید است نو عذر گیر
 علاج سوزاکی که پیش مائل
 بزودی باشد مابین خوردن و
 چوبه جاپهل تیلیا سنا است
 هر صبح بقدر یک مثقال ناشتا
 آب سرد ابتلاع نماید نو عذر
 گیر عصاره صندل گلرنده
 ستانده نمک سیند باد را و
 کرده یک هفته صبح ناشتا
 بیاشانند که دوائی است بس
 عجیب جهت سوزاک نو عذر
 گیر تخم زرد دو مثقال تخم
 نیلین دو مثقال تخم بستان
 افروز و دو مثقال نرم کوفته
 در پیار پیسته در پیاله آب
 بپوشند و فشرده او را بیاشانند
 و اگر پرسید و شان سه مثقال
 امضا کنند الفع است و شیات
 ضل بآب یا سفیده تخم مرغ
 سائیده در طبل چکانند و
 همچنین است بچکانیدن
 دختران در احوال و تناول
 نمودن قرص گانج یا شیر و
 خرده بسیار مفید است نو عذر
 گیر علاج سوزاکی که از غلظه
 صفرا باشد پوست ابله زرد و
 کریت بیکان سیده مغز تخم
 خیار از هر یک سه ماشه در
 شش سیراب بیاشانند تا آنکه
 یک یا دو صاف نموده با یک درم
 غسل مصفی آمیخته ناشتا
 تناول نماید نو عذر گیر بونی
 و شیر بهلی ببول از هر یک
 هشتم حصه سیرابری با هم
 مخلوط با سانه و یک

منقرضه خمره تخم خیار منقرضه و از هر یک است درم گل ارمنی صمغ عربی کند درم لافون
از هر یک درم تخم کرفس درم قوچدرگیا سفنداج قلعه ده درم ازند
سد درم نشاسته یک درم کثیر ایک درم افیون بنیدرم
و واتی که از برای داء الشعلب یعنی باو خوره

سفید است اولاً تجاست در زیر ترنج باید کرد و بمجد خون باید کشید و
بعد از آن سیر و قند با هم مخلوط نموده بعد از خراشیدن موضع بر آن مالند و
بگذاردند که خشک شود و آب گرم بشویند و بر وغن مالند که بعبایت سفید است
و در اندک روزی معوی می آید اگر صاحب مرض خواهد که بدن بشوید می باید که اولاً
سروریش را با جمیع بدن بر وغن که شفت مالیده آب آله بشویند اگر وغن
سرخفت بنهم سروریش کتان نیز سفید است و اندک شانی و واک
محراب است خیارک پوست بنبل بانگ سفید و واک
یک جا که ده کبوتر گرم کرده ضماد نمایند که محال است دو ج را ساکن میارند

صحت نسیم و خواص و منافع چوب چینی و طریقه
خوردن آن منقول از گنج باو آورد صاحبقرانی

در مزاج چوب چینی و خواص آن منقول از نظام الدین
احمد گیلانی بدانکه چوب چینی که مشهور است بهنج چینی و در زمان سابق
و درین صد سال پیدا شده مزاج او عاظم است بدلیل آنکه دافع سود است
آن یابیس است و علاج مرض صند است و چون حرارت آن تن نیست پس

این سفید است
در زیر ترنج
باید کرد و
بمجد خون
باید کشید

و ریه او لیست و چون قلیح و تندوب و تسهیل میکنند باید که طبیب باشد و این را هم چون ظاهر تر است پس طبیب در ریه ثانیه باشد و این پنج را همیشه بسیار است و از بسکه آثار خوب از این پنج منشأ گرفته اند گفته اند که گویا این پنج از آبها هرورش یافته است و روش خوردن آن بطریق تخریف مشهور است چون اکثر بعد از تنقیه بدن بجلای مناسب بکار می برند و هرگز خوب میکنند و از نمک و لبنیات و مومضات احترازی نمی نمایند و شرابها و غذاهای بسیار می خورد و نسخ کلی می بینند و این پنج در دفع مرض آتشک و دامه اشک و دامه الجبه و التیام جراعات همیشه و تندوب او را مایه نظیر ندارد چنانچه تجربه اکثر اطباء و در اسهال مزمن و سحر امعاء بعضی از اقسام اسهال تاثیر مفید است و آنرا خواص بسیار خواهد بود که هنوز تجربه نرسیده و چند طریق دیگر آنرا حکیم نظام الدین احمد تجربه کرده و می گوید اثرهای خوب دیدم

ایضا در مزاج آن بقول حکیم محمد حسین کیلانی

پنج پدینی سار طب است با اتفاق جمهور اطباء که این پنج در زمان آنماست اشتها یافته است اما در تعیین درجه آن اختلاف واقع است اعتقاد حکیم حماد الدین محمود آنست که حرارت او در مرتبه اول درجه اول است و در مرتبه او تعیین درجه نکرده و جماعتی دیگر را تا درجه دوم بلکه درجه دوم بمرات او اعتقاد است و آنچه اعتقاد این حقیر است حرارت او می باید که در آخر مرتبه درجه اول باشد بجهت آنکه تاثیر او در ترقیق مواد متجمعه و اذیت مسلمات غلیظ و بر دست اندک بحد لیست که از دواهای که حرارت او در مرتبه اول است بدست می آید و بقول حکیم علی ابن حکیم دلی مزاج چهار

لطف و دیب درون
تفصیل بینی
در سخت شدن گری

در دفع مرض آتشک و دامه اشک و دامه الجبه و التیام جراعات همیشه و تندوب او را مایه نظیر ندارد چنانچه تجربه اکثر اطباء و در اسهال مزمن و سحر امعاء بعضی از اقسام اسهال تاثیر مفید است و آنرا خواص بسیار خواهد بود که هنوز تجربه نرسیده و چند طریق دیگر آنرا حکیم نظام الدین احمد تجربه کرده و می گوید اثرهای خوب دیدم

چینی گرم و تر است در وجه دوم همت مردمان که مزاج باشند درین
حاجت خواه بقبول آن چیل سالگی رسیده باشند یا نه بے نافع است
ایضا و منافع آن بقول محمد حسین گیلانی

بواسطه مرض آتشک و تعقبات و صدمات و دوار الثعلب و دوار الحیة
و المانیة و جذام و سرطان و مبق و برص و سودین و تب ربع و شج و بی و قفو
و باجمه امراضی که منبب تولد آن از سود باشد نظیرندارد و بواسطه تحلیل داده
متحجره و توسیع مسام و تصفیه خون بساتیت خوب است بقول
حکیم فخر الدین اما خاصیت چوب چینی بدانکه صفت این چوب با
اطبای اسلام در کتب خود بنیاده اند و غالباً در زمان قدیم معروف یا آنکه بود
اما هیچ کس از خشتا و خشن بیرون نیارده بدین سبب شهرت نیافته و نهایت
آن بر کس ظاهر نشده و العلیه الله لا تعلم الغیب الا الله اما در زمان
وقتیکه فرنگیان بر پیکال بنادر هندوستان اگر فتنه و ساحل دریایار را بقتضی
اقتدار خود آورند و با طرف و جوات دریای عمان کشتیها را اجازت
این بخیر امید کردند از آن زمان تا امروز که هر قدر پیشرفت است این
سج در میان مردم غرقه پیدا اکثر امراض بدان علاج می نمایند خصوصاً
آید و رنگ و جذام و برص و دوار الثعلب و دوار البیل و دوائی و آنچه مبرک
نزدیک بقیح و مرج بوده باشد چون سرطان و خنازیر و اسیل مانند آنها لیکن در خود
این پنج شرط است باین بریک بجای خود گفته خواهد شد انشاء الله وحده
در مختار چوب چینی بقول حکیم محمد حسین گیلانی

در مختار چوب چینی
بقول حکیم محمد حسین
گیلانی

بهترین چوب چینی آنست که سرخ باشد و سفید آن اگر چه در اغلب اوقات
 سنگین تر میباشد و این گاهی مختاره است اما چون ولالت بر فاجایه و نارسیدگی
 وارد و در آن سرخ باشد و متوسط میان تازگی و کهنگی چه درین زمان بطوبت
 فضلیه او که موجب اظهار حرارت غریزیت کم نشود و حرارت غریزیه
 هنوز تمام پیدا می کند **بقول حکیم فخر الدین** بدانکه چوب چینی چینی آنست
 که رنگ و آن چند رنگ میباشد سفید و سرخ و زرد و سیاه و بهترین وی آنست
 که در طعم شیرین باشد و در وزن سنگین و در رنگ خود رنگ باشد و زردی که سفید
 زند و بعضی زردی که سرخ زند متبر دارند و آن از جانب خطا کاشتری آید و
 از آنجا بمرقند و بخار می آورند و نوعی از جانب زیر باومی آید و میند و هر روز
 آورند و از آنجا براق و خراسان و روم میروند اما نجوبی کاشتری نیست و بعضی
 سفید را بهتر میدانند اما حکمای فرنگ آنچه سرخ است بهترین دانند
بقول حکیم علی ابن حکیم و لی چوب چینی می باید که سرخ و سنگین
 باشد و نشان گره در وی بسیار باشد و سخت نباشد و آن طریقی که پته زمین
 خشک تر است بهترین است و نو باید علی الخصوص از دریا گذشته باشد و سفید آن
 با شرط دیگر نافع است و سفید اما قوت و هیچ قسم اول نافع است
در مدت بقای قوت بقول حکیم محمد حسین مذکور

چون درین پنج رطوبت فضلیه بسیار است و رطوبت فضلیه رطوبتی است
 که در جوهر او باشد و مانع جمیع اخرا نباشد بنا بر این مدت بقای قوت او
 در جایی که از رطوبت هوا و نم خالی و فی الحقیقه بی رطوبت و در هوای او بوده
 باشد مثل کوه یا میابا و اسطه آنکه حرارت و بی رطوبت هوا نافع و مقارم رطوبت

طریقه فایده چوب کبریا
 در نزد جمیع طبیبان
 و انجمنی اراغ
 طریقه غریزی ضعیف
 اول و دایمی صورت
 حضرت چهارم
 بجز نبض طبیع
 روم

فصلی است و او را از ثقیل محافظت و در مواضعی که خواب است و باشد خصوصاً
در هندوستان می باید که شبکال برنگذر و در بعضی مدت او در هندوستان بهین
کافیت این تعیین وقت در زمانیت که او را از مغیرات برانجیه و طعم و خاصیت

محافظت نموده باشند و در قدر شربت پیچ چینی ایضا بقول

حکیم محمد حسین آنچه در نسخه های که اطباء در طبوغات استعمال نموده
اند در قدر شربت آن اختلاف بسیار شده چه بعضی صد و شصت مثقال را در
سبب روز جو شاییده می خورند و هر روز هشت مثقال درست می شود و
و گاهی سی صد و مثقال در سبب روز بکاری می برند که هر روز پانزده مثقال قدر
شربت می افتد و آنچه شهرت دارد اینست که صد و شصت مثقال را به سبب
و یک حصه کرده می جویند که هر روز قدر شربت هفت مثقال و سه دانگ
و پنج حبه صورت خلور پیدا می کند و چون بقدر است که این وزن مذکور را در
یک تن آب طی که صد و هشتاد مثقال است می جویند که یک حصه برود
و دو حصه بماند و از آنچه مانده بعد از استکباب و استیفاء فائده بخار آن و
پیاله قهوه خوری از آن آب می خورند و باقی آب را در هر باب و آنچه ضرورت
باشد مثل دست و رو شستن و داخل آب طهارت خانه کردن و غیرها
استعمال می نمایند با بر این حسب تخمین می باید که قدر شربت پیچ چینی دو
نیم مثقال باشد چه از صد و هشتاد مثقال که مقدار معمول پیچ چینی می جویند
هرگاه یک حصه از چهار حصه صد و هشتاد مثقال که چهل و پنج مثقال می باشد
برود و دو حصه که یک صد و سی و پنج مثقال باشد باقی بماند و از این آب دو پیاله
قهوه خوری که حسب تخمین چهل و پنج مثقال است خورده شود و نسبت چهل یک

که صدوست و پنج ثلث است و از مقدار مذکور پنج چینی که درین آب
 جویشیده بنابر آنکه اثر قوت او را این آب اخذ نموده پس نسبت را
 بدو ای اصل که پنج چینی است و قتی که نسبت داده شود و دو نیم مثقال
 قدر شربت بخیر لوزی از دو چوب نسبت دو نیم به پنج و نیم ثلث است
و بقول حکیم فخر الدین در بیان مقدار چوب چینی

بدانکه آنچه قرار داد اهل این زمانست و شهرت یافته می باید که مقدار چوب
 چینی یک صد و سبب مثقال صیرف که عبارت از یک سیر اگره است و
 این یک شربت تمام است کمتر ازین چند ان نفع از وی ظاهر نمی شود و مانند
 بعضی یک صد و پنجاه مثقال را شربت میدانند و بعضی از مردم و
 خدا را یک شربت می سازند و آن سبب بقول است و در

اوقات استعمال پنج چوب چینی بقول محمد

حسین گیلانی مذکور حسب اسنان و فصول چون سبزه و معین
 شد که مزاج چینی چار طبع است پس شیفای فوائد و منافع این پنج کسانیکه
 از غرض باب و اول که اول باشد بیشتر می نمایند خصوصاً هرگاه مزاج چوب
 ایشان بر برودت و یسوت مائل باشد چه حسب اصل مزاج و چه حسب سبزه
 انقلاص آنها ازین دو اتم و البت است و منشاخ را وقتی استعمال این دو مزاج
 است که مزاج ایشان از طوبت عرضی که لازم این سن است فی الحقیقه
 داشته باشد و یسوت سجدی باشد که فوق شیخوشت مقصور باشد ازینجا معلوم
 میشود که کجبت مرصن و شیخوشت فائده ازین شربت است و الا با وجود

رطوبت باله اگر مرطوبی بوده باشد ممنوع است و در مزاج صفراوی چون سیوت
 آن س کند و حرارت او را از اشتغال وحدت و سورت خودی نشانند و نیز
 باعث اذی او و نیز ازین دو انفع بسیار متصور است و اطفال را از اشتغال
 این دو فائده چندان نیست و به هم ضرر نیست چه حرارت غریزی آنها معمور و رطوبت
 غریزیست و قتی که رطوبت آن بیخ علاوه آن شود مختل است که حرارت بیشه
 مستقر شود که تدارک آن متعسر باشد و امراض مزمنه حادث شود و بلغمی مزاج را
 نیز خالی از ضرری نیست بلکه مزاج در آنها بیشه است خصوصاً و قتی که مرطوبی
 باشد چه حرارت ضعیفه این بیخ و مزاج آنها تاثیر نمی تواند کرد و از جهت طو
 نه ضرر بسیار متوقع است و موسی مزاجان را اگر چه در حال صحت بسبب
 رواسیت که باین بیخ است استعمال نمودن آن خالی از خطر و ضرر نیست اما
 هرگاه مزاج آنها از اعتدال منحرف شده باشد و عود نمودن بجانب اول
 بسیار ممد و معاون خواهد بود و بهترین اوقات کسب فضول و طهارت
 و اول خریف و طرفین تابستان است و وسط تابستان و میان خریف آنها
 در بهستان خوب است و اولاً آنها را صاحب خطر است عاقله مخفی و متجب نه
 و در مختار استعمال چوب چینی بقول حکیم محمد حسین
 مذکور خوب ترین خوردن طریق خوردن چوب چینی جو شاییدن و استیفا
 بخار آن نمودن است چون این طبع در تنشقت بسیار دارد و درین زمان مزاج
 مردم خشکی نازک شده که باور می سازند و باین منشقت اضمی نمیشوند و اکثر
 پیرمندان کم از منشقت در رویت از و گشته عرق و طریق تنه و اش محمود است
 همچون و سفوف و تیره که روش اهل هند است و حلو و فالوده و غیره با هم

در مختار استعمال چوب چینی
 بقول حکیم محمد حسین
 در بهستان خوب است و اولاً
 آنها را صاحب خطر است عاقله
 مخفی و متجب نه

خوردن او چندان خوب نیست چنانچه شیخ چینی رقیق و اذابت صلابات و مود
است و نفوذ این در خیالت در عروق ضعیفه نبایست و شوار و نیز چون بطریق
که در مزاج آن مذکور است که خالی از اخرای ارضیه نیست ممکن است که چون اخرا
در عروق ضعیفه محبوس شود و موجب تشدید گردد و حال آنکه منفعت آن دفع
سده و اذات صلابات است خصوصاً هرگاه که او را با مسدودات مثل ایک
و فوفل همراه کرده بخورند درین وقت هم سده بسیار است چه این شیخ بواسطه
قوت قفاده در عروق ضعیفه نفوذ می کند و هرگاه این مسدودات با او
باشد احتمال منافقت در عبور عروق ضعیفه ندارد و طریق مسر سحار
چوب چینی و کشتن بیا و زند نظریه و در آن کشتن استار
آب برینند و نیم پیلوی چوب چینی سفوده و از پارچه گذرانیده در آن آب بخیته
یک ساعت بگذارند که از آتش بخوش در آید اما آن طرف را بپوشانند
و چون یک دو جوش بخورد و یک فرو آورند و سر آن دیگر را که سر نو شر
کرده باشند خمیر بگریزند بالایی دیگر از آن و هرگاه بخوابند بخار را در یابند
که سوزاخ در میان آن باشد و از طرف دیگر راه سوراخ نبود آذروه ادر
آن دیگر را بر بالای انگشت افروخته گذارند بعد از آن کرسی را بر بالا
آن گذارند و خمیر بر آن روزن کرسی گذارند بزرگ و با و نباشد و پس از آن
بر کنار کرسی نشسته و چادری یا مخافی بر سر کشیده چنانکه منفذ با و نباشد خمیر
بر وزن کرسی گذارده باشد و دیگر ده دو گرمی یا هر قدر ساعت که خواستند
تا بخاند آن بر جمیع اعضا مسدود و عروق در آید بعد از آن بر خاسته است
آن چادر را از خود دور سازند که نفع بخش تر است سه صفت قهوه
چوب چینی آب یک استار و آرد پنج چینی چهارم صده سیر شاست

و کبریا
بیک استند از حق
عجب چینی بیدارم
سیرشای الاچی کتو
نگار کشی شود قوه
اکند جوق از کرب
بیک بجز در بیان
سازند با شند
قوه بدیشا سلطه

رقمہ وان افکنده بجوش آورد که آب دنگ بگیرند و بطریق قهوه بیاشناسند
نوع دیگر از حکیم علی مذکور می باید که یک توله و نیم از خوب حسنه

در ربع توله فضل هم توله عفران در ربع توله دارچینی اعلا و بنیم و انگ مشک
با کلاب حل کرده ششویک رسیدن نهوه اضافه نمایند و بدینا نوسه
نمایند و اگر گل و ماه و جوز بود اربع توله و سبب بنیم توله اضافه نمایند
و اولی است فسخه عرق چوب چینی منقول از حکیم

چوب چینی خنیر پوست مغیلان و سیر معدی ریح سیر منبیل الطیب
ریح سیر زبادن سیر قشش قلمه ریخ منبته هفت توله از نایه ثمن سیر
اجو این قر نقل خضیه الثعلب از هر یک هفت توله خروس پر سنج و زربا
یک قطعه می باشد که جمیع اوویه ده سیر عسل اعلا مخرج کرده در مطبان اندازد
و آب گرم بر پاشد آنقدر بریزد که مقدار ده انگشت بریالای اوویه باشد و هر
ظرف بگل گرفته در زبل اسپ و فوت نمایند تا انقضای هفت روز
بعد از آن سر ظرف و اگر ده برجم زنند و دست بماند و بعد از آن پنج سیر
ابجد و دج سیر جوز بود و ریح سیر سیاه و یک سیر ورق انخیال برشته کرده
دست مالیده مخرج سازند و بانه سر ظرف بگیرند و در آن نمایند مثل سابق
و در او دوم سر ظرف را و اگر ده اوویه را با خروس و آب و هر چه مخرج بوده
در عرقان کرده و در هین آن توله نگاهدارند تا آنکه عرق بجاید بعد از آن تمام
عرق در ظرف چینی نگاهدارند و در ظرف نقره و الا از ظرف دیگر نشه خواهد
کرد و کوشه خواهد ترقید و بعد از سه روز اول نمایند اما اگر مرض باشد
و قدر شربت سه توله است و بعد از طعام نیز می توان خورد و براس
شخصه که بهوش بغرض مرض می خورده باشد این عرق را حیل و یک روز

و کیم
اربعی و صغیری
کمالی و نیا
سوز و تلوار و کمان
و دیو و دیان و کمان
و کیم و کیم و کیم
نیا و کیم و کیم
طریق و کیم و کیم
۱۲

نیز می خورد و بیشتر ظهور او اولاً به پوست سر بود یا بر دیگر و گاه که بر اکثر اعضا
می بر آید بدیج و آنچه اول بر آمده باشد هنوز باقی باشد و بعضی دانه نبوبد یا
و گاه باشد که بعضی اعضا غلبه که در تخصیص سر و بعضی نباشد یا کمتر بود و تخصیص
یا بسیار و گاه باشد که پشت اندک و متفرق بود و اعراض آن غلبه حرارت فرا
است و اعیار و خاریدن و در مفاصل حرارت که حرکت مشکل توان کرد
و در شبها و در مفاصل بیشتر دارد و آن را که دانه کثر بر آید و وجع مفاصل بیشتر
بود و گاهی وجع تا شب شود چنانکه بیمار خود را خواهر بپاک کند و من دیدم نه
که پایی او مدتی بیکار شد بهر چون سلج که با وجود در مفاصل دست و پا را
کنند به تن اندر حشیم در و پدید آید و اشتهای طعام کم شود و بنظم ضعیف گردد و
گاه باشد که از اول دانه غلبه بر آید تا آخر وجع باشد سحران نام آنچنان بعضی دنیا
اند چون تخلیطی نشود و در نصف ماه باشد و قبل ازین چون علاج نکند یکشد تخفیف
شکویا بدو بعد از چند روز باز دانه و در و درم عود کند و بعضی را که مزاج قوی
بود و اخلاط بد در بدن او کمتر پدید آید و اعراض او کمتر رخه دارد و بسیار بود
که قبل از ظهور نیز حرارتی و سستی مبدئی پدید آید و علاج و استفرغات گاه
کثر میشود و باز پدید آید و پس ناگاه شیره ظاهر میشود و با خود حرارتی و اعیار
و در مفاصل پیدای شود پس ناگاه شیره ظاهر میشود علاج نخست تنضیه
باید کرد و غذای تریاتی که تر نشی بکار داشت تنج و تسکین حرارت بکافوریات
و غیره نمودن و هر گاه که تر نشی و سروی خورد و روز و زوده و غیره زیاده می کند
که ماده آن بنظم بعضی بمرتبه بود و اشتباه آن پس از آن حدز باید کرد
و اگر برخلاف این باشد بدانند که خلط متحرک است پس درین محال از
ترشیه های تریاتی خود را بکار دارند و از آنجا که تیرات یکیک بیرون آید تیراب

و گاهی که در بعضی اعضا غلبه که در تخصیص سر و بعضی نباشد یا کمتر بود و تخصیص یا بسیار و گاه باشد که پشت اندک و متفرق بود و اعراض آن غلبه حرارت فرا است و اعیار و خاریدن و در مفاصل حرارت که حرکت مشکل توان کرد و در شبها و در مفاصل بیشتر دارد و آن را که دانه کثر بر آید و وجع مفاصل بیشتر بود و گاهی وجع تا شب شود چنانکه بیمار خود را خواهر بپاک کند و من دیدم نه که پایی او مدتی بیکار شد بهر چون سلج که با وجود در مفاصل دست و پا را کنند به تن اندر حشیم در و پدید آید و اشتهای طعام کم شود و بنظم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غلبه بر آید تا آخر وجع باشد سحران نام آنچنان بعضی دنیا اند چون تخلیطی نشود و در نصف ماه باشد و قبل ازین چون علاج نکند یکشد تخفیف شکویا بدو بعد از چند روز باز دانه و در و درم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در بدن او کمتر پدید آید و اعراض او کمتر رخه دارد و بسیار بود که قبل از ظهور نیز حرارتی و سستی مبدئی پدید آید و علاج و استفرغات گاه کثر میشود و باز پدید آید و پس ناگاه شیره ظاهر میشود و با خود حرارتی و اعیار و در مفاصل پیدای شود پس ناگاه شیره ظاهر میشود علاج نخست تنضیه باید کرد و غذای تریاتی که تر نشی بکار داشت تنج و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمودن و هر گاه که تر نشی و سروی خورد و روز و زوده و غیره زیاده می کند که ماده آن بنظم بعضی بمرتبه بود و اشتباه آن پس از آن حدز باید کرد و اگر برخلاف این باشد بدانند که خلط متحرک است پس درین محال از ترشیه های تریاتی خود را بکار دارند و از آنجا که تیرات یکیک بیرون آید تیراب

معجون چوب چینی که صدر الشریعه در معجون
سورنجان زیاده و نقصان کرده از نقل حکیم
سعد الله گیلانی چوب چینی تازه هشتاد مثقال سورنجان

شش درم ماهی زهره بوزیران پوست بخ کبر شیطرح از هر یک دو درم
پوست بلبله زرد هفت درم تخم کرفس را از نیمه فلفل شکر از هر یک یک
نیم درم ملخ هندی یک درم دارچینی انیسون گل سرخ زنجبیل قر نقل
قاقله از هر یک سه درم ترب مصطکی و عن بادام زهریک ده درم زعفران بخیر
عسل سه وزن ادویه شربت سه مثقال هبت وجع مفاصل نفع بسیار دارد

معجون چوب چینی نقل از خط جالینوس ابن الزنا

صدر الشریعه گیلانی بعد از خوردن پنج چینی هبت آتشک
کنند و نفخ معده و وجع هبل و وجع مفاصل و قوت باه و قوت اعضاء تولد
و تناسل نافع و مجرب است از مجربات حکیم سعد الله گیلانی صنعت سنج چینی
آزموده هشتاد مثقال سلیج کیا چینی همچنین دارچینی سنبلی اسارون بخیر
و خود قماری مصطکی قر نقل سافج هندی قاقله از هر یک سه مثقال فلفل گردو
دار فلفل مشک عنبر اشپ از هر یک یک مثقال زنجبیل زعفران از
هر یک دو مثقال عسل سه وزن ادویه معجون سازند و هر روز دو مثقال ناشتا
نخورند و صفوف چوب چینی بابت سفید کرده خوردن است
و طریق دیگر با عسل سرشته کرده خوردن است و طریق دیگر قدری از آن

این معجون را در آب ولرم
خوردند و بسیار نفع دارد
در سردی و نفخ معده و
وجع مفاصل و قوت باه و
قوت اعضاء تولد و تناسل
نافع و مجرب است از
مجازات حکیم سعد الله
گیلانی صنعت سنج چینی
آزموده هشتاد مثقال
سلیج کیا چینی همچنین
دارچینی سنبلی اسارون
بخیر و خود قماری
مصطکی قر نقل سافج
هندی قاقله از هر یک
سه مثقال فلفل گردو
دار فلفل مشک عنبر
اشپ از هر یک یک مثقال
زنجبیل زعفران از هر
یک دو مثقال عسل سه
وزن ادویه معجون
سازند و هر روز دو
مثقال ناشتا نخورند
و صفوف چوب چینی
بابت سفید کرده
خوردن است و طریق
دیگر با عسل سرشته
کرده خوردن است و
طریق دیگر قدری از آن

با دغوان خوردن شخصی را بوییم که میگفت که در تاس است که هر روز این سم بخورد و قوت تمام داشت و قوت بسیار
 بسیار میکرد که یافته ام و در با آن نیز دریم حالا از دفع نیست و این دیگر با و پیشتر است که با این سم پنهان که با این
 محمود صدر الشریعه و حکیم علی رحمة الله ترکیبات ساخته اند و فقیر نیز ده ترکیب
 ساخته ام یکی را برابر بر مناسبت بر اخباری فلاسفه افزوده ام و یکی را بر بعضی
 ادویه سفح قلبیه ترکیب کرده ام و استعمال نموده اثرهای خوب دارد و آن
 ترکیب این است و شربت اقل و و شتال و اکثره شتال صنعت الا
 چوب چینی هفتاد و شتال مصطکی عمود و عفران کسبل سانج تو در می کسرخ
 تو در می سفید فلفل و در از قرفل و شجیل گل کسرخ شتال قاقله جوز بواسطه
 کوسه از قزویدان و فرنج مشک بهمن کسرخ صندل سرخ و سفید و ریح و نعناع
 با در خمپو بر خصیه الثعلب و در و ارباب شیر کشنده و ج اسطوخودوس و غولجا
 رویند چینی از هر کدام دو و شتال شکات خالص عنبر اشنب از هر کدام
 یک شتال قند سفید کوفته بوزن ادویه سنه و سفوف و چوب چینی
 که منقول از ملکات فرنگ است چوب چینی یک شتال مصطکی قسیم
 شتال نبات یک شتال کوفته سفوف نماید قرص چوب
 چینی آنکه قدری را کوفته و چینی نیم سیر آنرا با دو استار شیر نبات و
 گلاب نیم سیر بقوام آورده با یک توله عنبر نبات صلیب کرده بعد از آنکه
 جدارت شیر و فی آنجمله کم شده می ریزیم و با شیر برهم می زخم بعد از آن
 آنرا در چوب چینی ریخته تیره زده خمیر ساخته بر می داریم و اقراص می سازیم و
 از آن هر روز بقدر دو نیم توله چوب چینی تخمین کرده میسوزیم و طریق دیگر
 جوشانیده در رنگ تیره خوردن است که در کور شد حلوا
 چوب چینی از حکیم علی مذکور می باید که در چوب چینی را

و حکیم که
 صنعت چوب چینی
 چوب چینی
 و در وقت خوردن یک پیر
 شب بانی با دغوان
 بعد از خوردن از خواب
 بیدار شود و در آن
 خواب بکشد

کوفته و خنجره با یک توله و نیم سوزنجان مصر و دو توله و نیم زنجبیل و دو توله و نیم ابر
 و سه توله مغز بادام و دو توله نارگیل و شش سیر سیده گندم اولاد گندم را
 در روغن برشته خامید و نگاه دارند و دو سیر نبات و نیم سیر عسل را صاف
 نموده بدان سیده برشته اضافه کرده آتش کنند تا آنکه نزدیک بربیدن
 شود و اوویه را اضافه نموده و کفنی زنند بعد از آنکه دو جوشن خورده باشد مغز بادام
 مسنوج کرده آتش کنند و همچنین عطریات مثل ریح مانک مشک و نیم توله
 عینوبیک توله زعفران و قتیق روغن دانه فرود آورده در طبخی ریزه نبات
 پاشیده بین خامید و بعد از آن که سرد شود بطریق شکر یاره مربع بریده نگاه
 دارند و هر روز نهار مقدار یک تخم مرغ تناول نمایند که فایده سودمند
 مبینی است و منافع بسیار دارد و فرموده میسر و خصوصاً ناقصین و او کسائی
 که زردی روی دارند و زردی تغییر نمیدهد و خون صلاح بهم می رساند و همین را
 خوشبوی می کنند و خنجره بسیار مفید است یا لوده چوب چینی
 آنکه در مرضی که مناسب و افشتم و قویچه از آتش صندل ساخته با نیم توله
 حصتیه الثقلب صلا که کرده باشی و نبات و گلاب بقدر حاجت و یک دانه
 زعفران یا لوده بپخته و اتم و اگر عجب نماند آنکه اضافه کنند نیم خوب است
 و اگر مزاج شخصی حار باشد بجای حصتیه الثقلب عذاب بای مناسب
 مثل لعاب سبدانه یا لعاب بز قطن یا پاشاسته یا لوده بپزند و او است
 کنند چنانچه است طریق دیگر طریق شیر چوب چینی ده باشد
 چوب چینی را با یک ماشه فلفل ریزه کرده داخل شیر بیان نماید و چوب چینی
 خوردن آن در غلامی معده است و چنانچه است که از شیر تاجا پخته و بپزند
 نوع دیگر شیر چوب چینی مشقول از حکیم عکس

و اگر کسی
 چوب چینی را با
 لعاب سبدانه یا
 زعفران بپزند
 و او کسائی
 که زردی روی
 دارند و زردی
 تغییر نمیدهد
 و خون صلاح
 بهم می رساند
 و همین را
 خوشبوی می
 کنند و خنجره
 بسیار مفید است

مذکور یعنی بایان باید خورد و روش آن نیست که چوب چینی را تمام شب
 بر بالای ظرفی که در آن شیر گاو جوش میداده باشند نگاهازد و شب است که دو
 آن شیر و حرارت آن با دیر سیده باشد چنانچه چوب چینی ریزه کرده هر قطعه
 مقدار نیم فلفل بهین مثل فلفل قطع کرده بر بالای پارچه پارگی گذاشته و آن
 پارچه را بر روی دیگر شیر گرفته باز بر بالای شیر جوش بپوشند بجهشی که دو
 بدر رود علی الصبح آن چوب چینی را در سایه خشک نموده ورق ورق پارچه
 پارچه کرده شب در گلابی که در آن زعفران و قاقه و سعد و غیره است بپاشند
 تر کرده در پان مقدار یک توله بانه در قرض در هر پرده فروج کرده نهار
 تناول نمایند و بعد از مضی یک یک بهر ملکه بیشتر غذا تناول نمایند بدین
 تا چهل روز و اگر این کس شیر بخورد و نیز معتد است یا منفعت نمیدهد و برین روش
 و جماع اگر بدید خود را نسیب است و سر و گوش بسنج در جا گرم نشستن مطلوب است

انجام در میان بعضی امور کلیه که دانسته

آن حافظ صحت و رافع مرض را از

جمله واجبات است مخفی نماید که مدار حفظ صحت و تقویت

قوت بر رعایت قوانین اعتدال است و رعایت آن در رعایت اسکال

بسیب اختلاف مزاج افراد انسان و تفاوت احوال و مراتب آن

زیرا که دو شخص از اشتیاق انسان را نمی توان یافت که مزاج ایشان

در یک مرتبه باشد و چون افراد و اشخاص انسانی را از رعایت کثرت

در چیز بیگانی توان آورد و هر آینه از برای مزاج هر فردی نیز چیزی که

این چوب چینی را در گلابی که در آن زعفران و قاقه و سعد و غیره است بپاشند تر کرده در پان مقدار یک توله بانه در قرض در هر پرده فروج کرده نهار تناول نمایند و بعد از مضی یک یک بهر ملکه بیشتر غذا تناول نمایند بدین تا چهل روز و اگر این کس شیر بخورد و نیز معتد است یا منفعت نمیدهد و برین روش و جماع اگر بدید خود را نسیب است و سر و گوش بسنج در جا گرم نشستن مطلوب است

گرفته و بختی با یک توله و نیم سورخان مصر و دو توله و نیم زنجبیل و دو توله و نیم دانه
 و سه توله مغربا و ام و دو توله نارگیل و شش سیر سیده گندم اولاد و گندم را
 در روغن برشته خامید و نگاه دارند و دو سیر نبات و نیم سیر عسل را صاف
 نموده بدان سیده برشته اضافه کرده آتش کنند تا آنکه نزدیک برسد
 شود و او را اضافه نموده و کف زینند بعد از آنکه دو خوشن حوزده باشد و غلظت
 مسنوج کرده آتش کنند و چنین عطریات مثل ریح نانک مشک و نیم توله
 عین و یک توله زعفران و قتیق روغن و او را فرو آورده و در طبقی ریزه نبات
 پاشیده بین خامید و بعد از آن که سرد شود بطریق شکر یاره مربع بریده نگاه
 دارند و هر روز چهار مقدار یک تخم مرغ تناول نمایند که بغایت سودمند
 مهبی است و منافع بسیار دارد و فریه میلا و مخصوصا نافهین را و کسان
 که زردی روی دارند و زردی تغییر نمید و خون صالح بهم می رساند و درین
 خوشبوی می کند و مغز بسیار مفید است یا لوده **چوب حلی**
 آنکه در مرضی که مناسب دانستم و قتیق آنرا شل کنند یا سائیده با نیم توله
 خضیه الثعلب صلایه کرده با شیر نبات و گلاب بقدر حاجت و یک دان
 زعفران یا لوده بختیه و ام و اگر غلبه نماید آنکه اضافه کنند بهم خوب است
 و اگر مزاج شخصی جار باشد بجای خضیه الثعلب دباب های مناسب
 مثل لعاب مبدانه یا لعاب زرقطون یا انشاسته یا لوده نرزد و د اوست
 کنند جایز است طریق دیگر طریق **چوب حلی** ده است
 چوب حلی با یک ماشه فلفل ریزه کرده داخل بشیر بیان نماید چوب حلی
 خوردن آن در خلای معده است و جایز است که انوشیره تا چهار شیره بخورد
نوع دیگر چوب حلی منقول از حکیم علی

و اگر
 چوب حلی را با
 چوب حلی و ام
 لعاب مبدانه
 زینا گندم
 باشد یا لوده
 روز نماز بخورد
 مفید است

اندر

مذکور یعنی بایان باید خورد و روش آن آنست که چوب چینی را تمام شب
 بر بالای ظرفی که در آن شیر گاو جوش سیداده باشند نگاهازد شب تا صبح که دود
 آن شیر و حرارت آن باد میرسد و باشد چنانچه چوب چینی ریزه کرده هر قطعه
 مقدار نیم فلفل بهین مثل فلفل قطع کرده بر بالای پارچه پارگی گذاشته و آن
 پارچه را بروی دیگر شیر گرفته باز بر بالای آن سر بوش پوشند و بختی که دود
 بدر رود علی الصبح آن چوب چینی را در سایه خشک نموده ورق ورق بپا
 پارچه کرده شب در گلابی که در آن زعفران و قاقه و سعد و غیر آنست بپاشند
 تر کرده در پان مقدار یک توله بانه دانه قرضل در هر پرده مفرج کرده نهار
 تناول نمایند و بعد از مضی یک یک پیرملکه بیشتر غذا تناول نمایند و چون
 تا چهل روز و اگر این کس شیر بخورد و نیز سفید است اما منفعت نمیدهد و بر پیر از
 و جماع اگر بد بد خورد و انسب است و سر و گوش بسوزد و در جا گرم شدن بطولست
 انجام در بیان بعضی امور کلیه که دانسته
 آن حافظ صحت و رافع مرض را از
 جمله واجبات است مخفی نماید که مدار حفظ صحت و تقویت
 قوت بر رعایت قوانین اعتدال است و رعایت آن و رعایت آنسکال
 بسبب اختلاف مزاج افراد انسان و تفاوت احوال و مراتب آن
 زیرا که دو شخص از اشخاص انسانی را نمی توان یافت که مزاج ایشان
 در یک مرتبه باشد و چون افراد و اشخاص انسانی را از رعایت کثرت
 در چیز غلطی توان آورد و هر آینه از برای مزاج هر فردی نیز میسر است که

این چوب چینی را در
 ظرفی که در آن شیر
 گاو جوش سیداده
 باشند نگاهازد شب
 تا صبح که دود آن
 شیر و حرارت آن
 باد میرسد و باشد
 چنانچه چوب چینی
 ریزه کرده هر قطعه
 مقدار نیم فلفل
 بهین مثل فلفل
 قطع کرده بر بالای
 پارچه پارگی
 گذاشته و آن
 پارچه را بروی
 دیگر شیر گرفته
 باز بر بالای آن
 سر بوش پوشند
 و بختی که دود
 بدر رود علی
 الصبح آن چوب
 چینی را در سایه
 خشک نموده ورق
 ورق بپا پارچه
 کرده شب در
 گلابی که در آن
 زعفران و قاقه
 و سعد و غیر آن
 است بپاشند
 تر کرده در پان
 مقدار یک توله
 بانه دانه قرضل
 در هر پرده مفرج
 کرده نهار تناول
 نمایند و بعد از
 مضی یک یک
 پیرملکه بیشتر
 غذا تناول نمایند
 و چون تا چهل
 روز و اگر این
 کس شیر بخورد
 و نیز سفید است
 اما منفعت
 نمیدهد و بر
 پیر از و جماع
 اگر بد بد خورد
 و انسب است
 و سر و گوش
 بسوزد و در جا
 گرم شدن
 بطولست
 انجام در بیان
 بعضی امور کلیه
 که دانسته
 آن حافظ صحت
 و رافع مرض
 را از جمله
 واجبات است
 مخفی نماید
 که مدار حفظ
 صحت و تقویت
 قوت بر رعایت
 قوانین اعتدال
 است و رعایت
 آن و رعایت
 آنسکال بسبب
 اختلاف مزاج
 افراد انسان
 و تفاوت احوال
 و مراتب آن
 زیرا که دو
 شخص از
 اشخاص
 انسانی را
 نمی توان
 یافت که
 مزاج ایشان
 در یک مرتبه
 باشد و چون
 افراد و
 اشخاص
 انسانی را
 از رعایت
 کثرت در
 چیز غلطی
 توان آورد
 و هر آینه
 از برای
 مزاج هر
 فردی نیز
 میسر است
 که

لائق سجال او باشد تعیین نمی توان نمود پس حکما را ضرورت شده که از مرآت
 اختلافات امر مجتهد و طبعی بر آنست منظور و از چیزی که لائق سجال آن باشد تعیین
 فرمایند از اغذیه و اشربه و غیره و باقی احوال را سجد پس طبیب باز گذارد و چون
 معلوم شد که مراتب مزاجها در غایت اختلاف است ظاهر است که بعضی
 که حکما فرموده اند موافق هر مزاج نخواهد بود پس حکم جدت صائب و قیاس
 درست را منیران صواب و خطا باید گردانید و بعد از آن بر رعایت قوانین
 حکما مشغول گردید تا بهمت قول حکما ظاهر گردد و زیرا که می تواند بود که
 دوائی را که حکما سر و گفته باشند نسبت به بعضی مزاجهای سرد بود بلکه
 از دوائی که شربت از وی مثلاً و مثقال تعیین نموده باشند گاه باشد که در
 مزاجی سه مثقال از آن باید داد و در مزاجی دیگر یک مثقال بنا بر تفاوت
 که بسیار از مزاج است و ازین جهت است که شیخ ابوعلی سینا در طبیعات مثقال
 اقصریح نموده باین معنی که با مزاج دوائی را که معتدل گفته ایم مقصود باینست
 حقیقه در ذریکه اعتدال از غلبه محال است چنانکه در محل و درین است که لایا بودی شده مقصود
 انهم نیست که مزاج او موافق و مطابق مزاج انسانست چه اگر چنین بود
 بلکه مقصود آنست که معتدل است باین معنی که اگر هر مزاج انسان معتدل
 المزاج وارد شود نه خسارت را زیاده گرداند و نه ببرد و نه همچنین مزاج دوا
 که گرم گفته ایم یا سرد مزاج این نیست که بهیچیز آن دوا گرمی یا سردی
 است و مراد از انهم نیست که بهیچیز آن گرم تر یا سردتر از مزاج انسان است بلکه
 مراد آنست که اگر بر بدن انسان معتدل است مزاج وارد شود مزاج او
 گرم یا سرد گرداند و بنا بر اینست که می تواند بود که دوائی سرد باشد
 نسبت به بدن انسان و گرم باشد نسبت به بدن عترب یا دوائی

طبع صفت شمع اول
 ممکن است و طبعی است
 و نسبت است
 طبع صفت باطن
 تشدید دال صفت
 باینست که مزاج

گرم باشد نسبت به سردی و سرد باشد به گرمی و هر یک می تواند بود که در
 قیاس مزاج و قیاس مزاج صنعتی دیگر سرد و یا نه چنانچه قیاس مزاج
 صنعت رومی که مزاج صنعت هندی سرد و ازین جهت است
 که فلفل و ادویه در آن گرم بلکه چه جای این است می تواند بود که در
 قیاس صنعتی که شخص دیگر سرد و یا نه که سرد از صنعت باشد چنانچه
 مثلا رومی که گرم و قیاس مزاج عمر سرد و باشد بلکه قیاس بیک
 شخص سرد و بیک وقت سرد و بر این قیاس و بنا بر امنیت که
 اطباء می دهند که اگر چه این تبدیل مزاجی نمایند بر استعمال یک دوا
 اقتصادا نکند بود که آن در اسوافتی آن مزاج نباشد امنیت آنچه
 مضمون کرد طباب شراره و از اینجا معلوم شد که حکما - ای نموده اند
 و قطع را و جیس و حرکت و حدس او را و باز گفته اند و را مرعاج
 مرض یا حدس او خل باید و او در تقیاس حکمانه نهاد چنانچه که
 ایشان نمایند موافق آن مزاج خاص نباشد پس اگر در وضع علمی یا حفظ
 صحتی از صنعت نیاند لایق است که استعمال چربی دیگر نمایند
 ازین چهار احوال حکما نکند و این انجام از افادات حکیم ولی گفتند
 عفرات و جمیع الامور حق محمد و بنده الطاهرین صلوات الله علیه و علیهم
 و آله و سلم و روالی بخود و الانعام و صلیا علی سید الانام و ال
 علیه السلام صلوات الله علیه ملک العلام الی ملور و ابر الشفا و رحمت بر
 یار و و شربت صحت سمیت ایشان آمده است این نیز رحمت اند
 محرم بر رحمت بیچگاه عالی سبب دشمنی کشایم زبانه اشک و نوا
 که نیست کس بیغافا همه ساز عشاق ماده است + گل و طرب و سبب

صنعت با کمال
 صنعت از تمام مزاج
 صنعت سوختن است
 صنعت
 عایشه را به
 خوش بکند و تلافی
 او را
 و نوا را به
 شکر سپاس

و بادیه است + شکر نه که بر تمام این کتاب شده که از مرآت
انجام موافق گردید و بموجب اشاره خوانش بحال آن باشد بعین
آن تازه گل چنین تحت و نشاط مضرع که باب باز گذارند و چون
و این بود و این خاص کشید امید که طبعش بای القاهر است که
در آید اول آنکه چون چسبیده و او که بیاوردی طبع سلای صائب و قیاس
اندیشه بلند پرواز و زمین و کوشش زفره صیر خاکی بر رعایت قوای
منظر شریف شان رسید بقبول مطالع ملقی نمایند و انلی تواند بود که
فرجام که بحسب طبع خاص و عام و انتضای جاسل سرد بود بلکه
زده کاک غیرت سکک گشته منعص خاطر و تنفر طبعی است که باشد که در
بزی آرا نید و جامی نوش کنند این سوخته پروانه شمع حال یک بنابر تفاوت
خیال را برگ گل که شامش بیاد و میرد و جبهه که بیادش بیعت شفق
نماند **بسم** چو با صیب نشینی و با و پیا که با با این است
با چهار اید و هم قیل **مصرع** اگر چه شرف از شاه آئیده مقصود
و از و نه شیم آنکه بموجب شیان مرتبه نفسانی و قبضه این بود
خطائی سر زده باشد قلم عفو و بخشایش بر جرم اثم سوار بر آن معتدل
سرگردان و با سید رجا به معنائی شایده بدعا رخیر یاد آرد تا کسراج دوا
قدس اساس آن دانش هر طبیعت شناس و معنی نژده مرده
بر ورق ابید این شوق سحر معرفت ربانی آزر کرد آب است بلکه
و ورطات و سانس شیطانی بساحل مراد خدا پرستج این
سد انشا الله تعالی محمد و آل و اصحابه اجمعین شایسته
یا ارحم الراحمین ه

طالع صائب
بازی که در این
خیال کردن
باب
مع
نظم که در وقت
تجربه دارد

ف
۴۱۵

CALL No. [۱۹ ت] ACC. NO. ۱۰۴۲۳

AUTHOR ابو علی سینا

TITLE مخبریات ابو علی سینا معروف بہ تحفۃ العاشقین

منہ
۴۱۵

۱۹ ت ۱۰۴۲۳

مخبریات ابو علی سینا معروف بہ تحفۃ العاشقین

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-books and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

